

میلیتانت

شماره ۴۹
دی و بهمن ۱۳۹۰

گرایش مارکسیست های انقلابی ایران



* جمع بندی درس های انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ ۲۲

* تاریخچه اجمالی جبهه واحد کارگری ۴۷

فهرست باقی مطالب در صفحه بعد



فهرست مطالب این شماره:

- در صورت حمله نظامی ایالات متحده-اسرائیل به ایران، موضع ما چه باید باشد؟ ۱
- آیا «ضدیت با جنگ» باید به معنای «حمایت از رژیم» باشد؟ ۵
- تحریم نفتی، تهدید به بستن تنگه هرمز و پیامدهای آن: آیا گزینه حمله نظامی جدی است؟ ۶
- مصاحبه میلینات با رفیق مازیار رازی: جنگ لفظی یا جنگ نظامی؟ ۹
- پیرامون چهارمین سفر احمدی نژاد به ونزوئلا ۱۱
- انتخابات، تحریم و بررسی پاسخ «چه باید کرد» در وضعیت موجود ۱۳
- به مناسبت سی و سومین سال قیام بهمن ۵۷ ۱۹
- تورم، بحران ارز و عواقب آن ۲۵
- تورم، دستمزد و توزیع درآمد ۲۸
- نگاهی فشرده به مقوله "تورم" ۳۱
- تئوری پول نزد مارکس: فصل ۶ از کتاب "کارل مارکس" نوشته ارنست مندل ۳۳
- مختصری در مورد ماهیت و نقش پول ۳۴
- ماهیت و خصلت "سرمایه موهوم" ۳۶
- ابرها بر فراز بانکداری اسلامی ۳۹
- هدفمندسازی یارانه ها: یک سال بعد ۴۰
- ضرورت اتحاد عمل کارگری ۴۲
- معرفی انجمن همبستگی بین المللی کارگران ۵۰





- چند پرسش از نشریهٔ آلترناتیو ۵۲
- پاسخ چپ مصر به حملات دولت (بیانیهٔ سوسیالیست های انقلابی مصر) ۵۳
- تونس: پیروزی چپ در انتخابات اتحادیه های کارگری ۵۵
- مارکسیسم و جوانان ۵۶
- مسألهٔ جوانان، گرامشی ۶۴
- چشم اندازهای سال ۲۰۱۲، مایکل رابرتز ۶۵
- اقتصاد جهانی: اکنون کجا ایستاده ایم؟، مایکل رابرتز ۶۹
- توقف سرمایه گذاری در آمریکا و پیامدهای آن، مایکل رابرتز ۷۲
- بحران دایم؟ نقدی بر موضع گرایش بین المللی مارکسیستی ۷۳
- نامه های ارسالی ۷۳
- بریتانیا و قانون نزولی بودن نرخ سود در اقتصاد سیاسی ۷۷
- مطلب آموزشی ۷۹
- بحث آزاد ۸۱
- معرفی کتاب: "سرمایه داری و طبقه در کشورهای عربی حوزهٔ خلیج" نوشتهٔ آدام هنیه ۹۱
- انتشار کتاب: موانع تاریخی رشد سرمایه داری در ایران، احمد اشرف ۹۴
- ضمیمهٔ نشریه: جنبش اشغال وال استریت



در صورت حمله نظامی ایالات متحده-اسرائیل به ایران، موضع ما چه باید باشد؟

مازیار رازی و مراد شیرین

ترجمه: کیوان نوفرستی

هرچند در گذشته پرسش فوق بارها از سوی ما پاسخ داده شده است، اما هنوز سازمان های "تروتسکیستی" بیشماری وجود دارند که موضع ما را تنها به خاطر منطبق نبودن با "هنجارها"ی سنتی جنبش تروتسکیستی، به باد انتقاد گرفته اند. جدیدترین انتقاد علنی از موضع ما در نوشته ای به قلم مایکل پروبستینگ، از اعضای سازمان کمونیستی انقلابی برای رهایی (RKOP) انعکاس یافته است؛ در این مطلب، وی ما را به عنوان گرایشی "اپورتونیست" متهم می کند که "آشکارا از دفاع از ایران در مقابل حمله تهدیدآمیز ایالات متحده/اسرائیل/بریتانیا امتناع می ورزد!" (مقدمه ای بر مطلب [چه نوع بین الملل پنجمی مورد نیاز ماست؟](#))

در این مقاله کوتاه سعی خواهیم کرد تا به منظور روشن ساختن مجدد موضع خود، به منشأ و خاستگاه این موضع بپردازیم و در عین حال، تناقضات موجود در مواضع احزاب و سازمان های تروتسکیستی سنتی را نیز نشان دهیم (برای توضیح بیشتر، رجوع کنید به [سند سلطه امپریالیسم مدرن و بنیادگرایی اسلامی](#)؛ سندی که برای بحث در کنفرانس سال ۲۰۰۸ سازمان گرایش بین المللی مارکسیستی تهیه و ارائه گردید).

اصل و منشأ موضع ما

موضع گرایش مارکسیست های انقلابی ایران، به تجربه سال های ۱۳۵۶ تا ۱۳۵۹ بازمی گردد.

در این سال ها تلاش ما بر آن بود تا با پدیده ضدانقلاب اسلامی مقابله نماییم که با هدف درهم کوبیدن انقلاب، ظاهری "ضد امپریالیستی" به خود گرفته بود. این جریان تلاش داشت تا با اتخاذ چنین روشی، رهبری انقلاب را به چنگ آورد، و بلافاصله پس از نائل شدن به این هدف، اقدام به درهم کوبیدن جنبشی توده ای کرد که بالغ بر ۱۰ میلیون نفر- یک چهارم جمعیت کشور در آن زمان- را بسیج کرده بود.

نیروی اصلی در درون این جنبش، طبقه کارگر بود. طی یک دوره چند ماهه، جنبش کارگری توانست تا چندین دهه شکست و رکود در دوران دیکتاتوری

شاهنشاهی را جبران کند: اعتصاب سیاسی کارگران نفت، کنترل تولید و توزیع به وسیله شوراهای کارگری و غیره. تمامی این دستاوردها به دلیل ناتوانی چپ استالینیست و مائونیست در تشخیص "گرگ پنهان در لباس میش" درهم شکسته شد.

از همان ابتدا، اسلامگرایان تاکتیک هایی را اتخاذ کردند که به ظاهر رادیکال یا حتی چپ به نظر می رسید، اما در حقیقت این تاکتیک ها هیچ چیز به جز تضعیف جنبش کارگری نبود. در بنبوحه جنبشی که طبقه کارگر، به ویژه کارگران صنعت نفت، نقشی کلیدی را در آن ایفا می کردند، اسلامگرایان به اشغال سفارت و منحرف کردن کارگران و بسیاری از فعالین به سوی ژست سیاسی و سردادن شعارهایی در بیرون از سفارت، پرداختند. در زمانی که کارگران مشغول تشکیل شوراهای کارگری در بسیاری از مناطق، و کنترل تولید و حتی توزیع در برخی موارد بودند، شماری از گروه های مهم چریکی و استالینیستی، اهمیت کنترل کارگری و شوراهای کارگری را درک نکردند. در واقع آن ها از نقشی انقلابی که جنبش های مستقل زنان و اقلیت های ملی می توانستند ایفا کنند، غافل ماندند.

ضدانقلاب که با چهره "انقلابی" به میدان آمده بود، از سنت های مذهبی و فرهنگی توده ها نهایت بهره برداری را کرد و، البته، برای وارد آوردن ضربه ای مهلک به جنبش- که اثرات آن پس از چندین دهه همچنان باقی مانده است- از حمایت امپریالیسم نیز برخوردار گردید.

در همان حال که چپ عموماً ایدئولوژی اسلامی را یکسره قرون وسطایی و ارتجاعی می دانست^۱، بخش عظیمی از آن- من جمله چپ بین المللی- بر آن گمان بود که رژیم خمینی به طور عینی یا تجربی یا حتی

^۱ البته به استثنای سازمان مجاهدین خلق (که حتی پس از پذیرش رسمی و سازمانی مارکسیسم نیز هم چنان نظری مثبت به اسلام و تشیع داشت) و حزب توده ایران که آشکارا قائل به "اسلام انقلابی" (در تقابل با اسلام ضدانقلابی، درباری و ارتجاعی) و روحانیت مترقی بود. مورد اخیر نه فقط در نشریات و روزنامه های حزب (مانند جزوه "ما و روحانیت مترقی و چند مقاله دیگر"، نوشته احسان طبری و نور الدین کیانوری، انتشارات حزب توده ایران، سال ۱۳۵۸)، که در عملکرد آنان نیز کاملاً مشهود و منعکس بود.

است. اما متأسفانه چپ جهانی تلاشی برای پیشبرد و بسط این مشی سیاسی نکرد.

موضع ما: جبهه سوم

با در نظر داشتن این که شرایط مشخص تاریخی و وضعیت اقتصادی در تمامی کشورهای تحت سلطه، دستخوش تغییرات فاحشی شده، بورژوازی ملی مایل به حفظ "منافع ملی" بوده و سلطه امپریالیسم شکل جدیدی به خود گرفته است، ما بر این باوریم که سه اصل کمینترنل- با کمی اصلاح و تعدیل- همچنان قابلیت انطباق خود را حفظ کرده است. مهمترین فاکتور برای مارکسیست ها بایستی توسعه مبارزه طبقاتی، به ویژه مبارزه پرولتاریا، باشد. طبقه کارگر در این کشورها به مدت چندین دهه به اعتصابات توده ای یا حتی اعتصابات عمومی دست زده، تلاش نموده تا اتحادیه های کارگری و سازمان های مستقل خود را ایجاد کند، شوراهای کارگری را تشکیل داده، تولید را کنترل کرده است و غیره. با توجه به مسیر استقلال این کشورها- استقلال از نقطه نظر قلمروی یک مستعمره که شامل ملیت های متنوعی می شد- مواردی همچون ستم ملی از سوی یک گروه قومی (مذهبی) مسلط و درگیری میان دولت های محلی با دولت مرکزی، پدیده ای قابل ملاحظه بوده است. "منافع ملی" یک دولت- ملت، در تقابل با ابتدایی ترین حقوق ملیت ها و هم چنین کارگران قرار دارد.

به همین خاطر است که به عنوان مثال، شکست رژیم بعثی در سال ۱۹۹۱ علامتی بود به شمار عظیمی از کردها و شیعه ها تا علیه حاکمیت شورش کنند. هرچند درست است که رهبری هر دو جنبش مذکور ارتجاعی بود؛ به علاوه با وجود این که توده ها نیز توهومات زیادی به وعده های امپریالیسم آمریکا داشتند، اما نشان دادند که در صورت حضور یک رهبری انقلابی، فضای بالقوه بزرگی برای تشکیل یک جبهه سوم وجود دارد.

بنابراین در کشورهایی نظیر عراق یا ایران، طبقه کارگر باید توده ها را به سمت تشکیل یک جبهه سوم مستقل- بدون حضور بورژوازی "خود" در دفاع از "منافع ملی" و بدون امپریالیسم- هدایت کند. این یک جبهه متحد کارگران و تمامی زحمتکشان و اقشار تحت ستم جامعه است که نه فقط باید ضد امپریالیستی باشد، بلکه همچنین باید برای سرنگونی سرمایه داری از

ناآگاهانه (!)، رژیمی "ضد امپریالیستی" و "انقلابی" است. این طرز تلقی نادرست، فاجعه بار بودن خود را به تمامی گروه های استالینیست، مائونیست، سانتریست و سایرین نشان داد و حتی موجب ایجاد شکاف در میان تروتسکیست ها نیز گردید؛ به طوری که نیمی از گروه جانب خمینی را گرفت. متأسفانه رهبری دبیرخانه بین الملل چهارم (USFI) به جای فاصله گرفتن از گروهی که سیاست سازش طبقاتی را پیش گرفته بود، از گروه مدافع استقلال طبقه کارگر دوری جست!

اما این رویداد غم انگیز در تاریخ ما تنها به این جا ختم نگردید. از خلال پذیرش این استراتژی، جنبش ناگزیر می باید بارها با تکرار کمدی- تراژدی آن رو به رو شود. بسیاری از گروه هایی که در طول انقلاب دیگران را به دلیل مواضع حمایت آمیز از خمینی مورد نقد قرار داده بودند، این بار در موضوع "دفاع از ایران" در صورت تشدید نزاع میان دولت های آمریکا و ایران، گوی سبقت را از یکدیگر ربودند.

مواضع و شعارهای مشابه دیگری نیز به دنبال جنبش مطرح بوده اند: "ما از لیبی پشتیبانی می کنیم" (آوریل ۱۹۸۶)، "پیروز باد عراق!" (۱۹۹۱) و "همه ما اکنون حزب الله هستیم" (۲۰۰۷) و غیره، که گاه تند و گاه آهسته، از سوی طیف گسترده ای از سازمان های مدعی "تروتسکیسم" به گوش رسیده است. این مواضع میان طیف وسیعی از سازمان ها- از سازمان های بسیار کوچک، حاشیه ای و سکت های خرده بورژوازی گرفته تا احزاب بزرگ با ریشه های قوی کارگری- مشترک است.

از آن جا که جنبش تاکنون بسیار بیشتر از آن چه حق او بوده است، از افراد و سازمان های شارلان یا حتی صادق و خیرخواه، ولی گیج و مبهوت، ضربه خورده است، به اعتقاد ما تا زمانی که یک قطب نظری در برابر چنین مواضعی وجود نداشته باشد، تکرار این دست اشتباهات اجتناب ناپذیر خواهد بود.

موضع ما نخست در ارتباط با رژیم ایران شکل گرفت و سپس طی جنگ خلیج (در جزوه ای زیر عنوان "جنگ خلیج و سوسیالیسم انقلابی") تکمیل گردید. در سال ۱۹۹۰-۹۱، ما در تقابل با امپریالیسم، در جبهه رژیم بعثی قرار نگرقتیم. بلکه از توده های عراقی علیه امپریالیسم و آلت دست آن در منطقه دفاع نمودیم. خیزش کردها و شیعه ها علیه رژیم نشان داد که این خط سیاسی به هیچ وجه خیال بافانه (یوتوپایی) نبوده

وقتی جنگ صورت می گیرد، پرسش پیش روی ما این نیست که چه کسی "بهتر" است: نجاشی [امپراتور اتیوپی، معرب کلمه نگوس] یا موسولینی؛ بالعکس، مسأله رابطه طبقات و مبارزه یک ملت توسعه نیافته برای استقلال خود از امپریالیسم مطرح است." (تروتسکی، نزاع ایتالیا-اتیوپی، نوشته های لئون تروتسکی، ۱۹۳۵-۳۶، ص. ۴۱)

واضح است که در جهان کنونی، "مسأله ارتباط طبقات" تنها به طبقات اجتماعی در کشور امپریالیستی محدود نمی گردد، بلکه به همان اندازه (یا حتی بیشتر) بر موضع کارگران در درون کشور تحت سلطه نیز تأکید می ورزد. بنابراین "مبارزه یک ملت توسعه نیافته برای استقلال خود از امپریالیسم" از نظر تاریخی اکنون دیگر امری بی ربط است.

تروتسکی حتی می توانست چنین موضعی را نسبت به برزیل در اواخر دهه ۱۹۳۰ اتخاذ کند:

"در حال حاضر در برزیل یک رژیم شبه فاشیستی وجود دارد؛ رژیمی که تمامی انقلابیون تنها می توانند با نفرت به آن نگاه کنند. فرض کنید که همین فردا، انگلستان وارد درگیری نظامی با برزیل می شود. من از شما می پرسم که طبقه کارگر طرف کدام جبهه نبرد قرار خواهد گرفت؟ من به شخصه پاسخ خواهم داد: در این مورد، من جانب برزیل "فاشیست" را در مقابل بریتانیای "دموکراتیک" خواهم گرفت. اما چرا؟ چرا که در این درگیری میان آن ها، مسأله بر سر دموکراسی یا فاشیسم نخواهد بود. اگر انگلستان پیروز باشد، رژیم فاشیستی دیگری در ریو دو ژانیرو مستقر و زنجیرهای برزیل را دوچندان خواهد کرد. اگر بالعکس برزیل پیروز باشد، انگیزه ای نیرومند به آگاهی ملی و دموکراتیک کشور خواهد بخشید و به سرنگونی دیکتاتوری وارگاس منجر خواهد شد. شکست انگلستان همزمان ضربه ای به امپریالیسم بریتانیا خواهد بود و به جنبش انقلابی پرولتاریای بریتانیا انگیزه خواهد بخشید (تروتسکی، مبارزه ضد امپریالیستی راهنمای رهایی است، نوشته های لئون تروتسکی، ۱۹۳۸-۳۹، صص. ۳۱-۳۶)

موضع تروتسکی پیرامون جنگ مابین ایتالیای فاشیست و اتیوپی، و تهدیدهای بریتانیا نسبت به رژیم شبه فاشیستی برزیل، مشابه موضع مارکس در مثلاً جنگ روسیه- دولت عثمانی (۱۸۷۸) است. علت این موضوع آنست که شرایط طی سال های ۱۸۷۸ و

طریق مطرح کردن مطالبات انتقالی مانند کنترل کارگری، مبارزه کند.

این جبهه مستقل و حقیقتاً انقلابی از تمامی سازمان های چپ یا مترقی جهان خواهد خواست که با حمایت از آن ها، این جبهه را به یک آلترناتیو واقعی در مقابل دو گروه دیگر تبدیل کنند. مارکسیست ها به جای فراخواندن مردم به پیوستن به ارتش بورژوازی دست نشاند و ارتجاعی، باید از تمامی کارگرانی که به ارتش اعزام شده اند بخواهند که سلاح های خود را به سوی افسرانشان بگیرند، شورای سربازان را تشکیل دهند، توده ها را برای دفاع از کارخانجات و هم محلی های خود به سلاح مجهز سازند، مهارت های نظامی را در سطحی بالا به توده ها تعلیم دهند و جنگی انقلابی را علیه امپریالیسم و بورژوازی کشور خود هدایت کنند.

این راه واقعی مقابله با امپریالیسم و شکست آن، و صدا البته یک مطالبه دشوار و غرمعمول است. اما باید در نظر داشت که تدارک برای انقلاب، خود یک رویداد معمول و ساده نیست. این وظیفه ماست. این که آیا چنین جبهه ای در عمل شکل می گیرد یا خیر، به تدارک نظری و عملی پیشین و اقدام مصمم ما در به دست آوردن توانایی رهبری توده ها به سوی این هدف به محض آغاز منازعات بستگی دارد.

موضع "متعارف" سازمان های تروتسکیستی سنتی

هرچند موضع گیری بسیار از افراد در درون جنبش "تروتسکیستی" نسبت به کشورهای مختلف- آن هم بدون هیچ گونه دانش کافی به جز آن چه در مطبوعات و رسانه های بورژوایی اروپا خوانده و شنیده اند- به یک امر متداول تبدیل شده است، ولی یک خطای بزرگ تر نیز وجود دارد و آن تقلید از موضع کمینترن یا تروتسکی بدون درک منطق پشت آن، می باشد.

اگر ما به موضع تروتسکی پیرامون جنگ میان امپریالیسم آمریکا و اتیوپی نگاه کنیم، درمی یابیم که توجه اصلی به این موضوع معطوف شده است که شکست کشور امپریالیست توازن قوای بین المللی را بیشتر به نفع پرولتاریا تغییر خواهد داد و به استقلال کشورهای توسعه نیافته منجر خواهد شد. تروتسکی می گوید: "البته ما مدافع شکست ایتالیا و پیروزی اتیوپی هستیم..." و سپس به درستی اضافه می کند "ما می خواهیم روی این نکته انگشت بگذاریم که این مبارزه نه علیه فاشیسم، بلکه علیه امپریالیسم هدایت می شود.

تمامی طبقات و اقشار تحت ستم و استثمار در مبارزه برای سرنگونی سرمایه داری و "جایگاه دوم" زنان در جامعه و غیره، وجود ندارد. "کوری طبقاتی" واضح در این موضع گیری، جداً درخور تأمل است!

تنها جایی که عبارت "دفاع از ایران" می تواند برای ما مفهوم داشته باشد، استفاده از آن در چارچوب تلاش برای حفظ "تمامیت ارضی" است. این در واقع همان قلمروی "ایران" است و هیچ چیز به جز زندان ملیت های مختلف نیست که از خلال فتح سرزمین گروه های نژادی مختلف به دست امپراتوری پارسیان و از دست دادن بخش هایی از آن در طول رقابت میان امپراتوری های بریتانیا و تزار، به وجود آمده است. بنابراین حتی قلمروی "ایران" هم یک پدیده ثابت و تغییرناپذیر نیست و محصول جنگ های صورت گرفته میان طبقات حاکمه ایران، بریتانیا و روسیه، و شورش های طبقات تحت ستم منطقه می باشد. دفاع از شکل و ترکیب دقیق قلمروی یک "ایران" سرمایه داری که تحت سلطه امپریالیسم قرار دارد، نگرانی و دغدغه اصلی کارگران ایران نیست. در حال حاضر، نگرانی اصلی آن ها حفظ معیشت است. بلکه فراتر از این، وظیفه تاریخی مهم آن ها کسب قدرت است. بنابراین دغدغه اصلی ما نیز باید، فارغ از مرزهای ایران و کشورهای همسایه آن، سرنگونی طبقه سرمایه دار "ایران" و تشکیل جمهوری شورایی باشد. این می تواند نخستین گام به سوی تشکیل فدراسیون دولت های کارگری در کشورهای همسایه و بهترین راه برای مقابله با هرگونه طرح امپریالیستی حمله در منطقه باشد. بنابراین واژه "ایران" برای مارکسیست های انقلابی بی معناست، مگر آن که به طور مشخص در قالب زمان و طبقه مورد استفاده قرار گیرد. دفاع تروتسکی از برزیل یا اتیوپی، دفاع از دولت های بورژوازی این کشورها در مقابل تهاجم امپریالیستی بود- آن هم در مقطعی که چنین دولتی یک پیشرفت نوین محسوب می شد. اما وقتی سازمان های "تروتسکیستی" کنونی از استدلالات لنین و تروتسکی در صد سال پیش یا حتی در دهه ۱۹۳۰ در ارتباط با "بورژوازی ملی" استفاده می کنند، شرم دارند که بگویند آن ها از حاکمیت تماماً ارتجاعی ایران در مقابل تهاجم امپریالیستی دفاع می نمایند. به همین دلیل، تنها واژه "ایران" برای تقلیل این شرم مورد استفاده قرار می گیرد! این بی تردید یک رویکرد "اپورتونیستی" نسبت به چنین مقوله مهمی است.

۲۵ ژانویه ۲۰۱۲ (۵ بهمن ۱۳۹۰)

۱۹۳۵ یا ۱۹۳۸ دستخوش دگرگونی و تغییری اساسی نشده بود. آهنگ توسعه در طول آن ۶۰ سال به گونه ای بود که تغییری کیفی در ساختار طبقاتی این جوامع ایجاد نکرد.

تروتسکی با کشورهای پیشا-سرمایه داری یا کشورهای سرمایه داری بسیار ضعیف رو به رو بود که در هیچ یک از آن ها جنبش طبقه کارگر قابل ملاحظه نبود؛ به همین خاطرست که او به پرولتاریای "بریتانیا" و نه "برزیل" اشاره می کند. اما اگر قرار باشد تا مثلاً یک قدرت امپریالیستی بنابر دلایلی برزیل را تهدید کند، آیا می توان بازهم چنین موضعی را اتخاذ کرد؟ آیا مارکسیست ها می توانند این حقیقت را از نظر دور دارند که سرمایه داری برزیل در طول ۷۰ سال گذشته با رشدی بسیار سریع توسعه یافته است؟ که اختلافات طبقاتی و نابرابری های اجتماعی در میان این طبقات افزایش داشته است؟ که طبقه کارگر مبارزات بسیاری را از سر گذرانده و تا حدی بالغ گردیده که یک دولت کارگری رفرمیست و شوراهای کارخانه را تجربه کرده است؟ که بخش های دیگری از جامعه- مانند سیاهپوستان- هم درگیر جنبش های توده ای مهم شده اند؟

در برزیل کنونی، "مسأله ارتباط طبقات" باید بر طبقه کارگر برزیل و به ویژه عناصری که حول شوراهای کارخانه و جناح چپ حزب کارگر قرار داند، متمرکز شود. بنابراین باید خصوصیت تاریخی یک تحلیل، موضع یا اصل را همواره در نظر داشت.

دفاع از "ایران" به چه معناست؟

هرچند تروتسکیست های سنتی نسبت به این "اصل انقلابی" به شدت حساس هستند (تا جایی که ما را به دلیل عدم پذیرش آن، بدون هیچ گونه مدرکی "اپورتونیست" خطاب می کنند)، ولی همیشه نسبت به مفهوم و معنای «دفاع از "ایران"» مبهم، کلی و سر بسته برخورد کرده اند (به خصوص در عمل). آن ها صرفاً می گویند که در صورت وقوع حمله ای نظامی از سوی آمریکا-اسرائیل، انقلابیون باید "از ایران دفاع کنند!" اما هیچ گونه توضیحی نسبت به ماهیت طبقاتی "ایران" نمی دهند. چرا که تصور آن ها از "ایران"، هفت دهه عقب است! در این مدل کهنه، هیچ چیز در مورد طبقه سرمایه دار حاکم و ماهیت دولت؛ طبقه کارگر و نقش محوری آن در حیات اقتصادی "ایران" و توان بالقوه آن به عنوان رهبر

آیا «ضدیت با جنگ» باید به معنای «حمایت از رژیم» باشد؟

باری دیگر، امپریالیست ها مشغول تشدید جنگ سرد خود علیه رژیم ایران هستند؛ و باری دیگر نیز شاهدیم که بسیاری از "ضد امپریالیست ها" و به اصطلاح "تروتسکیست" های آشفته، به همراه "تروتسکیست" های سابق و طیف وسیعی از پاسفیسست ها، مصلحان ناشی و رادیکال های خرده بورژوا، سراسیمه به برگزاری کمپین های خود با عنوان "جنگ را متوقف سازید" و حتی "دفاع از ایران" پرداخته اند.

کاملاً قابل مشاهده است که بخش اعظم این فعالین را افرادی خیرخواه، ولی فاقد تحلیل طبقاتی روشن از ارتباط موجود میان پیگیری ایجاد ظرفیت تولید سلاح های هسته ای از سوی رژیم ایران، جاه طلبی های تاریخی بورژوازی ایران در منطقه، تحریم های امپریالیستی و سرکوب شدید کنونی در کشور، تشکیل می دهند؛ با این وجود، ناتوانی سکت های خرده بورژوایی مانند حزب کارگران سوسیالیست (SWP) در مرتبط کردن سیاست های داخلی و خارجی یک حکومت استبدادی مذهبی- نظامی که بر پایه شکست خونین انقلاب بهمن ۵۷ حیات خود را آغاز کرده، اشتباهیست غیرقابل بخشش.

اگر نمایندگان حزب کارگر در پارلمان، یعنی فرمیست هایی که در مجلس امپریالیسم بریتانیا نشسته اند، قادرند تا با تحریم ها و "به صدا درآمدن طبل های جنگ"، **مقابله** و در عین حال از حقوق کارگری و سایر حقوق دموکراتیک در ایران **دفاع کنند**، باید پرسید پس چرا این به اصطلاح "تروتسکیست" های ما از درک این دو مفهوم عاجزند؟! تاکنون جان مک دانل و جرمی کوربین خود به طور مداوم از کمپین های مختلفی که در حمایت از آرمان طبقه کارگر، توده های تحت ستم و استثمار در یکی از خشن ترین اشکال حاکمیت استبدادی در جهان به فعالیت درآمده است، پشتیبانی نموده اند. با این حال وقتی به رهبران SWP و اعضای "ائتلاف جنگ را متوقف سازید" (SWC) نگاه می کنیم، تنها چیزی که مشاهده می کنیم، قصور کامل در انجام وظیفه از سوی کسانی است که خود را "مارکسیست" یا "تروتسکیست" معرفی می کنند. البته این موضوع به هیچ رو تصادفی نیست! این پاپ های اعظم رادیکالیسم خرده بورژوایی، خیانت خود به طبقه کارگر ایران و تمامی کشورهایی که اکثریت آن را

مسلمانان تشکیل می دهند، "تئوریزه" کرده اند. اکنون که تحریم های اقتصادی، عملیات پنهانی و تبلیغات علیه جمهوری اسلامی به بالاترین سطوح خود می رسند، شاهدیم که این "تئوری" ساده لوحانه، بسیاری را به پرتگاه دفاع آشکار و علنی از یک حاکمیت استبدادی، تماماً ارتجاعی و آغشته به خون می کشاند.

روز ۲۸ ژانویه، ائتلاف "جنگ را متوقف سازید" کمپینی را با عنوان "به ایران حمله نکنید" به راه انداخت. در جایی که نمایندگان حزب کارگر در پارلمان بریتانیا باری دیگر نسبت به وضعیت کارگران و حقوق دموکراتیک در ایران ابراز نگرانی کردند، افرادی نظیر جان ریس- رهبر SWP و رئیس بخش ملی ائتلاف- مجدداً رویکرد ملی "تروتسکیست ها" در قبال مسأله ای که زندگی کارگران و زحمتکشان سراسر خاورمیانه را تحت تأثیر قرار می دهد، به نمایش گذاشتند. به علاوه، کمپین "به ایران حمله نکنید" قرار است تا در تاریخ ۱۱ فوریه، یعنی سالگرد پیروزی انقلاب ایران، مراسمی را با عنوان "**روز اقدام ملی: به ایران حمله نکنید**" برگزار کند! حتی SWP هم انکار نمی کند که این انقلاب، انقلابی بود که کارگران نقش مهمی را در آن ایفا کردند. با این وجود، ترجیح می دهند نسبت به سقوط و انحراف این انقلاب به دست رژیم اسلامی سکوت اختیار کنند!

چنین اقدامی نمی توانسته است بدون نفوذ "کمپین مخالفت با تحریم ها و مداخله نظامی در ایران" (CASMI)، به مثابه یک کمپین حامی رژیم، صورت پذیرد. کمپین موسوم به CASMI، گروهی است که به وسیله عباس عدالت، "تروتسکیست" اسبق، بنیان گذاشته شده و روابط نزدیکی با باند احمدی نژاد دارد! وظیفه CASMI، نه فقط توقف (یا لغو) تحریم ها و حملات نظامی علیه رژیم ایران، که همچنین حمایت از رژیم و نادیده گرفتن پایمال شدن ابتدایی ترین حقوق به شکل سیستماتیک و گسترده در ایران است که پس از "انتخابات" خرداد ۸۸ به نقطه اوج جدیدی رسید.

در بستر این انحراف آگاهانه یا غیرآگاهانه نیروهای "ضد امپریالیست"، "تروتسکیست" و "تروتسکیست سابق" به سوی دفاع از جاه طلبی های بورژوازی ایران در منطقه است که ما توجه خوانندگان را به سوی **مطلبی** در مورد توجیهات SWP برای حمایت از بنیادگرایی اسلامی جلب می کنیم.

گرایش مارکسیست های انقلابی، ۱۵ بهمن ۱۳۹۰

تحریم نفتی، تهدید به بستن تنگه هرمز و پیامدهای آن: آیا گزینه حمله نظامی جدی است؟

آرمان پویان، ۱۵ دی ماه ۱۳۹۰

مقدمه

اقدام رژیم ایران به برگزاری مانور ده روزه در تنگه هرمز (رزمایش مدافعان ولایت ۹۰)، به دنبال رویدادهای مهم دیگری نظیر آغاز دور جدید تحریم ها با محوریت بانک مرکزی و صنایع نفتی- پتروشیمی جمهوری اسلامی، انفجار تأسیسات نظامی سپاه در بیدگنه و وقوع انفجاری مشابه در اصفهان، حمله به سفارت بریتانیا، اعلام تصرف هواپیمای جاسوسی آر کیو ۱۷۰ آمریکا در ایران، ترور دانشمندان صنایع هسته ای و غیره، از سوی افراد بسیاری- چه مردمی که یک بار طعم تلخ ویرانی های ناشی از جنگ را چشیده اند، چه شیفتگان و مبلغین صدور "دمکراسی" و مداخله بشردوستانه در ایران و چه بسیاری از نیروهای اجتماعی مترقی در ایران و جهان- یک نشانه آشکار از تشدید تنش ها و نهایتاً حمله نظامی به ایران دانسته شده است. مسلماً مسأله احتمال بروز حمله نظامی علیه ایران، نه فقط از حیث نابودی ثروت های اجتماعی و زندگی میلیون ها نفر از مردم و تغییر جغرافیای سیاسی منطقه به سود امپریالیسم در نتیجه جنگ، بلکه همچنین از نظر تبدیل بالقوه آن به بهانه ای در جهت اتخاذ سیاست های مقطعی "سازش طبقاتی" با رژیم سرمایه داری حاکم، برای نیروهای مارکسیست انقلابی از اهمیت بسزایی برخوردار است. اما به باور من، این اقدام رژیم، با در نظر داشتن سایر رویدادهای چند ماه گذشته، تا حد بسیار زیادی از نشانه های جنگ سرد میان امپریالیسم غرب (و متحدین آن در منطقه) از یک سو، و چین و روسیه (به همراه ایران) در سوی دیگر است. من در این جا تلاش می کنم تا با داشتن نگاهی فشرده به نوع واکنش و تحرکات غرب و متحدین آن در قبال تهدید ایران به بستن تنگه هرمز، میزان جدیت خطر بروز جنگ را برآورد کنم و سپس از آن جا گریزی به تبعات تحریم های نفتی و اقدامات امپریالیسم برای طبقه کارگر و اقشار زحمتکش ایران بزنم و نهایتاً بدیلی را که می توان در چنین شرایطی معرفی و تبلیغ کرد، مطرح سازم.

اهمیت ژئوپلتیک تنگه هرمز

طبق آخرین برآوردهای موجود، کشورهای حوزه خلیج فارس (یعنی ایران، بحرین، عراق، کویت، قطر، عربستان سعودی و امارات متحده عربی) مجموعاً قریب به ۳۰ درصد کل نفت جهان را در سال ۲۰۱۰ تولید کرده اند و در عین حال حدوداً ۵۳.۵ درصد کل ذخایر نفتی جهان را (معادل تقریباً ۷۴۲ میلیارد بشکه) در اختیار دارند. در این میان تخمین زده می شود که در سال ۲۰۱۰، سهم ایران از ذخایر نفت جهان به تنهایی ۹.۹ درصد، یعنی معادل ۱۳۷ میلیارد بشکه، و از کل ذخایر گازی دنیا ۱۵.۸ درصد (یعنی چیزی در حدود ۲۹.۶ تریلیون متر مکعب) بوده است.^(۱) وجود ذخایر نفتی گسترده در ایران، این کشور را پس از به ترتیب عربستان سعودی، ونزویلا و کانادا در رتبه چهارم جهان قرار داده است.^(۲)

نام کشور	سهم کشور از کل تولید نفت جهان (%)	میزان ذخایر نفتی (میلیارد بشکه)	سهم کشور از کل ذخایر نفتی جهان (%)
ایران	۵.۲	۱۳۷	۹.۹
عراق	۳.۱	۱۱۵	۸.۳
کویت	۳.۱	۱۰۱.۵	۷.۳
قطر	۱.۷	۲۵.۹	۱.۹
عربستان سعودی	۱۲	۲۶۴.۵	۱۹.۱
امارات متحده عربی	۳.۳	۹۷.۸	۷.۱

Source: BP Statistical Review of World Energy (June 2011)

اهمیت تنگه هرمز نیز به مثابه آبراهی که دریای عمان را به خلیج فارس متصل می کند، در آنست که تقریباً ۲۰ درصد کل صادرات نفتی جهان از آن عبور می کند.^(۳)



تصمیم "بزرگان" و به راحتی "آب خوردن" دانسته بود، در جریان رزمایش اعلام کرد که جمهوری اسلامی واقعاً قصد بستن تنگه را ندارد. در حقیقت این "انعطاف" ناگهانی در مواضع رژیم، بی شباهت به موضع گیری پیشین دولت به دنبال حمله به سفارت بریتانیا در تهران (سه شنبه ۸ آذر ۹۰) نبوده است. علاوه بر این، باید در نظر داشت که تهدید به مسدود کردن تنگه هرگز برای نخستین بار نیست که از سوی جمهوری اسلامی صورت گرفته و در سال های نخست انقلاب نیز مطرح گردیده است.^(۷)



روزنامه کیهان، دوم مهرماه ۱۳۵۹

بنابراین عمده کردن این موضوع در رسانه های انحصاری جهان، و تبدیل کردن مانور نظامی ایران به یک خطر بالقوه و تهدید بسیار جدی (و متعاقباً نیازمند برخورد قاطعانه تر) مشخصاً مقاصد سیاسی خاص را دنبال می کرد و در همین سطح، اظهارات "تند" اولیه مقامات جمهوری اسلامی نیز چیزی بیش از تقلا برای نشستن بر سر میز مذاکره جهت کسب امتیازات بیش تر نبوده است (این موضوعیست که صحت یا سقم آن را دوره پیش رو نشان خواهد داد).

واکنش متحدین منطقه ای امپریالیسم غرب

همان طور که در ابتدای مقاله مختصراً اشاره کردم، نوع واکنش غرب و کشورهای عربی متحد آن به مانور نظامی در تنگه (البته عموماً در بلندمدت و نه کوتاه مدت) معیاری است که می توان با آن احتمال طرح گزینه حمله نظامی را تا درجه ای بررسی کرد.

به عنوان مثال، مقامات امارات متحده عربی اطلاع دادند که خط لوله ای که برای صادرات نفت استخراجی از سکوه های ساحل شرقی این کشور بدون نیاز به عبور از تنگه هرمز ساخته شده، ظرف چند ماه آتی مورد بهره برداری قرار خواهد گرفت.

طبق گزارش وزارتخانه اطلاعات انرژی ایالات متحده آمریکا، جریان روزانه عبور نفت از این تنگه طی سال ۲۰۱۱ نزدیک به ۱۷ میلیون بشکه بوده است (این رقم برای سال ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۰، بین ۱۵.۵ تا ۱۶ میلیون بشکه بود). به علاوه در همین سال، روزانه به طور متوسط ۱۴ تانکر نفت خام از تنگه عبور می کرده و بالغ بر ۸۵ درصد این صادرات نفت خام به بازارهای آسیا- به ویژه ژاپن، هند، کره جنوبی و چین- منتقل می شده است.^(۴) بنابراین اهمیت خاص این آبراه، نه فقط برای ایران، که برای امپریالیسم غرب و همچنین بازارهای به اصطلاح "نوظهور" مانند چین و هند به عنوان رقبای غرب در منطقه کاملاً روشن است. ضمناً وجود تراز بازرگانی منفی بالای ایران طی سال جاری با کشورهای چین، عربستان سعودی، عمان و به خصوص امارات متحده عربی، بیانگر نیاز وارداتی ایران از این کشورها می باشد. در این بین، طبق گزارش تراز بازرگانی فرودین تا دی ماه ۹۰ (گمرک جمهوری اسلامی)، تراز بازرگانی ایران با کشورهای قطر، عراق، کویت و هند مثبت بوده است.^(۵)

تراز بازرگانی ایران (فروردین تا دی ماه ۹۰)- ارقام به دلار

نام کشور	تراز بازرگانی ایران
چین	-1,282,119,271
عربستان سعودی	-55,132,700
عمان	-286,037,295
امارات متحده عربی	-12,656,152,952
قطر	48,526,777
عراق	3,809,482,042
کویت	18,331,166
هند	1,253,475,626

مانور در تنگه هرمز

در واکنش به افزایش موج تحریم ها علیه ایران، رژیم از تاریخ سوم دی ماه مانوری را تحت عنوان "رزمایش دریایی ولایت ۹۰" به مدت ده روز و در محدوده آب های جنوب شرقی کشور از تنگه هرمز تا شمال اقیانوس هند (مدار ۲۰ درجه) در بُعد عملیاتی و تا مدار ۱۰ درجه شمالی در بُعد اطلاعاتی، برگزار کرد. به علاوه طی این مانور علاوه بر موشک های نور، قادر و نصر، موشک رادارگریز محراب نیز آزمایش شد^(۶). با این وجود، دریادار حبیب الله سیاری که پیش از آغاز مانور، بستن تنگه هرمز را منوط به

همین موضوع است. از سوی دیگر، رشد نفوذ چین و روسیه در منطقه، قدرت غرب را به چالش گرفته است. بنابراین آن چه فی المثل در مورد ایران می بینیم یک جنگ نیابتی (Proxy War) میان این دو "قطب" به نظر می رسد که خود را به شکل یک جنگ سرد جدید نشان داده است. در این مقطع زمانی، دو گرایش خطرناک در سطح جامعه ظاهر گردیده. بخشی از جامعه، تحت تأثیر بمباران تبلیغاتی رسانه های دست راستی جهان از یک سو و فشارهای سیستم ارتجاعی داخلی از سوی دیگر، چنین می پندارد که بروز هرگونه حمله نظامی علیه ایران، صرفاً به دلیل "تهدیدها" و "جاه طلبی هسته ای" حکومت و "تقابل با غرب" است و متعاقباً در صورت بروز یک حمله نظامی، نیروی مداخله گر را عملاً در موضع مشروع و قانونی قرار خواهد داد، و در واقع ناآگاهانه از او "دعوت به مداخله" خواهد کرد. در نقطه مقابل، نگرانی از ویرانی های ناشی از جنگ، بخش دیگری از جامعه را به سوی سازش طبقاتی موقت با سیستم حاکم و حمایت از آن در صورت وقوع حمله سوق خواهد داد. در چنین برهه حساسی، یکی از وظایف مارکسیست های انقلابی آنست که ضمن افشای این دو گرایش اجتماعی خطرناک، برای ایجاد یک جبهه سوم- چه از نظر ذهنی و چه عینی- تلاش کنند.

منابع:

- (1) BP Statistical Review of World Energy (2011), pp. 6, 8 & 20.
- (2) International Energy Outlook (2011); p. 38, Table. 5.
- (3) http://en.wikipedia.org/wiki/Strait_of_Hormuz
- (4) U.S. Energy Information Administration, "World Oil Transit Checkpoints" (PDF), Dec 30, 2011.
- (5) <http://www.tccim.ir/stats/taraz-country.html>
- (6) sharghnewspaper.ir/News/90/10/14/21303.html
- (7) http://www.bbc.co.uk/persian/iran/2012/01/120102_123_hormuz_strait_ad.shtml
- (8) [bbc.co.uk/persian/business/2012/01/120109_126_u_a_e_iran_hormuz_pipeline.shtml](http://www.bbc.co.uk/persian/business/2012/01/120109_126_u_a_e_iran_hormuz_pipeline.shtml)
- <http://www.middle-east-online.com/english/?id=49905>
- (9) <http://jonbashekhordad.wordpress.com/2011/12/29/1-136/>



این خط لوله ۳۶۰ کیلومتری، که آغاز ساخت آن به سال ۲۰۰۸ بازمی گردد، نفت تولیدی در شرق ابوظبی را از منطقه حبشان به بندر فُجیره در ساحل دریای عمان منتقل می کند و به این ترتیب نیاز امارات به انتقال نفت تولیدی در ابوظبی از طریق نفتکش و از مسیر تنگه هرمز، رفع می شود. در همین ارتباط، محمد بن ضامن الهامی، وزیر انرژی امارات، در تاریخ ۹ ژانویه (۱۹ دی) گفت که ظرفیت انتقال این خط لوله، بین ۱/۵ تا ۱/۸ میلیون بشکه در روز خواهد بود.^(۸)

در همین راستا، برخی دیگر از کشورهای عضو اوپک نیز از افزایش تولید نفت خام خود صحبت کرده اند. حسین شهرستانی، معاون وزیر عراق در امور انرژی اطلاع داد که روزانه ۵۰۰ هزار بشکه به تولید نفت خام عراق اضافه شده است. وزیر نفت کویت نیز اعلام کرد که از ماه دسامبر ۲۰۱۱، پانصد هزار بشکه به تولید نفت خام کشورش اضافه خواهد شد. عبدالرحمن بن زید، وزیر نفت لیبی "جدید" نیز از تمایل این کشور برای افزایش تولید روزانه به ۶۰۰ هزار بشکه خبر داد. همین افزایش تولید، در مورد عربستان هم صادق است.^(۹)

بنابراین نوع برخورد متحدین غرب برای خنثی کردن تهدید به بسته شدن تنگه هرمز- از افزایش سقف تولید گرفته تا ساخت خط لوله ای برای دور زدن تنگه- احتمال مطرح بودن گزینه نظامی را در این مورد بسیار پایین می آورد.

چند نتیجه

آغاز خیزش های مردمی سال گذشته در منطقه خاورمیانه، امپریالیسم غرب را وادار به دخالت برای کانالیزه کردن جریان تحولات سیاسی- اجتماعی به سوی تغییر جغرافیای سیاسی خاورمیانه مطابق با طرح های بلندمدت خود کرده است. دخالت کاملاً عربی در لیبی و فشارهای کنونی به سوریه و ایران نیز مؤید

مصاحبه میلیتانت با رفیق مازیار رازی جنگ لفظی یا جنگ نظامی؟



میلیتانت: رفیق مازیار، امروز سه شنبه مورخ ۱۳ دی ۱۳۹۰ (۳ ژانویه ۲۰۱۲)، رسانه های داخلی جمهوری اسلامی اظهارات سرلشکر عطاء الله صالحی- فرمانده کل ارتش- را گزارش کردند که با اشاره به خروج یک ناو هواپیمابر آمریکایی از منطقه خلیج فارس گفته است: "به آن ها توصیه، هشدار و تذکر می دهیم که این ناو به منطقه سابق خود در خلیج فارس برنگردد؛ چرا که ما عادت نداریم تذکر را تکرار کنیم و فقط یک بار تذکر می دهیم." آیا به نظر شما این هشدار در واقع به معنای آغاز یک جنگ نظامی میان دول ایران و آمریکا است؟

مازیار رازی: این "توصیه، هشدار و تذکر" امروز از سوی مقامات جمهوری اسلامی به دولت آمریکا داده شده است. حرکت ناو هواپیمابر استنسیس با آغاز رزمایش نیروی دریایی ارتش ایران در شرق تنگه هرمز و همچنین هشدار معاون رئیس جمهوری ایران در مورد اقدام احتمالی در بستن تنگه هرمز در صورت تحریم نفتی ایران، همزمان بود.

فرمانده کل ارتش، همچنان با آب و تاب از حضور شناورهای نیروی دریایی در خلیج عدن و دریای سرخ و درگیری با دزدان دریایی، به عنوان تجربه های بزرگی یاد کرده که باعث ارتقای توان رزمی این نیرو شده است. سرلشکر صالحی در مورد رزمایش اخیر نیروی دریایی ارتش گفته است که در رزمایش اخیر،

تسلیحات و تجهیزات مختلف از جمله سامانه پدافند هوایی "محراب" مورد آزمایش قرار گرفت.

همزمان با این مانورها، محمود احمدی نژاد به آمریکای جنوبی سفر خواهد کرد. دفتر محمود احمدی نژاد اعلام کرد که رئیس جمهوری در نیمه دوم دی ماه به ونزوئلا، نیکاراگوئه، کوبا و اکوادور خواهد رفت. این اقدام نیز برای تقویت یک جبهه ضد آمریکایی طراحی شده است و احمدی نژاد قصد دارد تا با این سفرها، موضع دولت ایران را در مقابل دولت آمریکا تقویت کند.

اما آن چه باید توجه شود این است که این وقایع، برای نخستین بار نیست که رخ می دهند. در واقع این برخوردها سال هاست که صورت گرفته است. همان طور که در مصاحبه پیشین خود با میلیتانت ذکر کردم، این ها همه نشانی از جنگ سرد میان این دو رژیم (و در واقع باید گفت روسیه و چین از یک سو، و آمریکا و متحدین آن در سوی دیگر) است. این ها همه "جنگ لفظی" برای امتیاز گیری و چانه زنی با غرب است.

میلیتانت: توضیح دهید چرا دول غربی وارد "جنگ سرد" با رژیم می شوند؟

مازیار رازی: علت اصلی این جنگ سرد و جدل های هسته ای بین دولت احمدی نژاد و دول غربی، ریشه در بحران اقتصادی ایران در طول سه دهه گذشته دارد. جنگ ۸ ساله با عراق و محاصره اقتصادی ایران به مدت بیش از دو دهه، اقتصاد ایران را چنان دستخوش دگرگونی کرد که دولت خطر از دست دادن قدرت خود را چند سال پیش درک و جهت گیری به سوی غرب را آغاز کرد. مجمع تشخیص مصلحت نظام در سال ۱۳۸۱ چراغ سبز را به دول غربی برای سرمایه گذاری در ایران نشان داد.

قابل ذکر است که سرمایه داری جهانی از روز نخست سقوط نظام سرمایه داری "شاهنشاهی" در ایران و انقلاب بهمن ۱۳۵۷، در تدارک بازگشت اقتصاد ایران به نظامی مترادف با قوانین سرمایه داری جهانی بوده است. تحریم های اقتصادی، جنگ افروزی از طریق تحریک صدام حسین و در اختیار قرار دادن سلاح های سبک، سنگین و شیمیایی در اختیار دولت وی برای مقابله با ایران، تقویت جناح های به اصطلاح "معتدل"- به ویژه "اصلاح طلب"- در درون هیئت حاکم و غیره، همه دال بر اجرای سیاست فوق بوده است. آن چه

مازیار رازی: بله این روابط، همان طور که اشاره کردم، بین این دولت ها برقرار بوده است. برخی از دولت های آمریکای لاتین، به ویژه دولت چاوز در ونزوئلا، از حامیان رژیم بوده است. سفر آتی محمود احمدی نژاد به پایتخت ونزوئلا، چهارمین سفر وی به این کشور خواهد بود. آخرین دیدار احمدی نژاد و چاوز در مهر ماه سال گذشته در تهران صورت گرفت، ملاقاتی که به امضای چندین قرارداد همکاری در بخش انرژی انجامید. هم اکنون خبر سفر محمود احمدی نژاد به آمریکای جنوبی در شرایطی منتشر می شود که کنگره آمریکا افزایش تحریم ها علیه ایران را در دستور کار دارد. این اقدامات در جهت خنثی سازی فشار های دولت آمریکا بر ایران طراحی شده است. در عین حال دول آمریکای لاتین که خود تحولات و جنبش های اجتماعی نوینی را تجربه می کنند، مورد تهاجم سیاسی و اقتصادی امپریالیسم آمریکا قرار گرفته اند. به ویژه این امر در مورد ونزوئلا صادق است. در نتیجه، این دولت ها نیز برای تقویت جبهه ضد امپریالیستی خود، به اشتباه، دست همکاری به سوی رژیم ایران دراز کرده اند.

اما، در تحلیل نهایی، این قبیل مانورها قادر نیست تا رژیم جمهوری اسلامی را از انزوا خارج کند. به محض زدوبندهای این رژیم با امپریالیسم، دول آمریکای لاتین بلافاصله از آن فاصله خواهند گرفت.

میلیتانت: آیا شما از این سیاست کشورهای آمریکای لاتین حمایت می کنید؟

مازیار رازی: به هیچ وجه. ما همواره طی سال های اخیر یک موضع دوگانه در مورد کشورهایایی نظیر ونزوئلا داشته ایم. از یک سو، از اصلاحات و تحولاتی که به نفع توده های مردم زحمتکش ونزوئلا است، حمایت کرده ایم و در مقابل حملات اقتصادی و احتمالاً نظامی آمریکا به این کشور، از آن دفاع کرده ایم. اما در عین حال سیاست های خارجی این دولت ها، به ویژه دولت چاوز را مورد انتقاد شدید قرار داده و حمایت وی از دولت احمدی نژاد را محکوم کرده ایم. ما در ونزوئلا به وسیله متحدان انقلابی خود اقدام به برگزاری آکسیون هایی اعتراضی در مقابل سفارت جمهوری اسلامی کردیم و چند مورد نامه سرگشاده نیز خطاب به مردم زحمتکش ونزوئلا در محکومیت نوع رابطه نظام جمهوری اسلامی و دولت چاوز نوشتیم و در ونزوئلا توزیع کردیم.

سرعت بازسازی یک سرمایه داری مدرن را همواره به تعویق می انداخت، ناهماهنگی جناح "اصولگرا" با دیگر جناح ها بود. با تقویت سیاسی اقتدارگرایان و سرکوب اعتراضات مردمی دو سال پیش و کاهش نفوذ "اصلاح طلبان"، این سد اساسی از سر راه کنار رفت. سرمایه داری جهانی برای انتقال سرمایه های خود به ایران و اعمال استثمار مضاعف بر کارگران، همواره امنیت سرمایه و ضمانت اجرای قوانین بین المللی را طلب می کند.

میلیتانت: چرا در وضعیت کنونی، چنین اتفاقی، با چنین سطحی از تبلیغات رژیم همراه بوده است؟

مازیار رازی: علتی که این ماجرای ادامه دار، امروز بسیار برجسته شده است، اختلافات درونی رژیم در تب و تاب انتخابات آتی مجلس است. رژیم با این حربه، نه تنها می خواهد سیاست های چانه زنی پیشین خود را ادامه دهد، بلکه در تلاش است که وحدتی میان گرایشات درونی خود برای انتخابات ایجاد و به شکلی رقبا را منزوی کند و مردم را در حمایت از خود متحد نماید (کما این که به وضوح می بینیم به دنبال تبلیغات جنگی، بسیاری از مردمی از که سابقاً طعم تلخ خسارات ناشی از جنگ را یک بار چشیده اند و ضمناً کوچکترین توهم و اعتقادی هم به رژیم حاکم ندارند، می گویند که در صورت بروز حمله نظامی از "کشور" دفاع می کنند) و در عین حال فشارهای ناشی از محاصره اقتصادی و تضعیف نرخ ریال نسبت به دلار را بدین وسیله در اذهان عمومی خنثی کند. رژیم با این سروصدهای تبلیغاتی، قصد دارد خود را در این منازعه مظلوم جلوه دهد و تناسب قوای بین المللی را به نفع خود تغییر دهد. البته انزوای رژیم در سطح بین المللی و فشارهای روز افزون قدرت های امپریالیستی چنان است که موفق به رسیدن به این هدف نخواهد شد. یکی از متحدان اصلی رژیم در سطح منطقه رژیم سوریه است که از یک سو خود دچار بحران عمیق سیاسی است و وضعیت نامساعدی دارد، و از سوی دیگر تحت فشار شدید از سوی نیروهای ناتو می باشد.

میلیتانت: شما می گوئید رژیم در سطح بین المللی منزوی شده است، در صورتی که همان طور که خودتان اشاره کردید سفر احمدی نژاد به کشورهای آمریکای لاتین می تواند او را از این وضعیت انزوا خارج کند. نظرتان در مورد این روابط چیست؟

بیانیه گرایش مارکسیست های انقلابی ایران

پیرامون چهارمین سفر احمدی نژاد به ونزوئلا

در همان حال که جنگ سرد میان امپریالیسم ایالات متحده و رژیم ایران به بالاترین سطوح خود در طول چند دهه گذشته می رسد، محمود احمدی نژاد رئیس جمهور ایران سفر چهارم خود به ونزوئلا را ترتیب می دهد. علاوه بر ونزوئلا، قرارست تا او از کشورهای کوبا، اکوادور و نیکاراگوئه نیز بازدید کند.

هدف از سفر احمدی نژاد به آمریکای لاتین، کاملاً روشن است: رژیم ایران باید نشان دهد که با وجود فشارهای روزافزون دیپلماتیک، تحریم های اقتصادی و انزوای سیاسی، دوستان و متحدینی هم در بخش های مختلف جهان، من جمله "حیاط خلوت آمریکا"، دارد.

این سفر، به جز افزایش روحیه و اعتماد به نفس پایگاه اجتماعی رو به تنزل رژیم ارتجاعی کنونی، هیچ نتیجه و ثمره بخصوصی به همراه نخواهد داشت. در شرایطی که طیفی از کشورها- مثلاً هند، ژاپن، کره جنوبی و سایرین- در حال پیوستن به موج تحریم ها و محدودیت های آمریکا و اتحادیه اروپا بر تجارت یا سرمایه گذاری در ایران هستند، کشورهایمانند ونزوئلا، کوبا و نیکاراگوئه قادر نیستند تا به رها شدن ایران از این شرایط حاد کمک چندانی نمایند.

علاوه بر تحریم های اقتصادی، مواردی هم چون ادامه عملیات پنهانی، اشکال مختلف جاسوسی، ترور دانشمندان مرتبط با برنامه اتمی، خرابکاری در تجهیزات نظامی استراتژیک و نظایر این ها، افزایش یافته است. کاربرد ابزارهای دیگری همچون تحریم بانک مرکزی ایران از سوی آمریکا و آشکار شدن نشانه های تحریم نفت ایران از طرف اتحادیه اروپا، به آن معناست که ایران با ناامید کننده ترین شرایط خود از اوت ۱۹۸۸ (پایان جنگ ایران و عراق) به این سو رو به رو خواهد بود.

لحاظ کردن تمامی این عوامل، می تواند هر کشوری را به مثابه یک مبارز "ضد امپریالیست" و "انقلابی" تداعی کند که برای "احقاق حقوق خود در مقابل امپریالیسم" بپاخاسته است. با کمال تأسف، این تصویری است که در میان بسیاری از مردم ونزوئلا و سایر بخش های آمریکای لاتین از رژیم ایران به وجود آمده است. باید گفت که این دقیقاً همان تصویری است که رژیم ایران سعی دارد تا از طریق تبلیغات خود به

میلیتانت: می گویند این یک جنگ لفظی است و نه جنگ نظامی. اما چنان چه یک حمله نظامی از سوی آمریکا علیه ایران رخ دهد، در آن صورت چه موضعی خواهید داشت؟

مازیار رازی: امکان و گزینه حمله نظامی به ایران توسط آمریکا و یا اسرائیل همیشه می تواند مطرح باشد. اما این حملات نظامی بستگی به تناسب قوای بین المللی دارد. اگر دولت آمریکا در موقعیتی باشد که چنین اقدامی را عملی کند، چنین خواهد کرد. مسأله اینست که در وضعیت کنونی، تناسب قوا در سطح بین المللی به نفع آمریکا نیست. درگیری آن در عراق و افغانستان کماکان به درجات مختلف ادامه دارد. وضعیت وخیم اقتصادی گریبان گیر ا فشار زیادی از مردم آمریکا شده است. اعتراضات ضد سرمایه داری در آمریکا بالا گرفته است. دولت اوباما تضعیف گشته است و برای انتخابات دوره دوم تقلا می کند. به علاوه، آمریکا برای تغییر نقشه جغرافیای سیاسی منطقه خاورمیانه، به مداخله پرهزینه در لیبی، مصر، تونس و غیره مشغول است. در چنین وضعیتی حمله نظامی به ایران بعید به نظر می رسد. اما، حتی در صورت بروز چنین اتفاقی، کارگران و زحمتکشان ایران به هیچ وجه از حمله نظامی غرب به ایران نفعی نخواهند برد. امپریالیسم و به ویژه امپریالیسم آمریکا، هیچ گاه برای به ارمغان آوردن "آزادی و دموکراسی" به کشورهای جهان حمله نکرده است. اشغال عراق و مداخله اخیر در لیبی تجربه های دردناکی از سیاست ها و مداخلات "بشر دوستانه" دولت های بوش و اوباما در منطقه می باشند. وضعیت مردم زحمتکش عراق روز به روز رو به وخامت گذاشته است، و لیبی هم پس از ویرانی تمامی زیرساخت های اقتصادی و اجتماعی خود و تلفات سنگین، شاهد بروز تنش های مجدد در درون جامعه می باشد. در صورت بروز چنین اتفاقی، کارگران ایران به ساختن یک جبهه سوم در مقابل دولت سرمایه داری ایران از یکسو و امپریالیسم از سوی دیگر مبادرت می کنند. برای کارگران ایران، مبارزات ضد سرمایه داری از مبارزات ضد امپریالیستی جدا نیست. دولت سرمایه داری ایران، بخشی از نظام سرمایه داری جهانی است که با وجود جنگ های زرگری و بی ارتباط با منافع کارگران میان آنان، نهایتاً با یکدیگر سازش خواهند کرد.

۱۳ دی ۱۳۹۰

بعثی در عراق، موضع جمهوری اسلامی را در این کشور و همسایگان آن تقویت کرده است. خروج اخیر نیروهای آمریکایی نیز موقعیت جناح های مدافع رژیم ایران در عراق را به مراتب بهبود بخشیده؛ به همین ترتیب، خروج برنامه ریزی شده آمریکا از افغانستان تا سال ۲۰۱۴ هم نفوذ رژیم ایران در آسیای میانه را بالاتر خواهد برد.

بنابراین، ما از کارگران و سوسیالیست های آمریکای لاتین مصرانه تقاضا داریم که به جای حس همبستگی با این رژیم، روی وضعیت دشوار کارگران، زنان، جوانان، اقلیت های قومی، روزنامه نگاران ایران و ۹۵ درصد جمعیتی که تحت سرکوب و ارعاب دستگاه حاکمه قرار دارند، تأمل کنند.

ما به طور کامل نزدیکی بیش از حد دولت چاوز و روابط برادرانه آن با جمهوری اسلامی را محکوم می کنیم. این روابط، چیزی بیش از صرفاً روابط تجاری و دیپلماتیک مطلوب است و تنها به این اسطوره دامن می زند که گویا جمهوری اسلامی یک رژیم "انقلابی" و "ضد امپریالیستی" می باشد. این رابطه، تا جایی که چاوز در موارد متعددی احمدی نژاد را "برادر" خود خطاب کند، به افزایش اعتبار رژیم و متقابلاً تضعیف جنبش های مردمی در ایران- به خصوص مبارزات کارگران برای ابتدایی ترین حقوق سندیکایی خود- یاری می رساند.

بنابراین ما مصرانه از تمامی انقلابیون، سوسیالیست ها و فعالین کارگری در ونزولا و سراسر آمریکای لاتین درخواست داریم که ماهیت حقیقی رژیم ایران را میان توده های درگیر در جنبش های کارگری و اجتماعی آمریکای لاتین افشا سازند.

ما از تمامی فعالین می خواهیم تا مسأله سرکوب گسترده در ایران و به خصوص وضعیت دشوار و بسته طبقه کارگر را در اتحادیه های کارگری و طی جلسات خود مطرح سازند. از آن ها می خواهیم که مقامات محلی و ملی خود - من جمله رؤسای جمهور چاوز، کاسترو، کوریا، اورتگا و سایر مقامات مسئول در کابینه آنان- را متقاعد سازند تا با اعمال فشار بر دولت احمدی نژاد، از آنان توضیح بخواهند که به چه علت رژیم ایران کسانی مانند رضا شهابی و ابراهیم مددی را به زندان انداخته است؟

۹ ژانویه ۲۰۱۲

آن دست یابد. تبلیغاتی که هم اکنون از طریق شبکه تلویزیونی اسپانیایی زبان و جدید التاسیس " Hispan TV" در آمریکای لاتین بازتاب پیدا می کند.

این تصویر، به دو دلیل کاملاً کاذب و مخدوش است. اول، جمهوری اسلامی ایران، یکی از سرکوبگرترین رژیم های جهان است؛ جایی که در آن:

کارگران حق تأسیس و بازگشایی اتحادیه های کارگری، اعتصاب یا انتخاب نمایندگان حقیقی خود را ندارند.

زنان، شهروندان درجه دوم محسوب می شوند و حقوق قانونی آن ها نصف مردان است.

جوانان باید از یک ایدئولوژی قرون وسطی ای تبعیت کنند که حتی کوچکترین ارکان زندگی آن ها را هم دربر می گیرد.

اقلیت های قومی از ابتدایی ترین حقوق خود محروم می شوند.

کل جمعیت کشور از حقوق دموکراتیک واقعی و انتخابات آزاد بی بهره است.

زندان های جمهوری اسلامی، از همان ابتدای تثبیت قدرت این رژیم، از فعالین کارگری مملوء بوده است. در حال حاضر شماری از فعالین کارگری، همانند رضا شهابی و ابراهیم مددی از سندیکای شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه، به "جرم" تلاش برای بازگشایی سندیکایی که رژیم قبلاً تعطیل کرده بود، در حبس به سر می برند! این ها، تنها دو نمونه از صدها فعال کارگری در بند رژیم هستند.

دوم، حرکت رژیم ایران به سوی توسعه ظرفیت ایجاد سلاح های هسته ای، در واقع همان تداوم جاه طلبی های بورژوازی ایران است که خود به رؤیای "تمدن بزرگ" شاه در گذشته بازمی گردد. منازعه با امپریالیسم- به ویژه امپریالیسم آمریکا- اساساً به جایگاه جمهوری اسلامی در سلسله مراتب قدرت منطقه ای مربوط می شود. چگونگی رسیدن به توافق یا عدم توافق با کشورهای امپریالیستی است که نه تنها وضعیت آتی ایران، بلکه نقشه توازن قوا در کل منطقه را تعیین خواهد کرد. جنگ های ویرانگر و طمعکارانه امپریالیسم آمریکا و متحدان آن در عراق و افغانستان، دو تا از دشمنان رژیم ایران را نابود ساخته است. به طور اخص، نابودی کامل ساختارهای سرکوبگر رژیم

باشد که جمهوری اسلامی انتخاب آن ها نیست، اما موضوع مهم برای مارکسیست ها این است که توده های وسیع کارگران و مزدبگیران فقیر چه انتخابی در ذهن دارند که به آن دلیل انتخابات جمهوری اسلامی را تحریم می کنند. آیا تحریم انتخابات به دلیل انتخاب مشخصی از سوی آن ها و یا تنها نوعی واکنش به استبداد حاکم است.

مسئله بعدی این است که اصلاح طلبان جمهوری اسلامی نیز در این مقطع برای اولین بار در حیات خود ناچار شده اند انتخابات را تحریم کنند. ماهیت اصلاح طلبی در حفظ نظام اصلاح شده جمهوری اسلامی است؛ تحریم انتخابات از سوی آن ها به منظور اصلاح این نظام نیست و آن ها به جز مدار جمهوری اسلامی، مدار دیگری برای چرخش سراغ ندارند، پس این چه وضعیتی است که اصلاح طلبان در مدار جمهوری اسلامی به وسیله تحریم انتخابات، جمهوری اسلامی را با خطر سقوط تنها می گذارند. آیا آن ها نگران سقوط خود به همراه سقوط جمهوری اسلامی نیستند؟

تفاوت بی اعتنایی توده های وسیع مردم به انتخابات مجلس با تحریم اصلاح طلبان دست کم در این است که توده های مردم، بدون نقشه مشخصی در دست وارد تحریم می شوند؛ اما بورژوازی اصلاح طلب تحریم انتخابات را بخشی از نقشه از پیش طراحی شده خود می داند. در این جا برای مارکسیست ها این سوال مهم مطرح می شود که آیا تحریم بی افق توده ها با چشم اندازهای اصلاح طلبی، افق پیدا می کند؟ توده هایی که توهمات خود به اصلاح طلبی را کنار گذاشته و برای اولین بار افسانه "بد و بدتر" را به بهترین وجه- یعنی با تحریم کل انتخابات- کنار می گذارند، آیا در گام بعدی، به دلیل خلأ افق انقلابی، دوباره به لشکر پیاده نظام اصلاح طلبان تبدیل خواهند شد؟ آن چه که اکنون بیش از هر چیز مهم به نظر می رسد این است که تحریم انتخابات در دوره های طولانی، شعار نیروهای چپ و رادیکال و مارکسیست بوده است و توده های مردم به هر دلیلی وارد انتخابات شده، شعار تحریم را به طور گسترده بر نمی داشته اند، اما پیش بینی می شود که در این مقطع تاریخی آن ها چنین خواهند کرد و به این ترتیب از نظر تاکتیک مبارزاتی با جریانات پیشرو هم سطح می شوند. به عبارت دیگر توده ها خود پیشرو می شوند و پیشروان سیاسی باید بدانند که کدام شعار و اتخاذ کدام تاکتیک انقلابی می تواند سطح کنونی مبارزه توده های وسیع را به سطحی بالا تر ارتقا دهد، بدون

انتخابات، تحریم و بررسی پاسخ «چه باید کرد» در وضعیت موجود

علیرضا بیانی، سیزدهم بهمن ماه ۱۳۹۰

مقدمه

به زودی، در دوازدهم اسفند سال نود، نهمین انتخابات مجلس جمهوری اسلامی تکرار می شود. اما یک فرق اساسی بین این انتخابات با مشابه خود در همه طول عمر ننگین جمهوری اسلامی به چشم می خورد و آن احتمال بسیار بالای بی اعتنایی عمومی به آن است.

هرچند در انتخابات گذشته نیز اغلب به این خیمه شب بازی ها بی اعتنایی می شد، اما فرشتگان نجات جمهوری اسلامی در قالب اصلاح طلب خود را به عنوان یک جناح رقیب در مقابل جناح دیگر قرار داده و توانسته بودند توهم اصلاحات نظام را تا آن اندازه ای که بتواند سدی در مقابل شورش ها و قیام عمومی شود ایجاد کنند. اما مبارزه طبقاتی به آن درجه از رشد رسیده که توده های وسیع دیگر توهم خاصی به اصلاح طلبی نداشتند و این را خود اصلاح طلبان نیز متوجه شدند و برای این که خود را از توده ها جدا نکنند، در این دور از انتخابات برای اولین بار آنها نیز موضع تحریم را برگزیدند. باید تفاوتی اساسی در ماهیت تحریم انتخابات از سوی توده های مردم (کارگران و مزدبگیران فقیر و اقشار میانی) و تحریم بخش های ریزش کرده از خود نظام وجود داشته باشد؛ و مهمتر این که باید معلوم گردد مرحله تحریم انتخابات از هر دو سوی تحریم کننده، توضیح دهنده کدام مقطع از رشد سیاسی جامعه و کدام اختلاف اساسی در بین توده های تحریم کننده انتخابات و بورژوازی اصلاح طلب است. مطلب زیر تلاشی برای گشودن بحثی است که خطاب به گرایشات درون چارچوب مارکسیسم انقلابی ارائه می گردد. بدیهی است این بحث به عنوان طرح مقدماتی مسئله صورت می گیرد و دخالت رفقای مارکسیست برای تکمیل آن را می طلبد.

تحریم انتخابات

همان طور که در مقدمه توضیح داده شد، از شواهد چنین استنباط می شود که انتخابات مجلس پیش رو در وسیع ترین سطح با بیشترین بی اعتنایی در طول حیات جمهوری اسلامی مواجه خواهد شد. جامعه به آن درجه از رشد سیاسی رسیده است که توده های وسیع متوجه می شوند تحریم انتخابات مجلس می تواند به این معنی

بورژوازی حاکم برای سیاسی کردن جامعه و همچنین کسب حمایت های عمومی ناچار می شوند اطلاعاتی را به جامعه منتقل کنند که تا قبل از آن تابو به شمار می آمد. مثلاً برای اولین بار موضوعات "جامعه مدنی، گفتگو و مدارا، تعامل، قانون مداری و نظایر این مفاهیم بورژوازی در دوم خرداد ۷۶ در سطح زیادی به جامعه تزریق شد، به طوری که تا مدت ها به ترمینولوژی و گویش اصلی روشنفکران جامعه تبدیل گشت که قبل از آن متداول نبود. شرایط سیاسی کوتاه مدت جامعه البته امکان اتخاذ تاکتیک علیه بورژوازی حاکم را نیز فراهم می کند؛ تاکتیک تحریم فعال، دقیقاً در همین شرایط به کار می آید. اکنون وارد این بحث نمی شویم که در چه شرایطی مارکسیست ها خود را مجاز به شرکت در انتخابات می دانند، زیرا که خوب می دانیم در کل حیات سرمایه داری غیر متعارف جمهوری اسلامی، هرگز شرایطی که بتوان در انتخابات آن شرکت کرد وجود نداشته و تنها دخالت گری انقلابی تحریم آن بوده است و نه چیزی غیر از آن.

تحریم فعال

تصور اغلب گرایشات تحریم کننده انتخابات این است که تحریم یعنی شرکت نکردن در انتخابات و مثلاً در خانه ماندن به جای رفتن به پای صندوق رأی. هرچند این نیز تحریم محسوب می شود، اما خنثی و به نوعی پاسیفیستی است. شرایط سیاسی که بورژوازی به ناچار در جامعه ایجاد کرده تا نتور انتخاباتی خود را گرم کند، شرایطی نیست که به بهانه تحریم در خانه ها ماند. تاکتیک تحریم فعال باعث می شود که پیشروان انقلابی از همین فضای سیاسی به وجود آمده استفاده و به بهانه انتخابات تبلیغات خود را انجام دهند. این تاکتیک بر اساس توهم توده ها به انتخابات، از سطح آگاهی فعلی آن ها آغاز می کند و نه از سطح توهمات روشنفکری. به این معنی که به توده ها پیشنهاد نمی دهد که به جای انتخابات بروید صندوق های رأی را آتش بزنید!

با این تاکتیک می توان به توده ها در شرایط عملی که در آن قرار دارند، ماهیت غیر دمکراتیک و خیمه شب بازی انتخابات را نشان داد و از سطح آگاهی آن ها و همگام با آن ها مرحله افشای ماهیت انتخابات را طی کرد. مثلاً فعالین کارگری می توانند یک نفر از کارگران زندانی را به عنوان کاندیدای خود معرفی کنند و این موضوع را در وسیع ترین سطح تبلیغ نمایند. در

آن که به کلی گویی و ماکسیمالیسم دچار شوند. پایین تر این بحث را ادامه می دهیم و در این جا کمی بیشتر به بحث تحریم انتخابات می پردازیم. در شرایط معمول جامعه، بورژوازی حاکم تمام امکانات خود را به کار می گیرد تا فضای جامعه را به فضای غیر سیاسی تبدیل کند. اما با این وصف در مقطع انتخابات پارلمانی و نظایر آن، نیازمند دخالت عمومی می شود تا بتواند اولاً برای حیات خود تضمین و تأیید دوباره بگیرد و ثانیاً مردم را به ظاهر در شرایط "به دست گرفتن سرنوشت خود" قرار دهد. به آن ها بیاوراند که خود سرنوشت شان را رقم می زنند و با انتخاب خود در تثبیت وضعیت موجود و اداره آن سهیم اند. اما وارد کردن مردمی که چند سال در شرایط غیر سیاسی به سر برده و سخت درگیر تحمل سختی های روزمره زندگی بوده اند، به شرکت در انتخابات به سادگی صورت نمی گیرد. شرایط انتخابات، شرایط سیاسی است و جامعه ای که به کلی غیر سیاسی بوده است، نمی تواند به یک باره تمایلی به شرکت در انتخابات داشته باشد؛ در نتیجه بورژوازی با تاکتیک سیاسی کردن موقت جامعه میل به شرکت در انتخابات را افزایش می دهد. در انتخابات گذشته ریاست جمهوری در ایران، زمان سیاسی کردن جامعه خیلی کوتاه بود، حدود یک هفته به بهانه تبلیغات انتخاباتی شرایط باز سیاسی ایجاد شد و عطش عظیم جامعه به چنین فضایی توانست هزاران نفر که اغلب تنفر فراوانی هم به جمهوری اسلامی داشتند را به خیابان بکشاند. در چند شب قبل از رأی گیری در مناطقی هزاران نفر در خیابان آزادانه هر تبلیغات و شعاری را که مایل بودند به بهانه دفاع از کاندیدای مورد نظر خود سر می دادند. اما این مقدار هنوز کافی نبود و شرکت وسیع تر مردم به درجاتی بالاتر از فضای سیاسی نیاز داشت. مناظره های تلویزیونی افشای دزدی ها و خلاف های طرفین دعوا از یکسو فضای سیاسی را تشدید کرد و از سوی دیگر موجب بی اعتمادی هر چه بیشتر توده های وسیعتری به کل نظام جمهوری اسلامی شد. جوک های زیادی ساخته شد. از جمله این جوک در میان مردم گفته می شد: "اداره آگاهی از کاندید های انتخابات به خاطر فاش کردن دزدی ها تشکر کرده و گفته است که اگر این انتخابات یک هفته بیشتر طول بکشد، همه پرونده های بایگانی شده سرقط روشن خواهد شد." در این طنز این نکته وجود دارد که تنها در مقاطع خاصی که انتخابات در شرف برگزاری است، جناح های

صورت وجود یک حزب قدرتمند کمونیستی می تواند به وسیله ای علیه خود بورژوازی تبدیل شود.

اشاره به این نکته مهم نیز ضروری است که شرکت در پارلمان بورژوازی تنها در دوره هایی از تاریخ تاکتیک انقلابی محسوب می شود که جامعه در شرایط معمول خود قرار دارد. در صورتی که جامعه در دوره وضعیت انقلابی قرار بگیرد، بدیهی است کمونیست ها شرکت در انتخابات را که اغلب در چنین وضعیتی بسیار سخاوتمندانه از سوی بورژوازی تعارف می شود، به این دلیل مورد تحریم قرار می دهند که طبقه کارگر برای تسخیر قدرت سیاسی به میدان آمده است. اگر تاکتیک استفاده از پارلمان و تریبون بورژوازی با هدف کسب قدرت سیاسی طبقه کارگر باشد، این تاکتیک در شرایط انقلابی جامعه به ضد خود تبدیل می شود و این هدف را زیر سؤال خواهد برد. در نتیجه یکی از دوره های تحریم انتخابات دوره وضعیت انقلابی است. حال این سؤال پیش می آید که آیا تحریم انتخابات در سطح وسیع علامت وضعیت انقلابی محسوب می شود؟

پرسش تاریخی "چه باید کرد" در مقابل مارکسیست ها

شرایط کنونی جامعه ما، شرایط انفجاری است؛ فاصله سطح آگاهی سیاسی و طبقاتی توده های کارگر با عمل آن ها کمتر می شود. جامعه هر روز سیاسی تر از قبل می شود. حکومت سرمایه داری جمهوری اسلامی هیچ ابتکاری برای بقای خود ندارد، چه رسد به اداره وضع موجود. تنها ابزار حفظ کننده این حکومت، سرکوب و تشدید آن است. اختلافات درونی حکومت با تأثیر از شدت مبارزه طبقاتی هرچه بیشتر و بیشتر می شود، تا جایی که پیش می آید برای چند وقتی کل دولت تعطیل می شود. رژیم سرمایه داری حاکم هیچ ابتکار عملی برای بقای خود ندارد و هر ابتکاری هم که به آن چنگ می زند، بلافاصله به ضد خود تبدیل می شود. سرکوب های روزانه دیگر اثر ارعاب و ایجاد وحشت مانند گذشته را ندارد. در واقع این رژیم توان سرکوب بیش از این را هم ندارد. تمام توان سرکوب رژیم تنها با سه روز اعتراضات عمومی در کل جامعه به پایان می رسد و یقیناً روز چهارم اعتراضات عمومی، قدرت دوگانه برقرار خواهد شد. شرایطی که دیگر بالایی ها برای خود فرمایش می کنند و پایینی ها قوانین خود را جاری خواهند کرد. این شرایط هنوز فرا نرسیده است،

شرایط سیاسی به وجود آمده مورد نیاز شرکت در انتخابات، برای رژیم سرکوبگر دشوار خواهد شد که جلوی این تبلیغات را بگیرد. آن ها مجبور می شوند به شرایطی که خود برای "گرم کردن تنور انتخابات" به وجود آورده اند، گردن نهند و این فرصتی خواهد بود که به همه جامعه گفته شود فعالین کارگری بدون هیچ دلیلی در زندان اند. قطعاً ارگان های حذف کننده کاندیداهای انتخاباتی، افراد مورد نظر فعالین کارگری را رد صلاحیت می کنند، و در این صورت است که شعار تحریم انتخابات دلیل عینی تری به خود گرفته و برای همگان مشخص می شود که چرا باید انتخابات را تحریم کرد. تاکتیک تحریم فعال در واقع عرصه ای از مبارزه به بهانه انتخابات است و نه زمان استراحت به بهانه انتخابات.

هدف از شرکت یا تحریم انتخابات

برای مارکسیست ها در شرایطی که بتوانند در انتخابات شرکت کنند و تریبون هایی در مجلس بورژوازی به دست آورند، لحظه ای جای تردید نخواهد بود که از این امکان استفاده نمایند؛ بدیهی است فرد مارکسیست غیر تشکیلاتی و به طور منفرد نمی تواند از این تاکتیک بهره ببرد و حتی این احتمال وجود دارد که خود به ابزار بورژوازی در پارلمان آن تبدیل گردد. این تاکتیک تنها در صورت وجود تشکیلات منسجم و مسلح به تئوری کمونیستی قابل اجرا است و فرد شرکت کننده در پارلمان بورژوازی باید از کادرهای ورزیده این تشکیلات کمونیستی باشد تا به خوبی بتواند مواضع انقلابی را از تریبون بورژوازی، رو به توده های کارگران معرفی کند. کاری که از این طریق ظرف پنج دقیقه می توان انجام داد، شاید بدون این امکان نیازمند چندین سال تلاش باشد. اما این و سایر تاکتیک های کمونیست ها باید بتواند حلقه واسط استرازی تسخیر قدرت باشد، در غیر این صورت به سادگی قابل چرخش به فرمیسم و درغلتیدن به روش پارلمانتاریستی به جای مبارزه انقلابی خواهد بود.

مخالفان شرکت در پارلمان بورژوازی باید بتوانند تاکتیک های دیگری را پیشنهاد کنند که قادر باشد هدف تسخیر قدرت را کوتاه تر و سهل تر کند، در غیر این صورت آن ها برای نقد به پارلمانتاریسم دچار پاسیفیسم خواهند شد. هر وسیله ای متعلق به بورژوازی، اعم از رادیو و تلوزیون و پارلمان آن تا هر امکان دیگری، در

اکنون جامعه و مبارزه طبقاتی در وضعیت متناقضی قرار گرفته است؛ نظریه کلاسیکی که بیانگر عدم توانایی بالایی ها در اعمال حکومت خویش مانند سابق و عدم تحمل پائینی ها در زندگی به صورت سابق است، اکنون بیش از هر دوره تاریخی در ایران دیده می شود. این علامت مشخصه آغاز یک انقلاب است، اما ضمناً انقلاب تنها زمانی معنی دقیق خواهد داشت که طبقه کارگر آگاهانه به قصد گرفتن قدرت سیاسی وارد میدان و در مرکز مبارزات قرار بگیرد. اگر طبقه کارگر چنین نکرده باشد، اما وضعیت در همان وضعی که توصیف شد باشد، به معنی آغاز شورش ها و حتی قیام عمومی است که البته به انقلاب منجر نخواهد شد؛ واضح است که در این میان چیزی کم است. همه چیز برای یک انقلاب اجتماعی فراهم است، اما حتی صحبتی در مورد آن رایج نشده است، رمز این تناقض در کجا است. کدام مؤلفه اساسی می تواند این مسئله را رمزگشایی کند.

لنین در شرایطی می گفت انقلاب زمانی رخ خواهد داد که بالایی ها دیگر مانند سابق قادر به حکومت کردن نباشند و پائینی ها دیگر نتوانند مانند سابق زندگی کنند، که حضور رهبری انقلابی و ابزار آن مفروض بود. او با مفروض دانستن رهبری انقلابی چنین شرایطی را شرایط وقوع انقلاب توصیف کرده بود، اما اکنون چنین شرایطی وجود دارد، بدون آن که رهبری انقلابی موجود باشد؛ رمز این مسئله در همین رهبری انقلابی است و طبقه کارگر تاکنون تاوان نداشتن همین رهبری را داده و هنوز می دهد. همه چیز برای یک انقلاب عظیم اجتماعی فراهم است، به جز رهبری انقلابی که تاریخ این وظیفه را به عهده خود طبقه کارگر قرار داده است. توده های پراکنده کارگران همچنان کارگرانی در درون خود بوده و هنوز به کارگرانی برای خود (که مثابه یک طبقه متجلی شوند) تبدیل نشده است، اما زمان شکفتن میوه انقلاب، از فرط رسیدن حتی در حال پژمردن است.

کارگران زمانی می توانند به یک طبقه تبدیل شوند که توانسته باشند در اقدامات آگاهانه خود سوسیالیسم را به عنوان بدیل نظام موجود به کل جامعه معرفی کنند و این امر زمانی امکان پذیر است که برنامه سوسیالیستی این طبقه آماده شده باشد و این نیز در صورتی امکان پذیر است که نمایندگان سوسیالیست انقلابی کارگران، تشکیلات اخص رهبری کننده مبارزه طبقه کارگر را که به دلیل مسلح بودن به همین برنامه سوسیالیستی به

اما شواهد زیادی نزدیکی آن را نشان می دهد. اما از یک سو نمی توان اذعان کرد که اکنون جامعه وارد فاز انقلابی یا همان وضعیت انقلابی شده است؛ در این وضعیت طبقه کارگر در مرکز مبارزات روزانه قرار می گیرد و برای تسخیر قدرت به میدان خواهد آمد. از خصوصیات این دوره می توان به اعتصابات پیاپی تا مرز اعتصاب عمومی و اشغال کارخانجات و آغاز شورش های پراکنده اشاره کرد که هنوز به چشم نمی خورد. اما از سوی دیگر بحران موجود سرمایه داری سیستم تولید را فلج کرده و سیاست های شبه لیبرالی دولت احمدی نژاد مانند خصوصی سازی، تلاش برای انطباق با الگوهای سازمان تجارت جهانی و موارد دیگری نظیر این ها سطح بیکاری را شدیداً افزایش داده و بر انسجام مبارزات کارگران نیز تاثیر منفی گذاشته است.

در شرایطی که گرانی به اوج خود رسیده است و کارگران گروه گروه بیکار می شوند و کارخانجات یکی پس از دیگری تعطیل می گردند و بخش مهمی از کارگران دست مزد های معوقه ماه های پیش، یا حتی دستمزدهای سال پیش خود را طلب می کنند و نگران حفظ شغل و درآمد خود هستند، رجوع به اعتصابات کارگری به عنوان اهرم مؤثر مبارزه کارگری کاهش پیدا کرده است. از یک سو در شرایطی که توده های کارگر هنوز نتوانسته اند به شکل های مورد نیاز مبارزه خود دسترسی داشته باشند و مبارزه پراکنده آن ها همچنان در فاز تدافعی قرار دارد و از سوی دیگر رژیم سرکوبگر سرمایه داری فعالین کارگری را دستگیر می کند و به این ترتیب سایر فعالین کارگری را نیز از هرگونه ابتکار عمل تعرضی دور و آن ها را خسته می نماید، به طوری که عمده فعالیت بخشی از این فعالین به فعالیت های حقوقی و دفاعی در پوشش کمیته های دفاع از فعالین دستگیر شده تبدیل شده است؛ حتی اخیراً زرمه های گرایش سابقاً اولترا چپ که با دفاع از حمله نظامی ناتو به اولترا راست چرخش کرده است به گوش می رسد و این همه هر معنی ای که داشته باشد به معنی ورود طبقه کارگر به مبارزه برای کسب قدرت سیاسی نیست و اگر چنین نباشد، صحبت کردن از شرایط انقلابی و یا وقوع انقلاب خطایی اساسی است. جنبش طبقه کارگر در آستانه ورود به وضعیت انقلابی است، اما هنوز نه وضعیت انقلابی به وجود آمده و نه شیور انقلاب به صدا درآمده است.

برای این وضعیت پاسخی مارکسیستی بیابد. آیا باید در این انتخابات به جای شعار تحریم، شعار "قیام کنید" سر داده شود، آیا باید شعار اعتصاب عمومی به جای شرکت در انتخابات داده شود و در یک کلام کدام تاکتیک انقلابی را باید اتخاذ کرد که از سطح کنونی عمل کارگران فراتر بوده و امکان اجرای آن نیز وجود داشته باشد تا شعار از روی سر آن ها رد نشود. در گذشته بخش بورژوازی اصلاح طلب علاوه بر تحریم انتخابات حتی تهدید فراخوان به اعتصاب هم داده بود. آن ها اکنون نیز از تحریم، حتی از نوع تحریم فعال انتخابات حرف می زنند. آن ها نمی توانند به شعارهای مارکسیست ها ناخنک بزنند، مگر آن که منابع و نیروهای جابجایی را ارزیابی کرده باشند.

تحریم های اقتصادی کنونی رژیم جمهوری اسلامی از سوی کشورهای سرمایه داری امپریالیستی و پیرامونی که در همان گام اول فشارهای مضاعفی را بر کرده توده های کارگران و مزد بگیران فقیر اضافه کرده است و تهدید های جنگی صرف نظر از جنبه زرگری و پوچ بودن آن ها، اثرات عمیقی بر زندگی و شرایط زیستن توده های وسیع باقی گذاشته است و این همه در شرایطی است که کارگران دارای رهبری انقلابی نیستند و بورژوازی روی این ضعف اساسی حساب زیادی باز کرده است. در شرایط آمادگی کارگران برای اعتصاب یا حتی قیام عمومی، اما بدون رهبری انقلابی، همه پتانسیل مبارزاتی آن ها به کیسه بورژوازی خواهد رفت و دقیقاً منبع عرض اندام جناح اصلاح طلب بورژوازی و تهدیداتش در همین جا نهفته است که چنان چه اعتصاب عمومی یا حتی قیامی رخ دهد آن ها قادرند خود را در سطح رهبری این مبارزات قرار دهند. می توان گفت حافظه و تجربه تاریخی کارگران به آن ها حکم می کند که وارد سطحی از مبارزه نشوند که نتوانند رهبری آن را خود در دست داشته باشند؛ اما با توجه به فشارهای روز افزون بر توده کارگران و تبنانی های امپریالیستی با جناح های مختلف بورژوازی خارج از حکومت جمهوری اسلامی، مقاومت در مقابل شکستن طبقه کارگر توسط سرمایه داری درون و بیرون، نمی تواند دوام طولانی داشته باشد. در نتیجه اکنون خطر قرار گرفتن پتانسیل عظیم انقلابی بدون رهبری انقلابی در کنترل سرمایه داری جهانی که خود را در داخل به صورت اصلاح طلبی و در خارج با نام ناتو متجلی می کند، بسیار زیاد است. شاید بتوان گفت طبقه کارگر برای فائق آمدن بر

ستون فقرات تشکلات کارگری تبدیل می شود، احیا کنند. به عبارت دیگر، کارگران پیشروی کمونیست خود را نماینده احیای حزب انقلابی خود کرده و آن ها در این حزب برنامه آزمایش شده سوسیالیستی را ارائه خواهند کرد و در نتیجه توده های وسیع کارگران و مزد بگیران فقیر افق خود را خواهند دید و به این ترتیب به مثابه یک طبقه درآمده و وارد انقلاب می شوند. مداری به غیر از این، هرچه باشد انقلاب نیست. هر گرایشی که در وضعیت نیاز ضروری کارگران به حزب انقلابی خویش در مقابل شکل گیری این حزب صف آرایی کند، یقیناً نه تنها یک گرایش انقلابی نخواهد بود، بلکه مبارزه طبقاتی حکم می کند که اگر جای خود را در صف حزب انقلابی نیابد، ضرورتاً در نبرد نهایی در صفوف ضد انقلاب قرار گیرند. در روز نهایی نبرد و تعیین تکلیف نهایی جنگ طبقات، تنها دو سنگر و دو صف وجود خواهد داشت، انقلاب و ضد انقلاب. هیچ صف بینابینی متصور نخواهد بود و در مرکز صف انقلاب، حزب انقلابی طبقه کارگر قرار خواهد گرفت. اما مشکل اساسی کنونی غیاب چنین حزبی است؛ برای چند لحظه تصور کنیم چنین حزبی با تعدادی حتی نه چندان زیاد کادر ورزیده در جامعه حضور دارد. آیا با وجود چنین حزبی اعتراضات سال ۸۸ می توانست به کیسه بورژوازی ریخته شود؟ آیا این حزب نمی توانست همان اعتراضات را با مطالبات کارگری گره زند تا امکان حضور گسترده طبقه کارگر در آن فراهم شود؟ تاریخ ۳۲ سال اخیر پر از فرصت های اینچنینی است که در غیاب رهبری انقلابی سوخته و از بین رفته است. یکی از مهمترین این فرصت ها انتخابات پیش رو است که توده های وسیعی نقداً به نتیجه تحریم آن رسیده اند و نیاز به شعار تحریم انتخابات را منتفی کرده اند. با تاکتیک تحریم فعال می بایست در درون توده های مردم قرار گرفت و از سطح آگاهی کنونی، آن ها را متقاعد کرد که انتخابات را تحریم کنند، اما پیشبینی این است که آن ها خود چنین خواهند کرد، در این شرایط چه باید کرد؟ شرایطی که توده های خشمگین سیاسی شده و از روزمرگی خارج می شوند، به نتیجه تحریم انتخابات می رسند و حتی در آستانه قیام عمومی قرار گرفته اند اما نه افقی دارند و نه نقشه انقلاب. این درست است که توده ها انقلاب می کنند، اما این درست نیست که یک انقلاب با افق سوسیالیستی اتفاقی خود بخودی خواهد بود. یک مارکسیست باید

ورود کل طبقه کارگر در این مسیر را فراهم می کنند. تنها تاکتیک باقی مانده در این وضعیت که قطعاً می تواند اثرات بسیار چشم گیری بر کل تحولات پیش رو داشته باشد، همسویی پیشروان و فعالان کارگری و کمونیست ها، اعم از منفرد یا متشکل در دو سطح اتحاد عمل کارگری و همزمان اتحاد عمل کمونیستی است. همه کمونیست های داخل و خارج کشور که اعتقاد به احیای حزب انقلابی طبقه کارگر دارند لازم است اکنون با هر درجه اختلاف در بلوک طرفداران حزب انقلابی به تدارک احیای این حزب بپردازند. آن ها باید بتوانند دست کم نطفه های اولیه این حزب را پی ریزی کنند که در آینده نزدیک با ورود طبقه کارگر به مرکز تحولات اجتماعی، حزب انقلابی را با داوطلبین بسیار زیادی از درون طبقه کارگر اعلام موجودیت کنند. همزمان و به موازات این اقدام لازم است همه پیشروان و فعالین کارگری به حول مطالباتی که بر سر آن ها اشتراک دارند، اتحاد عمل وسیع داخل و خارج را سازمان دهند. این دو حوزه فعالیت بدون تقابل با یکدیگر و به موازات هم و با قانون اساسی درونی دمکراسی کارگری می تواند به شکل گیری قطب انقلابی منجر شود و اعتماد به نفس لازم را به طبقه کارگر بازگرداند. در این صورت قطعاً کارگران به مرکز مبارزات وارد شده و با اولین اقدامات خود نظیر اعتصاب عمومی هژمونی لازم برای کسب قدرت سیاسی را به دست خواهند آورد. این ها همه اجزای واقعی مبارزه طبقاتی است و بی تفاوت بودن به آن ها به معنی بی اعتنایی به اصل مبارزه طبقاتی است. حرکت تاریخ منتظر تصمیم این یا آن کمونیست و گروه و گرایش نمی شود، تاریخ حرکت می کند و سکان آن را طبقه ای به دست خواهد گرفت که مقدمات آن را از قبل فراهم کرده باشد. طبقه کارگر ایران بیش از هر زمان دیگر نیازمند واکنش انقلابی پیشروان و کمونیست های درون خود است و چنان چه واکنشات لازم آن ها به تأخیر بیافتد و باعث میدان داری بورژوازی شود، قطعاً یک دوره طولانی دیگر بی اعتمادی و رابطه سرد بین پیشرو و طبقه تکرار خواهد شد. جلوی ضربه سنگین به جنبش انقلابی را باید قبل از وارد آمدن ضربه گرفت.

پیش به سوی تدارک وسایل مورد نیاز انقلاب کارگری! پیش به سوی تدارک نطفه های اولیه حزب کمونیست انقلابی!

پیش به سوی **سوسیالیسم!**

بحران رهبری نیازمند یک دگرگونی مقدماتی در درون خود است تا از این طریق به چنان انسجامی برسد که بتواند گام های بعدی را با افق انقلابی و روشن و جهت کسب قدرت سیاسی بردارد.

جمع بندی

شرایط موجود در نبرد طبقاتی، شرایط تعیین تکلیف و صف آرائی طبقاتی است. جا بجایی ها در هر دو سوی نیروهای متخاصم با سرعت در حال انجام شدن است. بخشی از بورژوازی در هیئت بورژوازی لیبرال، تمام تلاش خود را صورت می دهد تا طبقه کارگر را در پشت خود قرار دهد. در گذشته آن ها توانسته بودند رأی طبقه کارگر در انتخابات را به دست آورند و کارگران، نه آن که به آن ها رأی داده باشند، بلکه به دشمنان ظاهری دشمنانشان رأی دادند و در مراحل بعدی به خوبی دیدند که آن ها در ماهیت هیچ تفاوتی با هم ندارند. از این رو است که در بزنگاه آینده که هر دو سوی دولت سرمایه داری به طبقه کارگر رجوع خواهد کرد تا رأی آن ها را بگیرد با بی اعتنایی وسیع آن ها روبرو خواهند شد. جناح در حکومت سرمایه داری چاره ای جز این نخواهد داشت که تا به آخر به خیمه شب بازی انتخاباتش ادامه دهد، اما جناح دیگر بورژوازی که از حکومت رانده شده ولی بخشی از دولت سرمایه داری محسوب می شود، خود را با تاکتیک تحریم انتخابات کارگران هماهنگ می کند تا اعتماد آن ها را جلب کند. در سوی دیگر، کارگران غیر متشکل و پراکنده به همراه پیشروان پراکنده در متفرق ترین سطحی که بتوان تصور کرد قرار گرفته اند و سرکوب های بلا انقطاع آن ها را در یک پوشش دفاعی محض قرار داده است. کمونیست های متعلق به طبقه کارگر نیز در حالت افتراق و بحران عمیق و پراکنده بسر می برند، تمام این وضعیت باعث شده تا طبقه کارگر نتواند حداقل اعتماد به نفس برای وارد شدن به مرکز تحول اجتماعی را کسب کند. توده های کارگر به لحاظ سیاسی دارای آن سطح از رشد شده اند که به سطح پیشروان کارگری دست کم در مورد تحریم انتخابات برسند و پیشروان کارگری هیچ ابتکاری برای فرا رفتن از این سطح ارائه نداده اند. پیش بینی آینده چنین وضعیتی دشوار نیست، و آن تبدیل شدن طبقه کارگر به زانده ای در کشمکش قدرت در بالا و جابه جایی و دست به دست شدن رژیم سیاسی آینده است. برخی از فعالین کارگری که نقداً به پیشواز این تغییرات رفته اند و این اصلاً تصادفی نیست. آن ها مقدمات

به مناسبت سی و سومین سالگرد قیام بهمن ۱۳۵۷



مصاحبه میلیتانت با رفیق مازیار رازی

میلیتانت: با سلام و تشکر برای شرکت در این مصاحبه. رفیق رازی در آستانه سالگرد قیام بهمن ۱۳۵۷ می خواستیم نظر شما را درباره این واقعه و درس های آن برای نسل جوان ایران بدانیم.

مازیار رازی: با درود به شما و خوانندگان میلیتانت. به اعتقاد من در وضعیت کنونی با وجود ارباب ها و سرکوب های بی رویه دولت سرمایه داری، نسل جوان طبقه کارگر ایران بیش از پیش درک خواهد کرد که برای کسب دموکراسی و آزادی تنها راه، تداوم مقاومت و مبارزه با دولت سرمایه داری است. مهم تر از آن، کارگران و جوانان در عمل دریافته اند که ریشه تمام فلاکت ها، بیکاری ها، عدم آزادی و آسایش روحی و فکری، در همین نظام سرمایه داری ایران نهفته است. اما، مهم تر از این تجارب عینی، درس های قیام بهمن برای جوانان و کارگران پیشرو و زنان ایران می تواند راه گشای مبارزات دوره آتی آن ها باشد. زیرا در چنین وضعیتی و در آغاز سی و سومین سالگرد قیام بهمن ۱۳۵۷، بررسی درس های آن می تواند کمکی در راستای مبارزات آتی کارگران پیشرو باشد. امروز طبل های جنگ امپریالیزم و متحدانش با دولت ایران به صدا در آمده است. بدیهی است که جنگ بین دو نظام سرمایه داری ربطی به کارگران و زحمتکشان و جوانان ایران ندارد؛ اما مبارزه برای مبدل کردن این جنگ احتمالی، به یک جنگ طبقاتی متکی بر تجارب قیام بهمن و به ویژه شکل گیری شوراهای کارگری و محلات، می تواند در دستور روز قرار گیرد.

اما، در ارزیابی قیام بهمن تنها نمی توان به "قیام" و مبارزات "قهرمانانه" مردم علیه استبداد پهلوی اشاره کرد. در این امر تردیدی نیست که بدون از خود گذشتگی، مقاومت و مبارزه وسیع مردم ایران به ویژه کارگران و زحمتکشان، آن قیام به ثمر نمی رسید. اما، مسأله این جاست که آن قیام عظیم در زمان کوتاهی به شکست انجامید. رهبری قیام از دست کارگران، جوانان، ملیت های ستم دیده و سربازان و نیروهای مسلح مردمی، خارج و به دست همان ساواکی های سابق و ارتش و پاسداران و سرمایه داران سپرده شد.

میلیتانت: پیش از توضیح علل شکست، می توانید در مورد پیش زمینه های عینی که منجر به این قیام شد توضیح دهید؟

مازیار رازی: بله حتماً. می توان اذعان داشت که از بدو ادغام ایران در بازار جهانی سرمایه داری، بحران دائمی اجتماعی گریبان گیر جامعه ایران گردید. این مسأله البته تنها ویژه ایران نبوده، بلکه شامل اکثر کشورهای واپس مانده می گردد. اما، در ایران از دوره قاجار اثرات ادغام آن در نظام امپریالیستی به وضوح دیده می شود. تحت فشار کشورهای امپریالیستی، به ویژه روسیه تزاری از شمال و بریتانیا از مرزهای شرق، دولت قاجار تحت استیلا مالی حکومت های امپریالیستی در آمد. سلاطین قاجار، برای رفع نیاهای مالی دولت و دربار، به ویژه در مورد ایجاد ارتش و وسایل جنگ های ایران-روس، مجبور به دریافت وام های کلان از سرمایه داران خارجی شدند و در مقابل امتیازات اقتصادی کلانی به آن ها اعطا کردند. بدین ترتیب راه برای سرازیر شدن کالاهای مصنوعی غرب به بازارهای محدود ایران باز شد. از سوی دیگر، دولت فروش مناصب دولتی و املاک سلطنتی و خالصه به بازرگان و ثروتمندان ایرانی را آغار کرد؛ در نتیجه، مالکیت خصوصی بر زمین رشد کرد و این تأثیر مستقیمی بر وخیم شدن وضعیت دهقانان گذارد. انقلاب مشروطه تحت چنین وضعیتی به وقوع پیوست.

شکست دولت تزار در جنگ ژاپن و روس و انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، نیز در گسترش جنبش علیه دولت قاجار تأثیر گذارد. سرنگونی تزاریزم در سال ۱۹۱۷ نقطه عطفی بود در مبارزات ضد استبدادی در ایران. پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روح نوینی در جنبش های منطقه دمید؛ اما از سوی دیگر دولت انگلستان را مصمم کرد تا در مقابل این جنبش ها (به ویژه تأثیر آن در

و غیره). تولید و سرمایه گذاری در کشاورزی نیز رو به کاهش مطلق می رفت؛ بیکاری از دیداد یافت و فقرای شهری ناراضی افزایش یافتند. ناتوانی دولت شاه در مهار کردن بحران، منجر به فرار سرمایه شد. در نتیجه زمینه عینی برای قیام بهمن ۱۳۵۷ فراهم آمد.

میلینات: نقش بورژوازی ضد سلطنت شاهنشاهی در قیام چه بود؟

مازیار رازی: در هر انقلابی بورژوازی با "ظاهر" متفاوتی برای تحمیل توده ها نمایان می شود. در قیام بهمن نیز بورژوازی ایران پس از قطع امید از رژیم شاه، به شکل یک رژیم سرمایه داری دیگر، ملبس به جامه "روحانیت" ظاهر گشت. دیری نپایید که اکثریت مردم ایران به ماهیت واقعی رژیم سرمایه داری پی بردند. یکی از درس های قیام بهمن این است که کارگران پیشرو نبایستی تحت هیچ وضعیتی به هیچ یک از گرایش های بورژوازی اعتماد کنند. بورژوازی با هر لباسی که ظاهر گردد، هدفی جز خیانت به آرمان های توده های کارگر و زحمتکش نداشته و نخواهد داشت. در عین حال، گرایش های خرده بورژوا در هر انقلابی بین دو قطب اصلی جدل طبقاتی (پرولتاریا و بورژوازی) در نوسان اند. این "گرایش" مابینی که به ظاهری آراسته و "رادیکال" پا به عرصه مبارزه طبقاتی می گذارد، به سمت و سوی طبقه ای که قدرت بیشتری را در نهایت به جنگ می آورد، می رود.

تجربه قیام بهمن نشان داد که بخشی از خرده بورژوازی به علت نبود یک سازمان سراسر انقلابی، به نیروی "ضربت" ضدانقلاب تبدیل گشته و شکست انقلاب را تسریع کرد. تنها دهقانان فقیر، ملیت های ستمدیده و زنان و جوانان رادیکال از متحدان پرولتاریا هستند. سایر قشرهای متزلزل خرده بورژوازی قابل اعتماد نمی باشند.

میلینات: پس چرا در این وضعیت، رهبری انقلاب ضد استبدادی علیه نظام شاهنشاهی به دست روحانیت افتاد و نه یک نیروی انقلابی و ضد سرمایه داری؟

مازیار رازی: رهبری قیام بهمن ۱۳۵۷ به چند علت به دست روحانیت افتاد.

اول، در کل دوره اختناق بیست و چند ساله پس از کودتا، حکومت شاه به پراکنده نگاه داشتن و متفرق کردن جنبش کارگری و نیروهای وابسته به آن توفیق حاصل کرده بود. هیچ یک از مخالفان رژیم از کوچک

هندوستان) به ایجاد حکومت های مرکزی قوی مبادرت کند و از گسترش جنبش ها جلوگیری به عمل آورد. یکی از دستاوردهای آن در ایران تشکیل بیست سال اختناق "سیاه" رضاشاهی بود.

در شهریور ۱۳۲۰، با فرار رضاشاه و فروپاشی ارتش ایران، تحت تأثیر اشغال ایران از سوی نیروهای متفقین، بار دیگر گشایش هایی در ایران ایجاد گشت. در زمان کوتاهی، جنبش های ملیت های ستمدیده گرد و آذری علیه ستم ملی شکل گرفتند و به پیروزی هایی نیز دست یافتند. جنبش کارگران، به ویژه کارگران صنایع نفت، برای نخستین بار در تاریخ در سطح سراسری تحقق یافتند؛ اما، خیانت های بورکراسی شوروی به جنبش آذربایجان، آن جنبش را به شکست منجر کرد. سیاست های سازش کارانه "حزب توده" نیز جنبش کارگری را به کج راه برد و اعتصاب ها و مبارزات کارگری به شکست انجامیدند. در پی آن، دست دولت برای حمله به جنبش کردستان و آذربایجان باز ماند.

اما راست روی های حزب توده (خواست اعطای امتیاز نفت شمال به شوروی) و سپس "چپ" روی های آن (در مقابل جنبش ملی شدن نفت) به تنهایی حرکت های توده مردم ایران را مسدود نکرد، بلکه "جبهه ملی" در رأس جنبش ملی شدن نفت قرار گرفت و ضربه مهلک را بر پیکر آن زد. در واقع جبهه ملی از جنبش "ملی" بیشتر هراسید تا از سلطنت! جبهه ملی بارها کوشید تا جنبش توده ای را پراکنده ساخته و به مطالبات خود از طریق زد و بند با دربار و باندبازی بین دولت های امپریالیستی، نایل آید. اما، این مانورها عاقبت خود جبهه ملی را نیز فدا کرد. توده هایی که در ۳۰ تیر علیه سلطنت به پاخاسته بودند در ۲۸ مرداد دلیلی برای دفاع از حکومت مصدق نیافتند. کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، دوره تثبیت ارتجاع، در واقع نتیجه سیاست های اشتباه حزب توده و جبهه ملی بود.

در دوره پیشا قیام ۱۳۵۷، با قطبی شدن و تشدید بحران ساختاری سرمایه داری دوره شاه، تضادهای اجتماعی نیز حاد گشتند. زمینه اساسی بحران سیاسی آن دوره، بحران اشباع تولید سرمایه داری بود. به سخن دیگر، بخش های موجود تولید صنعتی با محدودیت های ساختاری مواجه شدند. تولید وسایل تولیدی (ماشین آلات اساسی تولیدی) اجازه توسعه نمی یافتند، تنها تولید متکی بر وسایل مصرفی بود (تولید کفش ملی، تیر آهن

های سیاسی منجر به ایجاد "فرصت طلایی" برای رژیم در سازماندهی و تدارک نیروهای ضدانقلابی علیه کارگران و نیروهای انقلابی گشت. "چپ روی" های این دو سازمان پس از این دوره نتوانست سیاست های اشتباه دوره اولیه آن ها را خنثی کند و خود آن ها نیز فدای اشتباهات گذشته گشتند.

البته در مرحله بعدی، نقش حزب توده در همکاری نزدیک با هیئت حاکم "ضدامپریالیست" (!) تأثیرات مخربی گذاشت و رژیم را در "تمام سطوح" تقویت کرد. حزب توده بار دیگر نشان داد که در چالش های طبقاتی در کدام سنگر قرار می گیرد. بهای این "خدمات" به سرمایه داری ایران را، آن ها نیز خود پرداختند.

قیام بهمن نشان داد که از سازمان های "رادیکال" خرده بورژوا که با یدک کشیدن نام "کمونیست"، "کارگر"، "خلق" و "فدایی" پا به عرصه حیات سیاسی می گذارند، و گاهی نیز از "پایه" اجتماعی برخوردار می شوند و "شهید" نیز می دهند، نمی توان توقع داشت که پیگیرانه و تا انتها بدون لغزش های "اساسی" در جبهه پرولتاریا باقی بمانند. داشتن "پایه" اجتماعی و "از خود گذشتگی"، گرچه قابل تقدیر است، اما الزاماً مشی صحیح سیاسی را تضمین نمی کند. این گرایش ها تا برش کامل از برنامه های ناروشن خرده بورژواپی و الحاق به صفوف کارگران پیشرو در راستای ایجاد حزب پیشتاز کارگری و پذیرش عملی برنامه سوسیالیزم انقلابی، به سیاست های زیگزاگ وار "چپ گرایانه" و "راست گرایانه"، همان طور که طی انقلاب اخیر به طور سیستماتیک انجام دادند، ادامه می دهند و نقش تعیین کننده و مؤثر در انقلاب آتی ایفا خواهند کرد.

میلیتانت: آیا نبود حزب مارکسیزم انقلابی در شکست انقلاب مؤثر نبود؟

مازیار رازی: بله کاملاً درست است. گرچه در تاریخ، امکان پیروزی قیام ها و انقلاب ها علیه حکومت های مستبد وجود داشته، اما بدون یک حزب پیشتاز کارگری، مجهز به برنامه انقلابی، پیروزی نهایی تضمین نشده و خواهد شد. قیام بهمن نمایانگر چنین واقعیت تاریخی ای بود. قیام از سوی قشرهای ستمدیده مردم ایران و به ویژه کارگران صنعت نفت سازمان یافت. رژیم سرمایه داری شاه سرنگون شد. اما، از آن جایی که سازماندهی متشکلی وجود نداشت، رهبری

ترین آزادی بیان، سازماندهی و تجمع برخوردار نبودند. در صورتی که در مساجد و حسینیه ها بر روی مخالفان مذهبی باز بودند. گرچه مخالفان مذهبی نیز قربانی دستگیری ها، شکنجه ها و اعدام های رژیم و ساواک گشتند، اما این ها قابل مقایسه با سایر نیروهای اپوزیسیون نبود؛ دوم، خرده بورژوازی، در اثر ادغام ایران در نظام امپریالیستی و به ویژه رشد مشخص سرمایه داری در دو دهه پیش از قیام بهمن، آسیب فراوان دیده و به مخالفان و معترضان سیاست های رژیم شاه پیوسته بود. نفوذ روحانیت در درون این قشر سنتاً بسیار عمیق بود و در نتیجه قادر به بسیج مخالفان علیه رژیم شاه شد. در واقع پایه مادی روحانیت این قشر بود. سوم، نبود رهبری جنبش کارگری و نقش مخرب حزب توده و جبهه ملی و اتحاد آنان منجر به تحمیل رهبری روحانیت بر جنبش توده ای گشت.

میلیتانت: توضیح دهید که نقش نیروهای " اپوزیسیون چپ" چه بود؟

مازیار رازی: به اعتقاد من، مسبب اصلی استقرار و تثبیت موقعیت ضعیف و متزلزل اولیه رژیم، کجروی ها در سیاست های "سازمان چریک های فدایی خلق ایران" و "سازمان مجاهدین خلق ایران" بود. این دو سازمان که از اعتبار بسیاری میان جوانان و کارگران برخوردار بودند، به علت نداشتن برنامه مشخص مداخلاتی و ارزیابی صحیح از ماهیت واقعی رژیم خمینی، سر تعظیم در مقابل "روحانیت مبارز و مترقی" (!) فرود آوردند و کل نیروهای جوان "چپ" را فدای ندانم کاری سیاسی خود کردند؛ اولی با به ارث بردن سیاست های استالینیستی تشکیل بلوک طبقاتی، رژیم را در ابتدا "ضد امپریالیست" و "متحد" طبقه کارگر معرفی کرد و دومی به عنوان یک سازمان خرده بورژوا در مقابل رژیم تمکین کرد.

برای نمونه، یک سال پس از قیام، در زمان نخستین انتخابات ریاست جمهوری، سازمان چریک های فدایی خلق، در نشریه کار شماره ۴۳، به جای تشکیل یک اتحاد عمل گسترده از صف مستقل کارگران و نیروهای انقلابی و مارکسیست، با انتشار رئوس "برنامه حداقلی" و خالی کردن صحنه انتخاباتی، حمایت از مسعود رجوی را توجیه کرد. چند روز قبل از انتخابات نیز نماینده سازمان مجاهدین به فرمایش "فقیه اعظم" کاندیداتوری خود را پس گرفت و کلیه "متحدان" کمونیست خود را خلع سلاح کرد! این گونه ندانم کاری

جمع بندی درس های انقلاب اکتبر

(ادامه جلسات بحث پالتاک)

امروز می خواهیم ضمن جمع بندی بحث های دو جلسه گذشته، چند مورد دیگر را هم اضافه کنیم. انقلاب روسیه در یکی از کشورهای عقب مانده جهان در اکتبر سال ۱۹۱۷ به پیروزی رسید؛ یعنی این که شوراهای کارگری قدرت را به دست گرفتند، و این تأییدی بود بر نظراتی که کارل مارکس چند دهه پیش از آن مطرح کرده بود.

درس های پیروزی انقلاب اکتبر را در جلسه اول به تفصیل مورد بحث قرار دادیم و امروز مایلیم صرفاً به جمع بندی نکاتی که در جلسه اول ذکر شد، بپردازیم.

پیروزی انقلاب اکتبر دو درس اصلی را برای بکارگیری در انقلاب آتی ایران به ما می دهد.

درس اول، این است که هر انقلاب پرولتری، یک انقلاب کاملاً آگاهانه است و برخلاف انقلاب های خودجوش که در دوران ماقبل سرمایه داری و یا دوران پیش از انقلاب اکتبر اتفاق افتاده، نیاز به تدارکات دارد؛ در واقع نیاز به سال های ممتد تدارکات دارد و این تدارکات را، تنها یک شکل از تشکیلات می تواند انجام دهد؛ انقلاب اکتبر به ما آموخت که تنها تشکیلاتی که می تواند این تدارکات را انجام دهد و پرولتاریا را به قدرت برساند، حزب پیشتاز انقلابی و یا همان حزب لنینی یا حزب بلشویکی است.

مشخصات و ویژگی های این حزب را من در جلسه اول برشمردم. این حزب تنها شکل تشکیلاتی است که می تواند پیروزی انقلاب را تضمین کند. بدون این حزب، هیچ گونه تضمینی برای پیروزی انقلاب پرولتری وجود ندارد. زیرا که طغیان ها، تلاطمات، قیام ها و انقلابات متعددی در سراسر جهان رخ داده و اما هیچ یک به دلیل نبود همین "حزب پیشتاز انقلابی" به توفیق نرسیده اند.

درس دوم انقلاب اکتبر این بود که انقلاب می تواند در کشورهای عقب افتاده سرمایه داری هم، به وقوع بپیوندد و پیروز شود. همان طور که کارل مارکس در مورد انقلاب آلمان در ۱۸۴۸ پیشبینی کرده بود، انقلاب اکتبر ثابت کرد که طبقه کارگر، پرولتاریا، توان و قابلیت سازماندهی انقلاب را در عصر امپریالیزم دارد و نیازی به بخش های مختلف بورژوازی وجود ندارد. طبقه کارگر همراه با متحدین خود- یعنی طیف وسیعی

انقلاب به دست یک گرایش ضدانقلابی دیگر، افتاد. سرمایه داران و متحدان ملی و بین المللی شان برای به کج راهه کشاندن انقلاب تدارک دیدند؛ در صورتی که نیروهای انقلابی که در رأس جنبش کارگری قرار گرفته بودند، چنین تدارکی را ندیدند. برای توفیق درانقلاب آتی، چنین درسی بایستی توسط نیروهای مارکسیست انقلابی در نظر گرفته شود. این تدارک بایستی از هم اکنون صورت پذیرد. زیرا که در دوره اعتلای انقلابی تنها نیروهایی که از پیش چنین سازماندهی را دیده باشند قادر به تأثیر گذاری و نفوذ در درون طبقه کارگر خواهند بود. چنان چه در دوره قیام، گرایش مارکسیزم انقلابی از حداقلی از نیرو در درون پیشروی کارگری برخوردار بود، از همان ابتدا در مبارزات پیرامون حقوق دمکراتیک شرکت می کرد و رهبری مبارزات ضداستبدادی و ضدسرمایه داری را به دست می گرفت و نقش تعیین کننده ای ایفا می کرد، انقلاب مسیر متفاوتی را طی می نمود. اما باید توجه داشت، که این خود نیاز به تدارکاتی پیشین می داشت. نیروهای مارکسیزم انقلابی موجود یا تجربه کافی نداشتند و یا نفوذ کافی در میان جنبش کارگری. در این جا گرایش های مارکسیزم انقلابی نیز باید بیاموزند که رهبری جنبش کارگری یک شبه با برنامه های "انقلابی" ظاهر نمی گردد. مارکسیست های انقلابی نیز باید از پیش تدارک دخالت گری در جنبش کارگری را دیده باشند و با شرکت مؤثر و مداوم در کنار کارگران اعتبار کافی را کسب کرده باشند تا بتوانند در دوره اعتلای انقلابی برنامه انقلابی خود را به آزمایش بگذارند. بدیهی است که بدون تدارک سیاسی، تشکیلاتی و آموزشی، طبقه کارگر قادر به حفظ دستاوردهای خود نخواهد شد. چنین اقداماتی نیز تنها به وسیله یک حزب پیشتاز کارگری امکان پذیر است. حزبی که طی دوره ای از مداخلات مستمر در درون طبقه کارگر، اعتبار و اعتماد حداقل قشر پیشروی کارگری را به خود جلب کرده باشد.

در دوره آتی، متکی بر تجارب انقلاب بهمن ۱۳۵۷، وظیفه اصلی کلیه نیروهای مارکسیزم انقلابی تشکیل یک اتحاد عمل "ضد سرمایه داری"، با رعایت دمکراسی درونی، همراه با تدارک ایجاد یک حزب پیشتاز کارگری همراه با پیشروان کارگری است. با توجه به وضعیت اسفبار نیروها و افراد چپ گرا، تشکیل یک حزب پیشتاز انقلابی به مبارزه در راستای اتحاد گرایش های کمونیستی، پیوند خورده است.

تکوین انقلاب به سایر نقاط برای تشویق انقلابات در کشورهای دیگر، وجود آزادی و دموکراسی در درون جامعه است؛ همچنین اگر در واقع بپذیریم که مفهوم انقلاب پرولتری قدرت گیری طبقه کارگر باشد، آن چه که باید این جا بر روی آن تأکید گردد این است که در یک جامعه عقب افتاده مانند ایران، به غیر از پرولتاریا، به غیر از طبقه کارگر، اقشار وسیع تری وجود دارند که در درون طبقه کارگر متشکل نیستند، مثلاً دهقانان، لایه هایی از خرده بورژوازی شهری و اقشار مختلف، که این ها باید متقاعد به انقلاب شوند و در واقع در این مسیر همراهی کنند تا بتوان پله های نخست رشد نیروهای مولده را تضمین نمود.

از این رو، پس از تسخیر قدرت، ضروری است که نهادی به وجود آید که سایر اقشار غیرپرولتری هم در امور جامعه و سرنوشت خودشان، دخیل گردند و در تصمیم گیری ها دخالت داشته باشند.

هرگونه سرکوب علیه اقشار مختلف در جامعه به نقض خود و به فراهم آوردن تدارکات برای شکست انقلاب خواهد انجامید.

همچنین پس از انقلاب، مسأله رابطه حزب و دولت باید کاملاً و با صراحت و شفافیت روشن شود. همان طور که در جلسه اول اشاره کردم، یکی از درس های عمده پیروزی انقلاب اکتبر، وجود حزب پیشتاز انقلابی است. اما پس از انقلاب، وقتی طبقه کارگر در قدرت است، وقتی شوراهای کارگری در قدرت هستند، این حزب در واقع حزبی بوده که خودش از طریق جلب و جذب نیروهای وسیعی از پرولتاریا به قدرت رسیده و بنابراین خودش هم بخشی از این قدرت دولتی است؛ در آن زمان دیگر نیازی به این حزب وجود نخواهد داشت. و این حزب باید پس از به قدرت رسیدن پرولتاریا، مسیر نزولی و میرایی خودش را طی بکند و نهایتاً خودش را منحل نماید.

کسانی که روند جایگزین گرایی را پیشه می کنند، یعنی جایگزین کردن حزب به جای طبقه، در واقع زمینه شکست انقلاب را فراهم می آورند. همان طور که در بحث اشاره کردم، حزب بلشویک دچار لغزش شد. به خصوص بین سال های ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۱ که از آن به عنوان سال های تاریک حزب بلشویک یاد می شود. سال هایی که جایگزین گرایی و جایگزین کردن حزب به جای طبقه تحقق پیدا کرد و در واقع شرایطی را مهیا کرد که منجر به انحرافات بسیاری شد و زمینه را برای

از دهقانان فقیر، ملیت های تحت ستم و زنان مبارز و دانشجویان مبارز و اقشار دیگری که به انقلاب می پیوندند- می تواند این انقلاب را به پیروزی برساند. این دو درس عمده پیروزی انقلاب اکتبر است که ما می توانیم از همین امروز در راستای پیاده کردن آن ها تدارک ببینیم و از آن در ارتباط با انقلاب آتی ایران استفاده کنیم.

و اما درس هایی که می توان از شکست انقلاب اکتبر استخراج کرد: محور این بحث این است که برای پیروزی نهایی انقلاب، انقلاب از یک سو نیازمند رشد بالای نیروهای مولده در سطح جامعه، و از سوی دیگر گسترش به سایر کشورهای دیگر می باشد.

انقلابی که برای مدتی طولانی در چارچوب دیوارهای یک کشور باقی بماند، واضح است که به شکست می انجامد. و اگر انقلابات سوسیالیستی، به خصوص در کشورهای صنعتی که از رشد بالاتر نیروهای مولده در قیاس با کشورهای عقب افتاده برخوردارند، به پیروزی نرسد، واضح است که انقلاب در یک کشور و در یک جامعه عقب افتاده هم پس از دوره ای با شکست رو به رو خواهد شد. لازمه رشد نیروهای مولده و لازمه گسترش انقلاب، زمانی که از یک کشور- آن هم از یک کشور عقب افتاده- شروع می شود، تضمین دموکراسی کارگری است. این مسأله محوری در ارتباط با انقلاب آتی است.

در انقلاب روسیه، یا به دلیل بروز جنگ داخلی و حملات نظامی ۱۴ کشور امپریالیستی به بدنه انقلاب و یا به دلیل انحرافاتی که در سطح رهبری حزب بلشویک رخ داد و یا در پی آن به دلیل تجدید نظر در اساس بحث های مارکسیستی، دموکراسی کارگری دچار لغزش گردید و از میان برداشته شد. و این بنیان اولیه شکست انقلاب اکتبر است.

تضمین دموکراسی کارگری به این مفهوم است که: در جامعه پس از تسخیر قدرت، پس از این که پرولتاریا به قدرت می رسد، تضمین آزادی احزاب و تضمین آزادی ارائه نظرات مختلف در جامعه، آزادی اتحادیه های کارگری، تشکل های مستقل کارگری، آزادی اندیشه و بیان، آزادی مطبوعات برای همه اقشار و برای همه اعضای جامعه باید فراهم گردد. اگر هر یک از این آزادی ها محدود شود و یا مورد سرکوب قرار بگیرد، این آغاز شکست انقلاب خواهد بود. چون تنها راه رشد نیروهای مولده و ایجاد یک الگو برای نشان دادن شیوه

سیر نزولی خود را طی کند و بعد هم کاملاً منحط گردد و جای خود را به ضدانقلاب دهد. هیچ چیزی به اندازه عدم رعایت دموکراسی کارگری به بدنه انقلاب ضربه وارد نیاورد.

لطماتی که جنگ داخلی به بدنه طبقه کارگر وارد آورد، پس از ۲-۳ سال جبران شد. ارتش سرخ بر ۱۴ کشور امپریالیستی و ضدانقلاب داخلی به نام ارتش سفید، پیروز گردید. مسائل اقتصادی پس از طی دوره ای به روال عادی بازگشت و از ۱۹۲۰-۲۱ دیگر بحران اقتصادی دوران جنگ به پایان رسید. اما نبود دموکراسی کارگری در واقع تیر خلاص را به بدنه طبقه ی کارگر زد و پس از آن ما شاهد ضدانقلاب استالینیستی هستیم.

بنابراین درس هایی که از انقلاب اکتبر می توان کسب کرد، دقیقاً این هاست که حزب پیشتاز انقلابی در درون جامعه باید در درون یک حزب لنینیستی و یک حزب بلشویکی متشکل باشد و تدارکات پیشا-انقلابی را تضمین کند.

انقلاب می تواند بدون هیچ توهمی به بخش هایی از بورژوازی آغاز گردد، بورژوازی خصلت انقلابی خود را از دست داده و بنابراین بورژوازی و لایه های فوقانی خرده بورژوازی، کاملاً مبدل به ضدانقلاب شده اند. طبقه کارگر با اتکا به متحدین عظیمی که در جامعه حضور دارند و اکثریت جامعه را تشکیل می دهند، مانند دهقانان فقیر و انواع و اقسام اقشار مبارز در جامعه، قابلیت سازماندهی انقلاب را دارد. پس از انقلاب، مسأله دموکراسی کارگری از محوری ترین نکاتی است که باید برای تضمین آغاز ساختن سوسیالیزم در سطح جهانی رعایت شود. و این درس های عمده ای بود که می خواستم از این دو جلسه به عنوان جمع بندی ارائه دهم.

با تشکر



انحطاط های بعدی فراهم آورد. زمینه ای را فراهم آورد که یک ضد انقلاب از دل انقلاب پیروز شود، یعنی ضدانقلاب استالینیستی که مشخصاً از ۱۹۲۵ به بعد کاملاً پیروز شد و لطمات مهمی به مبارزات طبقاتی و به انقلابات سایر کشورها زد؛ لطماتی که هنوز که هنوز است ما آن ها را احساس می کنیم.

بنابراین مسأله دموکراسی کارگری شامل صرفاً یک یا چند حزب و یا یک طبقه نمی شود، بلکه شامل کل اجزای جامعه می گردد؛ پس از انقلاب این الگو، الگویی خواهد بود برای سایر کشورها که مشاهده نمایند انقلاب سوسیالیستی چه نوع آزادی هایی به همراه دارد و در مبارزه خود علیه سرمایه داری و بدیل آن، در واقع آن جامعه و دولتی است را که دموکراسی را به طور کامل در اختیار همه قرار می دهد، الگوی خود قرار دهند.

زمانی که صحبت از این می گردد که انقلاب، کار خود طبقه کارگر می باشد و سرنوشت طبقه کارگر می باید به دست خود این طبقه تعیین شود، مفهومش این است که حزب یا تشکلات و یا افرادی بالای سر این دولت آتی نباید قرار بگیرند. این اساس بنیادین رعایت دموکراسی کارگریست. این اساس بنیادین، تضمین موفقیت آمیز بودن این دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیزم است. و این آغاز گسترش انقلابات در کشورهای دیگر است؛ یکی از عللی که دول سرمایه داری در سراسر جهان تا به امروز توانسته اند تا انقلاب های سوسیالیستی را خنثی نمایند، دقیقاً در این ارتباط بوده است. یعنی نشان می دهند که استالینیسم، ادامه لنینیزم است و مارکسیزم خواهان یک دیکتاتوری می باشد و این دیکتاتوری هم مساوی است با ارباب، سرکوب و زندان و کشتن مخالفین، و در نتیجه بورژوازی در این کشورها برای سال های مدیدی، بیش از یک قرن، دارد تبلیغ می کند که اگر بورژوازی سرنگون شود، چنین سرنوشتی نصیب شما می گردد؛ شرایطی مانند شوروی نصیبتان می گردد که به هر حال پس از دوره ای نیز تسلیم سرمایه داری شد.

بنابراین برای انقلاب آتی ایران از هم اکنون ما باید کاملاً روشن و با صراحت بگوییم که مسأله دموکراسی کارگری اساس کار ما در آتیه خواهد بود. یکی از علل مهم شکست انقلاب اکتبر دقیقاً در همین مسأله عدم رعایت دموکراسی کارگری نهفته است که موجب شد انقلاب پیروزمند پرولتری روسیه پس از ۶ تا ۷ سال

تورم، بحران ارز و عواقب آن

کیوان نوفرستی و آرمان پویان

طی چند ماه گذشته، مسأله تورم و نوسان بالای نرخ تبادل ارز دلار در برابر ریال، به بحث عمومی در سطح جامعه، در کلیت آن، تبدیل شده است. مدتی قبل، مرکز آمار ایران نرخ تورم سال گذشته (۱۳۸۹) را ۱۵ درصد اعلام کرد، یعنی ۳ واحد درصد بالاتر از نرخ اعلام شده از سوی بانک مرکزی (۱) که این اختلاف خود به تنهایی قابل تأمل است. به علاوه هر روز شاهد تب و تاب مجدد نرخ ارز و صف های طولانی در مقابل صرافی ها، فشارهای دولت از یک سو و مقاومت صرافی ها از سوی دیگر، تهییج رسانه های خارجی و غیره هستیم.

با این حال برای درک تأثیر این دو مقوله (نوسان ارز و تورم)، که نوعی ارتباط درونی و متقابل با یک دیگر دارند، ناگزیر باید دید خود را وسیع تر کنیم و به پدیده جان سخت تورم ایران در یک چارچوب تاریخی نگاهی بیاندازیم. برای این منظور، در این جا دوره ۱۳۳۸ تا ۱۳۸۳ انتخاب شده است. یعنی عامدانه تحولات چندسال گذشته (از شروع طرح های نئولیبرالی تعدیل ساختاری، من جمله هدفمندسازی یارانه ها گرفته تا دور جدید تحریم های امپریالیستی با هدف قرار دادن بانک مرکزی و صنایع نفتی و پتروشیمی ایران و به علاوه روند افزایش قیمت جهانی سوخت و غیره) کنار گذاشته شده است. این موضوع هم به دلیل نبود داده ها و اطلاعات کافی برای این مدت است، هم به دلیل ماهیت مقطعی و کوتاه مدت برخی از این عوامل، و هم (مهم تر از همه این موارد) این که تأثیر وحشتناک این دوره بر تورم ایران، خود ماهیتاً به عواملی وابسته است که باید با بررسی همان دوره تاریخی پیش گفته آشکار شود. طبق یکی از مطالعات صورت گرفته بر روی روند تاریخی تورم ایران (۲)، دوره مزبور را می توان به چهار مرحله زمانی تفکیک کرد:

دوره اول: ۱۳۳۸ تا ۱۳۵۱ که نرخ رشد متوسط سالانه شاخص بهای کالاها و خدمات مصرفی (CPI)، ۲.۶ درصد است.

دوره دوم: سال های ۱۳۵۲ تا ۱۳۶۴ که نرخ رشد متوسط سالانه CPI، برابر ۱۵.۴ درصد است.

دوره سوم: ۱۳۶۵ تا ۱۳۷۵، که نرخ رشد متوسط سالانه CPI، برابر ۲۵ درصد است؛ و

دوره چهارم: سال های ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۳، که نرخ رشد متوسط سالانه CPI معادل ۱۵.۵ درصد می باشد.

دوره نخست: ۱۳۳۸ تا ۱۳۵۱

این دوره مقارن است با سه برنامه توسعه عمرانی، شامل برنامه عمرانی دوم (۱۳۳۴-۴۱)، برنامه عمرانی سوم (۱۳۴۲-۴۶) و برنامه عمرانی چهارم (۱۳۴۷-۵۱) است. دوره زمانی مقارن با برنامه عمرانی سوم (۱۳۴۲ تا ۱۳۴۶) دوره ثبات قیمت هاست، ولیکن در آغاز برنامه عمرانی چهارم، قیمت ها به آرامی شروه به افزایش می کند. ویژگی بارز این دوره آن است که اقتصاد همواره نرخ های تورم تک رقمی (پایین تر از ۷ درصد) را تجربه کرده است. در این دوره زمانی، شاخص بهای کالاها و خدمات مصرفی، حجم نقدینگی و تولید ناخالص داخلی به طور متوسط سالانه ۲.۶، ۱۷ و ۱۰.۶ درصد رشد داشته اند.

دوره دوم: ۱۳۵۲ تا ۱۳۶۴

پس از پایان دوره اول (دوره ثبات قیمت ها)، اقتصاد ایران در معرض چهار شوک قرار گرفت: شوک نفتی سال ۱۳۵۲، وقوع انقلاب بهمن ماه ۱۳۵۷، شوک دوم نفتی در سال ۱۳۵۸، و جنگ عراق علیه ایران در سال ۱۳۵۹.

اولین شوک وارده در این مقطع در سال ۵۲، به دلیل افزایش شدید قیمت های جهانی نفت (تقریباً ۴ برابر شدن قیمت ها) رخ داد. در نتیجه این رخداد، بسیاری از متغیرهای کلان اقتصادی تحت تأثیر قرار گرفتند و به عنوان نمونه، کمبود ارز که در اکثر سال ها به عنوان یکی از تنگناها به حساب می آمد، با رشد ۲۴۵ درصدی درآمدهای حاصل از صادرات نفت و گاز از میان برداشته شد. پیامد این شوک، رشد شدید نقدینگی به دلیل افزایش خالص ذخایر ارزی، به عنوان جزئی از پایه پولی، بود.

پس از سال ۱۳۵۶، مرحله جدید تحولات در شرایطی آغاز گشت که تشکیل سرمایه ثابت ناخالص روندی کاهشی داشت. تشکیل سرمایه ثابت داخلی (به قیمت های ثابت سال ۱۳۷۶) در سال ۵۵، به میزان قابل ملاحظه ای نسبت به سال قبل افزایش یافت، ولی در سال های ۵۷، ۵۶ و ۵۸ با رشد منفی، روند نزولی به خود گرفت. در سال ۵۷، یعنی بحبوحه تحولات سیاسی

درآمدهای نفتی از اواخر سال ۱۳۷۲ شروع به کاهش کرد و بازپرداخت بدهی های کوتاه مدت و بلندمدت را که سررسید آن ها عمدتاً در سال ۷۳ بود، با تنگنا روبرو ساخت. بسته تعدیل اقتصادی که در برنامه اول اجرا شد نیز تبعات منفی خود را نشان داد. با وقوع این شرایط، دولت در خرداد ۱۳۷۴ نرخ ارز را تثبیت و بازار غیررسمی ارز را غیرقانونی اعلام کرد و در این جا بود که دو نرخ رسمی و صادراتی (۱۷۵۰ و ۳۰۰۰ ریال) تعیین شد.

در این دوره شاخص بهای کالاها و خدمات مصرفی، حجم نقدینگی، و تولید ناخالص داخلی به ترتیب به طور متوسط ۲۵، ۲۶.۹ و ۴ درصد رشد داشته اند.

دوره چهارم: ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۳

این دوره با کاهش مداوم قیمت نفت در بازارهای جهانی طی سال های ۷۶ و ۷۷ آغاز شد. در سال ۷۷، قیمت نفت خام ۳۵ درصد پایین تر از متوسط قیمت آن طی بیست سال گذشته تعیین شد. این موضوع نه فقط مستقیماً از طریق کاهش سهم بخش نفت در تولید ملی، بلکه به طور غیرمستقیم در کاهش رشد تولید ملی اثر گذاشت. به طوری که رشد GDP، از ۳.۴ درصد در سال ۱۳۷۶ به ۱.۶ درصد در سال ۱۳۷۸ سقوط کرد. بر اثر کاهش قیمت نفت در سال ۷۷، رشد نقدینگی به ۲۷.۱ درصد رسید که قسمت عمده این رشد مربوط به افزایش بدهی دولت به بانک مرکزی و ناشی از کسری درآمد دولت از محل صدور نفت بود. رشد شاخص بهای کالاها و خدمات مصرفی از ۱۷.۳ درصد (سال ۷۶) ظرف یک سال به ۲۰ درصد رسید. با بهبود قیمت نفت، وضعیت دولت از اواخر سال ۷۸ کمی بهتر شد و این بهبود، در سال ۷۹ واضح تر بود. در نه ماه اول این سال، متوسط قیمت هر بشکه نفت خام صادراتی نسبت به دوره مشابه سال قبل، ۵۵.۷ درصد رشد داشت و از ۱۶.۷۸ دلار به ۲۶.۱۳ دلار رسید.

دومین سال برنامه سوم توسعه (سال ۸۰) با تحولات مساعد بازار نفت در سال ۷۹ آغاز شد. اما در سال ۱۳۸۱، قیمت ها در یک روند صعودی رشد ۱۵.۸ درصدی و سال های ۸۲ و ۸۳ نیز رشد ۱۵.۶ و ۱۵.۲ درصدی را تجربه کرد.

در این دوره، شاخص بهای کالاها و خدمات مصرفی، حجم نقدینگی و GDP، به ترتیب به طور متوسط سالانه ۱۵.۵، ۲۶.۲ و ۴.۵ درصد رشد داشته اند.

و اجتماعی، بروز اعتصابات و مسائل دیگر، تولید به میزان چشمگیری کاهش یافت. با گذشت دو سال، شروع جنگ عراق علیه ایران در مهرماه ۱۳۵۹، ضربه دیگری به پیکر اقتصاد ایران وارد آمد.

مجموع این شوک ها باعث شد تا این بار نرخ های تورم دو رقمی (که در دوره قبل تجربه نشده بود) بر اقتصاد ایران سایه بیندازد. شاخص بهای کالاها و خدمات مصرفی در این دوره، به طور متوسط سالانه ۱۵.۴ درصد رشد کرد. به علاوه، متغیرهای حجم نقدینگی و تولید ناخالص داخلی نیز به ترتیب به طور متوسط سالانه ۲۷ و ۱.۶۵ درصد رشد داشته اند.

دوره سوم: ۱۳۶۵ تا ۱۳۷۵

این دوره، به عنوان دوره ای که اقتصاد به تورم مزمن دچار شده بود، در شرایطی آغاز می شود که در سال ۱۳۶۵، درآمدهای ارزی دولت به دلیل کاهش قیمت نفت به طرز وحشتناکی سقوط کرد. این کاهش شدید درآمدهای ارزی ابتدا از واردات کاست و سپس خود را در کاهش شدید تولید (منفی ۹.۱ درصد) متجلی ساخت. نرخ تورم از حدود ۷ درصد در سال ۶۴، به ۲۳.۷ درصد در سال ۶۵ صعود کرد. ادامه این شرایط به بروز نرخ تورم ۲۸.۹٪ در سال ۶۷ منجر شد. با پایان جنگ و آغاز برنامه اول توسعه، وضعیت درآمدهای ارزی کشور با افزایش صادرات و بالارفتن قیمت نفت تا حدودی بهبود یافت. همراه با شروع استقراض خارجی، ظرفیت های بلااستفاده به کار گرفته شد و دونق نسبی در وضعیت کلی اقتصاد ایجاد شد.

در دوره برنامه اول توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی (۱۳۶۸ تا ۷۲) بسته سیاستی شامل سیاست های انبساطی پولی و مالی و حرکت در جهت تک نرخی کردن ارز و آزادسازی واردات بوده است. در سال های ۱۳۷۳ و ۱۳۷۴، با فرارسیدن سررسید بازپرداخت بدهی های خارجی و در کنار آن اعمال سیاست های پولی-مالی انبساطی و غیره، فشارهای تورمی شتاب گرفت. اجراسی سیاست های ارزی به خصوص کاهش ارزش رسمی پول و حرکت به سمت نظام شناور ارزی، دومین شوک بود. حاصل برآیند این عوامل، بالاترین نرخ های تورم طی سال های ۷۳-۷۴ بود.

در عمل شوک پذیری جریان GDP را با نوسانات واردات پیوند داده است.

بنابراین با این توضیحات، تأثیرات و پیامدهای منفی بحران ارز کنونی کاملاً قابل تشخیص است. البته خود بحران کنونی ارز نیز دلایلی دارد. از یک سو مسأله نقدینگی وجود دارد که مدتی است در مطبوعات داخلی دولت، عموماً مطبوعات اصلاح طلب و "منتقد"، همواره مورد اشاره قرار می‌گیرد. آن گونه که اخیراً در روزنامه همشهری (۱۹ دی ماه ۹۰) در مطلبی تحت عنوان "حرکت موج نقدینگی از بازار ارز به سمت بورس" آمده، "مطابق آخرین اطلاعات، حجم نقدینگی سرگردان در جامعه به ۳۰۰ هزار میلیارد تومان معادل ۱۷۷ میلیارد دلار رسیده است"^(۴). اما در این جا ابتدا باید توضیح داد که چند درصد از این نقدینگی (یعنی مجموع پول نقد دست مردم به اضافه سپرده‌های حساب جاری به اضافه‌ی سپرده‌های انواع حساب پس‌انداز مردم و بخش خصوصی - و نه دولت) در اختیار چه کسانی قرار دارد؟ همان طور که آقای رئیس دانا در مطلبی به درستی می‌گویند "در پایان سال ۱۳۸۹ نقدینگی کشور در حدود ۲۴۰ هزار میلیارد تومان بود. اما یک چهارم آن، یعنی ۶۰ هزار میلیارد تومان از این نقدینگی، در اختیار شمار بسیار محدودی از اشخاص است که یا به طور شخصی و خانوادگی یا از طریق مؤسسه‌های متعلق به خودشان، آن را مورد بهره برداری قرار می‌دهند. اما سازمان‌های شبه خصوصی یا شبه دولتی، یعنی سازمان‌هایی که از یک طرف دولتی‌اند و از مزایای آن سودها می‌برند، اما از طرف دیگر دست‌شان برای معاملات و سرمایه‌گذاری در بازار مثل شرکت‌های خصوصی باز است، یک پنجم، یعنی ۴۸ هزار میلیارد تومان از این نقدینگی را، به خود جذب کرده اند. این دو گروه، می‌توانند به سادگی و با تکیه بر روابط و دارایی‌های خود از بانک‌ها وام بگیرند و با این کار نقدینگی را به سمت خود بکشانند. یک برآورد می‌گوید که دولت هم، بین ۳۵ هزار تا ۴۰ هزار میلیارد تومان از این نقدینگی را، باز از طریق وام گرفتن از بانک‌ها، در اختیار خود می‌گیرد"^(۵).

حقیقت آن است که با توجه به خصلت انگلی و دلال صفت بورژوازی ایران، و فساد گسترده در کل بدنه حاکمیت، این نقدینگی در جستجوی پول زایی از پول و برای طفره رفتن از مخاطرات فعالیت مولد، روزی از

با بررسی روند آماری برخی از متغیرهای کلان اقتصادی ایران در طی دوره زمانی ۱۳۳۸ تا ۱۳۸۳، مانند متوسط رشد سالانه حجم پول، حجم نقدینگی، تولید ناخالص داخلی با احتساب و بدون احتساب نفت، شاخص بهای کالاها و خدمات مصرفی، شاخص بهای عمده فروشی کالاها و خدمات، شاخص ضمنی GDP با احتساب و بدون احتساب نفت، سرعت گردش پول و نقدینگی، شاخص قیمت کالاها و وارداتی و نرخ ارز بازار می‌توان به چند نتیجه گیری دست یافت^(۳) که البته برای خواننده آشنا خواهد بود:

اول، وجود رابطه مثبت بین رشد حجم نقدینگی و رشد قیمت‌ها در اقتصاد ایران تأیید می‌شود، ولی رابطه متناسب (یک به یک) بین رشد نقدینگی و رشد قیمت وجود ندارد. به بیان ساده تر، می‌توان گفت که رشد حجم نقدینگی اگر چه در بالا رفتن سطح عمومی قیمت‌ها نقش مهمی بازی می‌کند، ولی تنها عامل در تغییرات قیمتی محسوب نمی‌شود.

دوم، مشاهده می‌شود که رشد شاخص کل قیمت با رشد شاخص قیمت کالاها و وارداتی از یک همبستگی بالا برخوردار است. به عبارت دیگر، با افزایش قیمت کالاها و وارداتی (به دلیل وابستگی بخش‌های مختلف اقتصاد ایران به مواد اولیه و کالاها و واسطه‌ای و سرمایه خارجی) قیمت تمام شده کالاها داخلی افزایش می‌یابد. ضمناً مشاهده می‌شود که بیشتر نوسانات شاخص قیمت کالاها و وارداتی به دلیل نوسانات نرخ ارز می‌باشد، یعنی با افزایش نرخ ارز (کاهش ارزش پول ملی)، قیمت کالاها و وارداتی افزایش می‌یابد و به تبع آن سطح عمومی قیمت‌ها نیز افزایش می‌یابد.

سوم، در بررسی مصادیق تورم ساختاری در ایران مشخص می‌شود که بخشی از فشارهای تورمی ناشی از رشد نقدینگی و فشار هزینه، ریشه در مشکلات ساختاری دارد. از جمله وابستگی درآمدهای دولت و درآمدهای ارزی به صادرات نفت و گاز، باعث شده تا سیاست‌های مالی و تجاری تحت تأثیر نوسانات بازارهای جهانی نفت قرار گیرد و در صورت افت قیمت نفت و عدم تحقق درآمدها، دولت با کسری بودجه مواجه شود و برای تأمین این کسری، به استقراض از بانک‌ها متوسل شود. مضاف بر این، وابستگی بخش‌های مختلف اقتصاد ایران به مواد اولیه و نهاده‌های واسطه‌ای وارداتی،

تورم، دستمزد و توزیع درآمد



سیروس پاشا

با توجه به این که طی چند ماه گذشته مقوله تورم به یکی از دغدغه های اصلی جامعه، در کلیت آن، و به طور اخص اقشار کم درآمد و محروم جامعه تبدیل شده است، در این جا قصد دارم تا به این بهانه، به چند نکته اشاره کنم؛ بنابراین هدف از مطلب پیش رو، تحلیل جامع ماهیت پدیده تورم، پیامدهای آن و غیره نیست (این کاستی را سایر مقالات مرتبط منتشر شده در نشریه میلیتانت جبران می کند)، بلکه قصد دارم تا صرفاً به چند مسأله ساده، ولی مهم، در ارتباط با تورم بپردازم که عموماً در زیر خروارها بحث و جدل تئورسین های سرمایه داری و بلندگوهای تبلیغاتی آن ها دفن می شود. مسائلی که در این جا مطرح می شود، شامل این موارد می گردد: عوامل تعیین کننده قیمت و دستمزد، رابطه افزایش دستمزد و تورم، و نهایتاً تأثیر تورم بر توزیع درآمد و ثروت های اجتماعی جامعه.

«عرضه و تقاضا» و تعیین «قیمت» کالا

مارکس مدت ها قبل به توضیح رابطه میان قیمت، دستمزد و پول، و بنابراین مکانیسم های پشت پدیده تورم پرداخته بود. برخلاف اسطوره نسبتاً رایجی که وجود دارد، مارکس به هیچ وجه نقش عرضه و تقاضا در تعیین "قیمت کالاها" را انکار نکرد؛ با این حال او توضیح داد که تغییر در عرضه و تقاضا، تنها منجر به نوسانات قیمت حول یک محور تعادلی، یعنی ارزش کالا، می شود. ارزشی که خود به وسیله زمان کار اجتماعاً لازم و تجسم یافته در آن کالا تعیین می گردد، و توأمان دربرگیرنده کار "زنده" کارگر و کار "مرده"

بورس، و روز دیگر از مسکن یا بازار ارز سر در می آورد و به این نوسانات و هرج و مرج دامن می زند.

از سوی دیگر، آغاز موج جدید تحریم های نفتی و بانک مرکزی ایران از سوی امپریالیسم غرب و متحدین آن است که به چنین بحرانی منجر شده است. (۴)

در این بین، آن بخشی از جامعه که به حجم زیادی از این نقدینگی "سرگردان" دسترسی داشته و یا قادر است برخی از این تحریم ها را پنهانی دور بزند، برنده بازی در میدان بورس، بازار ارز و به زودی مسکن و غیره، بوده و خواهد بود. در حقیقت، تورم ایجاد شده و افزایش بهای دارایی های ثابت و املاک، ایجاد بازار سیاه کالاهای ضروری و نظایر این ها، به فرجه شدن همین بخش از جامعه می انجامد.

اما در سوی دیگر، همراه با افزایش بهای کالاهای وارداتی به دلیل کاهش ارزش پول ملی، افزایش قیمت کالاهای ساخت داخل به دلیل افزایش قیمت مواد اولیه و کالاهای واسطه ای وارداتی- به موازات سایر حملات دولت سرمایه داری مانند تلاش برای حذف نهایی سوبسیدها- این طبقه کارگر ایران و اقشار زحمتکش آن است که با کاهش مستمر قدرت خرید دستمزدهای خود، بهای رشد بورژوازی انگل صفت را می پردازد.

منابع و توضیحات:

(1)

<http://www.khabaronline.ir/detail/195532/economy/macroeconomics>

(۲) "تورم: دلایل و راه های مهار آن در اقتصاد ایران"، معاونت برنامه ریزی و امور اقتصادی، چاپ اول، مرداد ماه ۱۳۸۴، صص. ۲۳-۳۱

(۳) همان، صص. ۶۹ و ۷۰

(4) <http://www.hamshahrionline.ir/news-156706.aspx>

(۵) رئیس دانا، فریبرز. "نقدینگی کشور نصیب چه کسانی می شود؟"، ویژه نامه روز جهانی کارگر ۱۳۹۰، کانون مدافعان حقوق کارگر

(۶) در مورد بحران ارز جاری می توانید به مطلب کوتاهی از دکتر احمد سیف، با عنوان "بحران قیمت دلار در ایران" (۱۸ ژانویه ۲۰۱۲) در وبلاگ نیاک مراجعه کنید:

http://niaak.blogspot.com/2012/01/blog-post_18.html

پرداخت دستمزدی کمتر از ارزش کالاهای تولیدی به وسیله کارگران، خلق می شود. در حقیقت "خرید ارزان و فروش گران کالا" تنها منبع مولد این سود نیست و نمی تواند باشد؛ چرا که در این صورت به ازای هر فروشنده صاحب سود، باید خریداری وجود داشته باشد که لاجرم سرش کلاه رفته. از آن جا که مردم در بازار هم خریدار و هم فروشنده هستند، پس آن چه در یک معامله به دست می آید، در معامله ای دیگر از بین خواهد رفت. مارکس این موضوع را در کاپیتال چنین توضیح می دهد:

فرض کنیم فروشنده ای بی هیچ دلیل قابل توضیحی از این امتیاز برخوردار شود که کالاهایش را به قیمتی بالاتر از ارزش آن ها بفروشد، یعنی بتواند چیزی را که ارزشش ۱۰۰ است به قیمت ۱۱۰، یعنی با ۱۰ درصد اضافه قیمت اسمی، بفروشد. در این حالت فروشنده ارزش اضافه ای معادل ۱۰ به جیب می زند. اما پس از آن که فروخت، خریدار می شود. حال صاحب کالای سومی به عنوان فروشنده با او روبرو و او نیز به نوبه خود از امتیاز ۱۰ درصد گران تر فروختن کالاهایش بهره مند می شود. پس دوست ما به عنوان فروشنده ۱۰ درصد نفع کرد، و به عنوان خریدار همین مقدار ضرر. در واقع نتیجه نهایی اینست که همه صاحبان کالا، اجناسشان را ۱۰ درصد بالاتر از ارزش آن ها به یکدیگر می فروشند؛ که اثرش دقیقاً مثل اینست که آن ها را به ارزش واقعی شان بفروشند. تأثیر یک افزایش قیمت اسمی و عمومی از این نوع، مانند آنست که ارزش های کالاها به جای طلا مثلاً به نقره بیان شوند. اسامی پولی، یعنی قیمت های کالاها، بالا می روند، اما نسبت بین ارزش های آن ها ثابت می ماند. (سرمایه، جلد ۱، ترجمه جمشید هادیان، بخش دوم: تبدیل شدن پول به سرمایه، فصل ۵، [تناقضات فرمول کلی سرمایه](#))

تورم، ثروت اجتماعی و توزیع آن

موضوع فوق به خوبی توضیح می دهد که چرا ابزارهای تورمی (مانند انتشار بی رویه اسکناس) و تنزل ارزش پول ملی، هیچ چیزی را حل نمی کند. در گیرودار سقوط حدوداً ۵۰ درصدی ریال در مقابل ارز دلار، یکی از اعضای هیأت نمایندگان اتاق ایران ادعا

متجسم در مواد خام و وسایل کار مورد نیاز در پروسه تولید کالا (در یک کلام، ابزار تولید) می باشد.

اگر قیمت یک کالای معین بالاتر از ارزش آن قرار گیرد، در این صورت سرمایه گذاران سرمایه خود را تا زمان برقراری مجدد تعادل، به آن شاخه از صنعت منتقل خواهند کرد. بالعکس، اگر قیمت به میزانی کمتر از ارزش خود سقوط کند، سرمایه از بخش مزبور خارج و به بخش دیگری منتقل می شود تا نتیجتاً عرضه کالا کاهش و قیمت آن افزایش یابد.

به علاوه، مارکس خاطر نشان ساخت که کارگران کالای ویژه ای را در اختیار دارند: نیروی کار یا به بیان خود مارکس "مجموع قابلیت های جسمی و فکری که در وجود هر انسان زنده وجود دارد، و او آن ها را در تولید انواع ارزش مصرفی به کار می بندد". این نیروی کار نیز، به مثابه کالا، دارای ارزشی است که از طریق ارزش غذا، لباس، مسکن، بهداشت و درمان، آموزش و سایر موارد مورد نیاز برای حفظ کارگر متوسط و خانواده او، تعیین می شود. به بیان مارکس، ارزش نیروی کار "عبارتست از ارزش وسایل زندگی ضروری برای تأمین بقای صاحب آن". در عوض، دستمزد معادل قیمت نیروی کار است که از طریق عرضه و تقاضای کل نیروی کار موجود در بازار تعیین می شود. درستی این تحلیل را تاریخ نشان می دهد: کارگران عموماً قادر بوده اند تا در دوره رونق اقتصادی و تقاضای بالا برای کار، از دستمزدهای بالاتری منتفع شوند. با این حال، توازن قوا در مبارزه طبقاتی نیز در تعیین دستمزد سهیم است و این نکته به غایت مهمی است که هرگز نباید از نظر دور داشت. در شرایط سازمان یافتگی و تشکل کارگران، هدف رسیدن به دستمزدهای بالا، به بهای سود طبقه سرمایه دار، قابل تحقق بوده و هست.

افزایش دستمزد: ریشه تورم قیمت ها؟

اسطوره دیگری هم در این بین وجود دارد و آن اینست که کارگران سازمان یافته در اتحادیه ها با مطالبه (یا دریافت) دستمزدهای بالاتر، موجب تورم می شوند. کارگران عموماً از این جهت برای بهبود و افزایش دستمزدهای خود مبارزه می کنند که از عهده تحمل تورم و جبران کاهش قدرت خرید خود بریبایند. برای پی بردن به بی اساس بودن چنین ادعایی، کفایت از این زاویه به موضوع نگاه کنیم که سود سرمایه دار از

رخ می‌دهد جزر و مد می‌یابد، زیرا جمع قیمت‌ها در نتیجه تغییر آنها زیاد و کم می‌شود. برای تحقق این تغییر در مقدار پول در گردش بهیچوجه لازم نیست که قیمت‌های کالاها همه با هم افزایش یا کاهش یابند. افزایش یا کاهش در قیمت چند قلم جنس اصلی کافی است تا جمع قیمت‌های همه کالاها را در مورد اول افزایش و در مورد دوم کاهش دهد، و لذا پول بیشتر یا کمتری را در گردش قرار دهد. اینکه آیا تغییر قیمت کالاها بازتاب تغییری واقعی در ارزش آنهاست یا صرفاً بازتاب نوسانی در قیمت بازار آنها، تغییری در قضیه نمی‌دهد و بهر حال تاثیری که بر مقدار وسیله گردش می‌گذارد یکسان است. (سرمایه، جلد ۱، ترجمه جمشید هادیان، بخش اول: کالاها و پول، فصل ۳: پول یا گردش کالاها، بخش دوم، وسیله گردش)

بنابراین خلق پول بیشتر، خواه از طریق انتشار اسکناس و خواه از طریق پایین آوردن عیار سکه‌ها و سایر ابزارها، هیچ تأثیری روی کل ثروت اجتماعی ندارد، بلکه تنها به تورم منجر می‌شود. و ناگفته پیداست که تورم، نظام توزیع درآمد را تحت تأثیر قرار می‌داد. چرا که دقیقاً همانند یک مالیات سنگین و اجباری برای اقشار کم درآمد و محروم ایفای نقش می‌کند و با سقوط قدرت خرید درآمد، سطح پایین تری از معیشت را به آن‌ها تحمیل می‌نماید.

سخن آخر

در تحلیل نهایی، مشکل اصلی خود سیستم سرمایه داری و تناقض ذاتی آن است: مالکیت خصوصی بر ابزار تولید. چنانچه بانک‌ها و صنایع بزرگ ملی گردد و تحت کنترل کارگران، اتحادیه‌های کارگری و نمایندگان منتخب آن‌ها دربیاید، در آن صورت اقتصاد می‌تواند به نفع مردم و نه سود برنامه ریزی شود. تمامی ظرفیت‌های بلااستفاده اقتصاد فرصت استفاده خواهند یافت و بدین ترتیب، امکان بهبود زیرساخت‌ها و سرمایه‌گذاری در مدارس، بیمارستان‌ها و مسکن مهیا خواهد شد.

می‌کند: "البته بر کسی پوشیده نیست که افزایش نرخ ارز به سود اقتصاد ایران و به ویژه صادرات کشور است و نگارنده نیز که خود از فعالان بازار صادراتی است، از نزدیک شاهد تأثیر مستقیم افزایش نرخ ارز بر میزان صادرات کالاهای کشور است، سیاستی که بیشتر کشورهای صادراتی به آن مبادرت می‌ورزند و نمونه بازار و معاصر آن اختلافات ارزی آمریکا و چین و ابراز ناراحتی آمریکا از بابت پایین نگهداشتن یورو از سوی چین است" (خبرآنلاین، ۱۴ دی ۹۰). ظاهراً در این بین فراموش می‌شود که اقتصاد ایران (و همچنین صادرات آن) اصولاً خود واردات-محور است و تنزل ارزش یک ارز به منظور رونق بخشیدن به صادرات، به افزایش بهای مواد اولیه و وارداتی مورد نیاز برای تولیدات صادراتی، و در نتیجه افزایش هزینه تولید برای خود صادرکننده و کاهش مزایای رقابتی آن‌ها منجر می‌شود؛ یعنی، به فرض ثبات سایر شرایط، یک دور باطل. به علاوه آن چه که در چنین تحلیل‌هایی زیرکانه از نگاه مخاطب دور نگه داشته می‌شود، اینست که سودمندی برای "اقتصاد ایران" و "صادرات ایران" تماماً بی‌معناست. آن چه در این بین اهمیت پیدا می‌کند (و به همین جهت صحبتی هم در موردش نمی‌شود) اینست که اصولاً کدام بخش جامعه از چنین "سود" یا "افزایش درآمد صادراتی" منتفع خواهد شد.

مارکس هم چنین در کاپیتال توضیح داد که پول در گردش، مصنوعی نیست، بلکه از طریق مجموع قیمت‌های کالاها در سیستم (که معادل است با مجموع ارزش‌های کالاها) تعیین می‌شود:

... مقدار وسیله گردش را جمع قیمت‌هایی که باید متحقق شوند، تعیین می‌کند. حال اگر، علاوه بر این، قیمت هر کالا را نیز ثابت فرض کنیم، روشن است که جمع قیمت‌ها بستگی به مقدار کل کالاهای موجود در گردش خواهد داشت. درک این نکته نیاز به تلاش سترگ فکری ندارد که اگر نیم تن گندم ۲ پوند قیمت داشته باشد، ۵۰ تن آن ۲۰۰ پوند، ۱۰۰ تن آن ۴۰۰ پوند، و الی آخر، قیمت خواهد داشت، و لذا مقدار پولی که با گندم، وقتی بفروش رسد، جا عوض می‌کند، باید با افزایش مقدار گندم افزایش یابد.

حال اگر حجم کالاها ثابت بماند، مقدار پول در گردش مطابق با نوساناتی که در قیمت‌های کالاها

نگاهی فشرده به مقوله «تورم»

کیوان نوفرستی و شهلا نیازی

تورم به وضعیتی اطلاق می شود که در آن سطح عمومی قیمت تمامی کالاها، صرف نظر از نوع آن ها، دستخوش افزایش کم و بیش مداوم در طول زمان می گردد. به علاوه، این اصطلاح به سال ۱۸۳۸ بازمی گردد.

با در نظر داشتن این موضوع که قیمت، بیانگر نسبت میان مقدار معینی کالا و معادل آن در قالب پول است، کاملاً واضح به نظر می رسد که تورم خود را در سقوط ارزش پول و نه افزایش ارزش تمامی کالاهای دیگر آشکار می سازد. بنابراین علل اصلی و پایه ای تورم را ناگزیر باید در عواملی جستجو کرد که می تواند موجب تضعیف ارزش پول باشد.

آن گونه که مارکس در فصلی از کتاب کاپیتال زیر عنوان "قانون عام انباشت سرمایه داری" می نویسد:

بدین ترتیب طی فاز بحران در سیکل متناوب حیات صنعتی، تنزل عمومی قیمت ها خود را به صورت ترقی نسبی ارزش پول نشان می دهد، و وقتی فاز رونق را طی می کند، ترقی عمومی قیمت ها خود را به صورت تنزل نسبی ارزش پول ظاهر می سازد. مکتب موسوم به "مکتب انطباق" (۱) از این نتیجه می گرفت که اگر مقدار پول در گردش بیش از حد زیاد باشد قیمت ها بالا می رود، و اگر بیش از حد کم باشد، قیمت ها پایین می آید. جهل و درک کاملاً غلط اهل این مکتب از اسناد و واقعیات مسلم، همتای واقعی خود را در جهل اقتصاددانان (۲) می یابد که تفسیرشان از پدیده هایی که در بالا درباره انباشت گفته شد اینست که در حالت اول تعداد کارگران مزدی موجود بیش از حد کم و در حالت دوم بیش از حد زیاد بوده است. (۳)

رایج ترین دلیل فقدان ارزش پول، خلق و ایجاد آن چیزبست که مارکس "سرمایه موهوم" می نامد؛ یعنی ایجاد پول یا اعتبار قابل مبادله با پول، بدون ایجاد ارزش مصرفی در قالب کالاها و خدمات، که نتیجتاً به تنزل ارزش تمامی اشکال پول و اعتبار می گردد. به عنوان مثال، انتشار اضافی پولی کاغذی از سوی دولت به منظور تأمین مالی هزینه های عمومی، ایجاد ارزش موهوم به وسیله بانک ها از طریق وام های

پرمخاطره، کاهش نرخ تبادل ارز یک کشور با سایر کشورها، افزایش بهای واردات و نظایر این ها.

تا پیش از ۱۸۷۰، تورم پدیده ای رایج و عموماً نتیجه سیاست های فرصت طلبانه از سوی دولت ها بود که اکثر ارزهای رایج را تحت تأثیر قرار می داد. اما زمانی که تجارت بین المللی نسبتاً محدود گشت و ارزش پول یک کشور عموماً در بیرون از مرزهای آن به رسمیت شناخته نشد، فلزات ارزشمند و به ویژه نقره و طلا، نقش اصلی را به عنوان واسطه مبادله جهانی به عهده گرفتند و تورم هرگز دیگر به یک پدیده مسری جهانی مبدل نشد.

در سال ۱۸۷۰، آلمان، فرانسه و ایالات متحده و بلافاصله پس از آن سایر کشور، ارزش پول رایج خود را در مقابل طلا ثابت و بدین ترتیب "استاندارد طلا" را معرفی نمودند که طبق آن ارزش تمامی ارزهای مهم نسبت به طلا و در نتیجه نرخ تبادل این ارزها با یکدیگر ثابت می گشت. این استاندارد تا سقوط وال استریت (اکتبر ۱۹۲۹) بدون تغییر باقی ماند. تا این مقطع، تورم پدیده ای مقطعی بود که بنا به عللی مانند انتشار اسکناس از سوی دولت ها برای تأمین مالی هزینه ها و مخارج جنگ رخ می داد. در سراسر دوره بحران بزرگ دهه ۱۹۳۰ نیز قیمت ها سقوط کرد و تا جنگ جهانی دوم در سطوح پایین باقی ماند.

به دنبال نظام برتون وودز (۱۹۴۴)، تورم طی سال های ۱۹۴۵ تا ۱۹۶۸ تحت کنترل قرار داشت و تمامی ارزهای جهان از نسبت های کم و بیش ثابت در مقابل یکدیگر و در مقابل طلا (از طریق دلار آمریکا) برخوردار بودند. دولت آمریکا، با وجود آن که قیمت هر اونس طلا در سطح ۳۵ دلار تثبیت شده بود، به طور فزاینده ای به تزریق دلار در اقتصاد جهانی دست زد. به عبارت دیگر، تمامی کالاها به جز طلا در حال تجربه کردن تورم بودند، اما از آن جا که آمریکا قادر بود تا طلای کافی را با همان قیمت عرضه کند، قیمت طلا پایین نگه داشته می شد. مهم تر از همه، سه چهارم طلای جهان در "فورت ناکس" نگه داری می گشت! خرید و فروش طلا شدیداً تحت نظارت قرار داشت تا بدین وسیله از توسعه یک بازار آزاد طلا جلوگیری شود.

بنابراین، دوره رونق پس از جنگ- به ویژه از ۱۹۵۸- دوره ای از تورم کنترل شده است. اما آن چه رخ می داد، در حقیقت همان چیزی بود که سابقاً در پشت هر

ارزش ندارد؛ تنها ظرفیت و توان دولت و نهادهای آن در مشروعیت بخشیدن به ارزش اسمی ارزهاست که به آن ها هر ارزشی را اختصاص می دهد. این روزها، دولت های مختلف به طور مداوم خود را در محاصره شبح تورم می بینند و ارزی وجود ندارد که نتواند یک شبه به خاطر وضعیت بد بازارهای پول نابود شود.

مادامی که پول همراه ماست، دولت ها الزاماً مجبورند تا از ارزهای خود- با استاندارد طلا یا ابزارهای مشابه دیگر- دفاع کنند. دولت شوروی هرگز "استاندارد طلا" را بکار نبرد، ولی قاطعانه از ذخایر طلای خود برای حفظ و کنترل ارزش روبل استفاده کرد. خطر تورم و رکود توأم، جزء لاینفک سیکل تجاری تولید سرمایه داری و بحران این نظام است. تنها راه حل برای مقابله با چنین خطراتی، کاستن از نقش پول در حیات اجتماعی است، و این موضوع می تواند و باید با گذار از سرمایه داری و حرکت به سوی سوسیالیسم صورت گیرد.

توضیحات:

(۱) مکتب فوق (Currency School) را که می توان "مکتب وسایل دوران" نامید، در اواسط قرن نوزدهم به وسیله جمعی از تئوری سازان بانک های انگلیسی از قبیل لورد اورستون، تورسن، نورمان، و غیره به وجود آمد. اینان بر اساس تئوری اشتباه آمیز ریکاردو (تئوری کمی پول) مبنی بر این که گویا پول فقط وسیله دوران (گردش) است و لذا ارزش آن بنا بر حجم پول موجود یا مقدار پول وارد در جریان تعیین می گردد، قوانین بانکی ۱۸۴۴-۴۵ را به تصویب رساندند که طبق آن اسکناس وارد در جریان بنابر میزان صدور و ورود طلا معین می گردید: بحران های ۱۸۴۷ و ۱۸۵۷ این قوانین را با شکست جدی مواجه ساخت. برگرفته از توضیحات ایرج اسکندری بر ترجمه سرمایه.

(۲) همه جا در این اثر، مراد از اقتصاددانان یا اقتصاددانان کلاسیک آن دانشمندان علم اقتصادند که از اوایل قرن هفدهم تا قرن نوزدهم در اروپای غربی به تحقیق علمی درباره ارتباط درونی مناسبات تولید سرمایه داری پرداخته و در برابر اقتصاددانان عامی قرار داده می شوند.

(3) <http://www.kapitalfarsi.com/f25/f25-1.htm>

یک از دوره های تورم گذشته قرار داشت: بانک مرکزی تا چه مدت می تواند به انتشار پول ادامه دهد بدون آن که ارزش پول کاغذی سقوط کند؟

با ترکیب حباب در سال ۱۹۶۸، و به دنبال وقوع بحران هایی، دلار نهایتاً در مقابل طلا شناور شد و از آن زمان تاکنون قیمت طلا به دلار از طریق بورس تعیین می شود. به علاوه، هرچند تا سال ۱۹۷۱ بانک ها از ارزش ارز خود در مقابل دلار محافظت می کردند، اما از آن زمان تاکنون این موضوع تقریباً ناممکن شده و ارزش هر ارز از طریق بورس در بازارهای پولی، به طور روزانه، تعیین می شود.

در طول دوره بحران از ۱۹۶۸ تا اواسط دهه ۱۹۷۰، تمامی ارزهای مهم تورم لجام گسیخته را تجربه کردند. با در نظر گرفتن این برهه تاریخی، کاملاً روشن است که ارزها به خاطر اثرات سال های انتشار پول، در حال از دست دادن ارزش خود بودند. با صعود قیمت طلا به ۵۰۰ دلار آمریکا، سایر کالاها هم می باید سقوطی به همین میزان را در ارزش پول منعکس می کردند و این چیز نیست که دقیقاً به وقوع پیوست: قیمت نفت، گندم، کاکائو، پشم، نقره و غیره، به مرحله انفجار رسید.

اگرچه در این مقطع، بورژوازی کارزاری به راه انداخت تا کارگران را متقاعد سازد که افزایش دستمزد آن ها علت تورم بوده است!

دوره ای که در ۱۹۷۳ آغاز گردید، "رکود تورمی" (Stagflation) نامید شد. یعنی دوره ای از رکود به همراه تورم پولی. همان طور که در ابتدا اشاره شد، عموماً تورم با دوره رونق اقتصادی تداعی می شود، اما آن چه در اواسط دهه ۱۹۷۰ تجربه می شد، رشد مداوم بیکاری و رکود فعالیت های اقتصادی به همراه تورم بود. به علاوه، دیگر در این زمان نرخ تبادل ثابتی وجود نداشت، بلکه همه چیز "شناور" بود. در چنین شرایطی، حفظ ارزش پول کاغذی وظیفه بغرنج مقامات مالی است که هر لحظه امکان دارد در نتیجه تلاطم بازارهای پولی جهانی یا سفته بازی به شکست بیانجامد. به طور کلی باید گفت ارزش پول، مانند هر چیز دیگری، روزانه و از طریق عرضه و تقاضا، تعیین می شود و دولت ها تنها قادرند تا از طریق تغییر نرخ بهره، خرید یا فروش ارزهای خود، تغییر مالیات و تعدادی از ابزارهای مالی دیگر، بر ارزش پول رایج خود تأثیر بگذارند. در انتهای روز، اسکناس دیگر

«تئوری پول» نزد مارکس

فصل ۶ از کتاب "کارل مارکس"، نوشته ارنست مندل

برگردان: آرمان پویان

تئوری پول مارکس، درست همانند تئوری رانت او، کاربرد مستقیم و بلاواسطه نظریه ارزش-کار است. از آن جا که ارزش چیزی جز تجسم کار اجتماعاً لازم نیست، کالاها به نسبت مقادیر کاری که دربر می گیرند، با یکدیگر مبادله می شوند. این موضوع، درست به همان میزان برای مبادله آهن در مقابل گندم درست است، که برای مبادله آهن به ازای طلا یا نقره.

بنابراین تئوری پول در نزد مارکس، در وهله نخست تئوری کالایی پول است. یک کالای معین می تواند ضمن انجام سایر عملکردهای پول، نقش واسطه جهانی مبادله را ایفا کند؛ چرا که دقیقاً یک کالا است، یعنی به عبارت دیگر خود محصول کار اجتماعاً لازم می باشد. این مسأله نه فقط در مورد فلزات گرانبها، بلکه در مورد تمامی کالاهای متنوعی صدق می کند که در سراسر طول تاریخ نقش پول را ایفا می کرده اند.

نتیجتاً، تغییرات ناگهانی و فاحش در ارزش "ذاتی" کالای پولی، به تغییرات قابل ملاحظه در سطح عمومی قیمت ها منجر خواهد شد. در تئوری پول مارکس، قیمت ها (یا قیمت های بازار) هیچ چیز به جز متجلی شدن ارزش کالاها در ارزش آن کالای پولی که به عنوان معیار پولی انتخاب گردیده است، نیست. اگر ۱ پوند استرلینگ، برابر با یک دهم اونس طلا باشد، آن گاه فرمول "قیمت ۱۰ چارک گندم برابرست با ۱ پوند" به آن معناست که ۱۰ چارک گندم با همان میزان کار اجتماعاً لازم تولید شده است که ۰.۱ اونس طلا. کاهش قابل ملاحظه در متوسط بهره وری کار در معادن طلا (به عنوان مثال به دلیل کاهش رگه های غنی تر طلا)، با فرض ثبات سایر عوامل، به رکود عمومی سطح متوسط قیمت منجر خواهد شد. به همین ترتیب، افزایش ناگهانی و تند متوسط بهره وری کار در معادن طلا- خواه از طریق کشف معادن غنی تر طلا (مانند کالیفرنیا پس از سال ۱۸۴۸ و راند در آفریقای جنوبی طی دهه ۱۸۹۰) و یا به کمک کاربرد تکنولوژی های جدید- به افزایش عمومی سطح قیمت تمامی کالاهای دیگر خواهد انجامید. صرف نظر از نوسانات کوتاه مدت، سطح عمومی قیمت در دوره هایی متوسط و بلندمدت حرکت خواهد کرد؛ علت این موضوع، به

رابطه ای بازمی گردد که میان نوسانات بهره وری کار در کشاورزی و صنعت از یک سو و نوسانات بهره وری کار در معادن طلا از سوی دیگر (البته اگر طلا یک کالای پولی باشد)، وجود دارد.

از همین رو مارکس، با اتکا به این تئوری کالایی پول، "نظریه مقداری پول" ریکاردو را به عنوان نظریه ای ناسازگار و متناقض به انتقاد کشید. اما هنگامی که مارکس با پدیده پول کاغذی برخورد می کند، مقدار پول در گردش نیز به تحلیل های اقتصادی او وارد می شود (و این موضوع درست به دلیل کاربرد سازگار نظریه ارزش-کار است).

از آن جا که طلا، مشابه تمامی کالاهای دیگر، دارای یک ارزش ذاتی است، "تورم طلا" همان قدر نمی تواند وجود داشته باشد که "تورم فولاد". هرچند نوسانات کوتاه مدت قیمت، به طور تجربی، از نوسانات میان عرضه و تقاضا ناشی می شود؛ اما کاهش مداوم ارزش طلا (مانند تمامی کالاهای دیگر) تنها می تواند نتیجه افزایش مداوم در متوسط بهره وری کار در معادن طلا باشد و نه وجود مقداری "اضافی" در گردش طلا. اگر تقاضای طلا همواره سقوط کند، این موضوع می تواند من غیر مستقیم به کاهش ارزش طلا منجر شود (مثلاً از طریق بسته شدن معادن قدیمی که پایین ترین بهره وری را دارند). اما در مورد کالای پولی، و با در نظر گرفتن عملکرد خاص طلا به عنوان ذخیره جهانی در سطح ملی و بین المللی، چنین اضافه تولیدی به زحمت می تواند رخ می دهد. بنابراین [طلا] همیشه خریدار خود را خواهد یافت، البته نه همیشه با همان "قیمت ها" (در تئوری اقتصادی مارکس، مفهوم "قیمت طلا" بی معناست. چرا که قیمت یک کالا، مشخصاً بیانگر ارزش طلا است، بنابراین "قیمت طلا" به معنای تجلی ارزش طلا در ارزش طلا خواهد بود).

پول کاغذی، اسکناس، بیانگر مقدار معینی از کالای پولی است. طبق همان مثال بالا، یک اسکناس ۱ پوندی، بیانگر ۰.۱ اونس طلا است. این یکی از ابتدایی ترین "حقایق زندگی" است که هرچ دولت یا مقام پولی نمی تواند به دلخواه خود آن را تغییر دهد. معنای این تناسب آنست که هرگونه انتشار پول بیش از این تناسب معین، خود به خود به افزایش سطح عمومی قیمت منجر خواهد شد (البته به روال همیشگی، با فرض ثبات سایر شرایط). اگر ۱ پوند، ناگهان معرف یک بیستم اونس طلا شود (مثلاً به این خاطر که گردش پول

مختصری در مورد ماهیت و نقش پول



سیروس پاشا

مقدمتاً باید گفت پول، کالایی است که تنها کاربرد آن ذخیره ارزش و ایفای نقش یک وسیله پرداخت است. بنابراین پول کالا است، ولی کالایی که به منظور ایفای نقش در مقابل تمامی کالاهای دیگر، به مثابه معیار سنجش ارزش های آن ها، انتخاب گردیده است.

پول، در وهله نخست، یک "معادل جهانی"، "صورت و شکل ارزش" است که در آن ارزش، شکل یک شیء مادی را به خود می گیرد: طلا یا نقره.

مقصود از "شکل ارزش"، صورت و شکلی است تاریخاً توسعه یافته که از خلال آن ارزش معاوضه یا مبادله کالاها در یک جامعه معین آشکار شده است:

اگر به خاطر آوریم که کالاها فقط از آن جهت دارای واقعیت ارزشی می شوند که مبین وحدت اجتماعی کار انسانی هستند و بنابراین واقعیت ارزشی آن ها صرفاً اجتماعی است، آن گاه به خودی خود درک می شود که این واقعیت فقط می تواند در رابطه اجتماعی کالا به کالا ظاهر گردد. در واقع ما از ارزش معاوضه یا رابطه مبادله ای کالاها حرکت کردیم تا ارزشی را که در درون آن پنهان است به دست آوریم. اکنون لازم است از نو به این شکل بروز ارزش برگردیم. هرکس هر چه نداند، به این نکته پی برده است که کالاها دارای یک شکل مشترک ارزشند که به نحو بسیار بارزی با اشکال طبیعی و تنوع ارزش های مصرف آن ها مایبنت دارد. این شکل مشترک، پول است.

شکل پولی ارزش البته به شکل حاضر و آماده ظاهر نگردد، بلکه نتیجه تاریخی طولانی بود که در آن یک

کاغذی بدون افزایش قابل ملاحظه در کل زمان کار صرف شده در اقتصاد دو برابر گردیده است)، در این صورت سطح قیمت نیز به سوی دو برابر شدن حرکت می کند. ارزش ۰.۱ اونس طلا، هم چنان معادل با ارزش ۱۰ چارک گندم باقی می ماند. اما از آن جا که ۰.۱ اونس طلا، اکنون با ۲ پوند اسکناس معرفی می شود و نه یک پوند، قیمت ۱۰ چارک گندم از ۱ به ۲ پوند افزایش خواهد یافت (قیمت هر چارک، پیش از معرفی سیستم اعشاری، از ۲ شیلینگ به ۴ شیلینگ می رسد).

البته این موضوع بدان معنا نیست که مارکس، در بحث مربوط به پول کاغذی، خود به مدافع نظریه مقداری پول تبدیل شده است. هرچند شباهت های روشنی میان تئوری پول او و نظریه مقداری وجود دارد، اما مهم ترین اختلاف آن جاست که مارکس هرگونه رابطه خودکار و مکانیکی میان مقدار پول انتشار یافته از یک سو و دینامیسم عمومی اقتصاد (من جمله سطح قیمت ها) از سوی دیگر را رد می کند. در توضیح مارکس از حرکت اقتصاد سرمایه داری در کلیت آن، فرض ثبات شرایط (Ceteris Paribus) بی معناست. انتشار اضافی (یا ناکافی) اسکناس، هرگز در خلأ رخ نمی دهد؛ بلکه همیشه در مرحله معینی از سیکل تجاری، و در فاز معینی از تکامل تاریخی بلندمدت تر سرمایه داری رخ می دهد و به همین دلیل همواره با افت و خیزهای معین نرخ سود، بهره وری کار، بازده، شرایط بازار (اضافه تولید یا تولید ناکافی) درهم آمیخته است. تنها در ارتباط با همین نوسانات دیگر است که می توان درباره اثر "تورم" یا "تنزل" پول کاغذی، من جمله اثر آن بر سطح عمومی قیمت ها، قضاوت کرد. متغیرهای کلیدی، در حوزه تولید قرار دارند، و برآیند مهم آن ها در حوزه سود است. تغییرات قیمت، عموماً همان قدر که یک سیگنال یا علامت است، یک اثر ثانوی نیز محسوب می شود. برای بازکردن این موضوع پیچیده، به چیزی بیش از یک تحلیل ساده از عملکرد مقدار کمی پول نیاز است. فقط در مورد تورم شدیداً لجام گسیخته اسکناس است که موضوع به گونه ای دیگر خواهد بود؛ اما حتی در این حالت هم، تغییرات نسبی قیمت (درجات مختلف افزایش قیمت در کالاهای مختلف) مؤید آن خواهد بود که در تحلیل نهایی، "قانون ارزش" حکمفرماست و نه تصمیمات دلخواهانه بانک های مرکزی یا هر مقام دیگری که مسئولیت کنترل و یا انتشار پول را بر عهده دارد.

امپراتوری های بزرگ جهان باستان- یونان باستان، امپراتوری روم و غیره- مازاد ثروت های اجتماعی رو به رو شدند و این موضوع به آن ها امکان افزایش دامنه و وسعت تجارت را داد.

وجود پول، یکی از پیش شرط های توسعه سرمایه است، اما نه تا پیش از آن که طبقه پرولتاریا و به موازات آن طبقه صاحب ابزار تولید (بورژوازی) پا به عرصه حیات نهند و این امکان به وجود آید که حجم عظیمی از پول وارد گردش شود، سود ایجاد کند و به سرمایه تبدیل گردد.

از آن جا که نسبت کل کار اجتماعی که می باید پیش از رفع نیاز بشر از خلال نظام مبادله بگذرد، رو به افزایش است، و بازار که به وسیله آن نیازهای انسانی ابراز و رفع می گردد در سرار جهان توسعه می یابد، شکل ارزش الزاماً باید پیش از پیش "تجربیدی" (انتزاعی) گردد.

قائل شدن یک ارزش برای چیزی، از طریق پروسه تجربید (انتزاع) صورت می گیرد؛ یعنی انتخاب یک کیفیت از یک کل انضمامی. تمرکز ارزش در یک شیء مادی، مثلاً طلا، خود نیز یک اقدام تجربیدی دیگر است.

در ابتدا، کالایی که نخست برای ایفای نقش معیار سنجش ارزش انتخاب گردید، فی نفسه مناسب ترین کالا در میان تولیدات مختلف محلی بود؛ سپس کالای پولی، که هنوز تا حدود بسیار زیادی محصول کار است، مورد استفاده قرار می گیرد؛ اما این استفاده، از نقطه نظر عملکردهای کالای پولی به عنوان معیار سنجش، حامل و ذخیره ارزش، محدود و ناچیز بوده است. در مسیر این توسعه، کالای پولی بیشتر خود را به عنوان یک نماد انتزاعی ارزش و در نتیجه یک مقوله اجتماعی نشان می دهد تا به عنوان محصول کار مجرد.

امروزه این توسعه فراتر رفته است. می توان گفت تقریباً هیچ ماده ای نمی تواند به اندازه یک کارت اعتباری در ذخیره، سنجش یا حمل ارزش کارایی داشته باشد.

این تجربید (انتزاع) ظریف از ارزش، برای پروسه کار در دنیای کنونی نیز کفایت می کند: امروز هرگونه عمل تولید، در تمامی مراحل خود از نیروی کار

شکل (فرم) به طور متوالی جایگزین شکلی دیگر گردید و بدین ترتیب شکل ارزش تکمیل گردید و از دل آن شکل پولی ارزش زائیده شد.

با این حال توسعه بیشتر "شکل پولی" در اواخر قرن بیستم، به ایجاد اشکالی از پول انجامیده است که تماماً "وجود مجازی" دارند و نه وجود مادی محسوس. اما در دوره مارکس، پول کاغذی یک ذخیره غیرقابل اعتماد و ناپایدار ارزش بود و به همین جهت به عنوان یک واسطه بین المللی مبادله مورد استفاده قرار نمی گرفت (در این مورد، منحصرأ بر طلا و یا بعضاً نقره تکیه می شد). پول کاغذی در قرن ۱۹، شباهت بیشتری با شکل اعتبار داشت.

احتمالاً برای خواننده امروزی، نوشته مارکس در مورد پول اندکی کهنه یا غیرمعمول به نظر می رسد:

"آن کالایی که به مثابه معیار سنجش ارزش انجام وظیفه می کند و از این رو، خودش رأساً و یا نماینده اش به عنوان وسیله گردش نیز عمل می نماید، پول است. به همین جهت، طلا (یا نقره) پول است." (سرمایه، ج ۱، فصل ۳: پول یا گردش کالاها)

در بخش سوم از جلد اول سرمایه، مارکس تکامل تاریخی شکل ارزش- وجود تولید کالایی- را از شکل ابتدایی یا "تصادفی" ارزش (در مبادله تهاتری) تا تشکیل کالای پولی (طلا) ترسیم کرده است. استفاده از پول کاغذی و سکه با ارزش های قراردادی، و نه واقعی، در قرن نوزدهم رایج بود. با این حال، ...

برای فهم روح مطالعه مارکس پیرامون شکل ارزش، ما ناگزیر باید به توسعه بعدی شکل پول در قرن بیستم هم نگاهی داشته باشیم. قرن مزبور شاهد جایگزینی دلار آمریکا به جای طلا به عنوان واسطه جهانی مبادلات در کنفرانس برتون وودز (۱۹۴۴) و سپس فروپاشی نظام برتون وودز در سال های ۱۹۶۸ تا ۷۳ بود که به خلق اشکال مجازی پول در دوره کنونی انجامید.

پول، اگرچه برای جوامع قبیله ای یا جوامع پیشرفته تری که همچنان با تجارت محدود رو به رو بودند ناشناخته بوده، ولی در دوران باستان وجود داشته است؛ در واقع ضرب سکه از زمانی متداول شد که

ماهیت و خصیلت «سرمایه موهوم»

آرمان پویان و شهلا نیازی

سرمایه موهوم در حقیقت ارزشی است در شکل و فرم اعتبار، سهام، بدهی، اسپکولاسیون و اشکال مختلف پول کاغذی، فراسوی آن چه که می تواند به شکل کالا عینیت پیدا کند.

اگر سرمایه داری صد نفر از کارگران خود را وادار کند تا به مدت یک سال فرضاً هفته ای ۱۰ ساعت بدون دریافت دستمزد کار کنند، و ضمناً موفق به فروش محصول کار آن ها- به ارزش خود آن محصول- گردد، در این صورت سرمایه دار محترم مقدار معینی از محصول کار کارگران را در قالب و شکل سرمایه برای خود تضمین و مهیا کرده است. در حالت معمول و متداول، او سرمایه پولی را با کالاها مبادله و سیکل بازتولید را با هدف انباشت سرمایه بیشتر از نو آغاز خواهد کرد.

اما از سوی دیگر اجازه دهید که فرض کنیم شخص سرمایه دار اکنون به جای اقدام معمول فوق، ترجیح می دهد که بازنشسته شود و این مبالغ را در بانک سرمایه گذاری نماید. در این حالت، او اکنون به زبان حقوقی "حق ادعا نسبت به سرمایه" را در دست دارد (مثلاً در شکل یک حساب بانکی، اوراق قرضه، سهام یا هر فرم دیگری) و نه خود سرمایه به معنای دقیق کلمه را.

اگر پول او در گاو صندوق بانک بلااستفاده باقی بماند- درست همان طور که می توانست در گاوصندوق منزل صاحب آن هم عاطل بماند- حق ادعای او نسبت به پول همچنان تضمین خواهد بود؛ ولی نه این حق و نه خود پول هیچ یک سرمایه، به معنی واقعی کلمه، نخواهند بود و ضمناً از آن جا که این پول در گردش قرار ندارد، بهره ای هم به آن تعلق نخواهد گرفت.

پول برای آن که گسترش پیدا کند، برای آن که به سرمایه تبدیل شود، ناگزیر باید به گردش درآید؛ باید دوباره نیروی کار را استخدام کند و مجدداً آن را در قالب ارزش بیشتری عینیت بخشد. بنابراین بانک، برای پرداخت بهره به این کارخانه دار بازنشسته ما، باید پول او را به کارخانه دار دیگری وام دهد. مادامی که همان مقدار پول تنها یک بار وام داده می شود، آن چه ما داریم دو حق ادعا نسبت به سرمایه واقعاً موجود است. کارخانه داری که پول را در قالب وام دریافت کرده

کارگران در سراسر جهان استفاده می کند. تنها یک "شکل ارزش"، مانند آن چه ما امروز داریم، قادر بود تا مبادله کالاها در چنین مقیاسی را تسهیل کند.

پول، یک بخش ضروری از زندگی است؛ اما نه فقط به خاطر ضرورت آن در مبادله کالاها (یعنی خرید و فروش)، بلکه از آن جهت که نیروی کار در جامعه بورژوازی، خود، کالا محسوب می شود. در توسعه ترین کشورها ما هم شمار کمی از افراد را می توان یافت که یا برای "پول" کار نکنند و یا در ازای خدمات و کار دیگران "پول" پرداخت نکنند.

به همین جهت، جریان پول، آیینۀ تمام نمای خلق و ایجاد ارزش های مصرفی است و پول به عنوان خون در رگ های جامعه عمل می کند.

اما روابط پولی، نه فقط کار را تسهیل می کند، هم چنین مانع آن هم می شود. در جامعه بورژوازی، هیچ چیزی بدون پرداخت پول بابت آن انجام نمی پذیرد (حتی سازمان های اختیاری هم سهم بالایی از انرژی و توان خود را به افزایش پول و بودجه اختصاص می دهند).

محو سرمایه، بدون محو سلطۀ روابط پولی غیر قابل تصور است؛ چرا که به قول مارکس:

این پول نیست که کالاها را قابل سنجش می کند، بلکه عکس آن صحیح است. چون کلیۀ کالاها به مثابۀ ارزش عبارت از کار تجسم یافته انسانی، هستند و بالنتیجه به خودی خود قابل سنجشند، می توانند ارزش های خود را جمعاً در کالای معین و مخصوصی بسنجند و بدین طریق کالای مزبور را تبدیل به مقیاس مشترک ارزش خویش، یعنی پول، نمایند. پول به عنوان مقیاس ارزش، صورت ضروری تجلی زمان کار است که خود ارزش نهایی کالاهاست. (سرمایه، ج ۱، فصل ۳: پول یا گردش کالاها)

اما این امر مستلزم ابزارهای کاملاً نوین سازماندهی کار اجتماعی است.

پس می توان به طور دقیق تر گفت که سرمایه موهوم آن نسبتی از سرمایه است که نمی تواند به طور همزمان به ارزش های مصرفی موجود تبدیل گردد. در واقع سرمایه موهوم ابداعی است که مطلقاً برای رشد سرمایه واقعی ضروری می باشد و نشانه اطمینان در آینده است. اما با وجود این ضرورت، یک توهم پرهزینه است و دیر یا زود محو می شود.

مارکس البته قادر نشد تا پیش از درگذشت خود دیدگاه هایش راجع به اعتبار و سرمایه موهوم را به طور کامل تشریح نکند. آن چه او در این ارتباط نوشته است، از سوی انگلس در جلد سوم کاپیتال (به خصوص بخش ۵) معرفی شده است. به عنوان مثال:

« بخش اعظم این سرمایه پولی، ناگزیر همیشه تماماً موهوم، و به عبارتی در حکم حق مالکیت (title) نسبت به ارزش است. درست مانند پول کاغذی. تا جایی که پول، در گردش سرمایه عمل می کند، حقیقتاً برای لحظه ای سرمایه پولی را تشکیل می دهد [...] و تنها در شکل حق دعوا (claim) نسبت به سرمایه وجود دارد. با فرضی که صورت گرفت، اثبات شده شدن چندین حق دعوا، خود از اثبات واقعی، یعنی از تبدیل ارزش سرمایه کالایی و غیره به پول ناشی می شود؛ اما با این وجود، اثبات شده شدن چندین حق دعوا یا حق مالکیت، به معنای دقیق کلمه، با آن اثبات واقعی که خود از آن ناشی می شود، تفاوت دارد.»

« سرمایه استقراضی (Loan Capital) در ظاهر امر (Prima Facie) همواره به شکل پول و سپس به صورت حق ادعا نسبت به پول وجود دارد؛ زیرا پولی که سرمایه استقراضی در اصل در آن وجود دارد، اکنون به شکل پولی در دست قرض گیرنده قرار دارد. برای قرض دهنده اما این به حق ادعا، حق مالکیت نسبت به پول تبدیل شده است. بنابراین همان مقدار پول واقعی، بیانگر مقادیر متفاوتی از سرمایه پولی می باشد. [...] با رشد ثروت های مادی، طبقه صاحبان سرمایه پولی رشد می کند؛ از یک سو، تعداد و ثروت سرمایه داران بازنشسته، یعنی رانتخواران، افزایش می یابد؛ و از سوی دیگر، توسعه سیستم اعتبارات گسترده می شود و در نتیجه آن شمار بانکداران، قرض دهندگان پول، مرسسات مالی و اعتباری و نظار این ها رشد می کند. با توسعه سرمایه پولی

است، الزاماً باید فرع آن- یعنی بهره- را هم از محل سودی که خود به دست می آورد پرداخت کند.

با این حال، به موازات رشد اسپکولاتورها (سفته بازان)، بانکداران، دلانان، مؤسسات مالی و اعتباری و نظایر این ها- موردی که با رسیدن مجموع سرمایه یک کشور به سطوح کافی اجتناب ناپذیر می گردد- آن چه رخ می دهد اینست که به عنوان مثال بانک ها خود را در موقعیتی می بینند که قادرند تا بسیار بیشتر از آن چه در قالب سپرده در اختیار دارند، وام بدهند؛ بنابراین همان سرمایه مولد اولیه، اکنون باید ضامن و پاسخگوی نه فقط کارخانه دار بازنشسته مثال ما- که پس انداز خود را در قالب سپرده به بانک داده است- که چندین حق ادعای دیگر نسبت به سرمایه مذکور باشد.

اگر بانک یک میلیون واحد پول از کارخانه دار سابق ما به عنوان سپرده دریافت کند، ولی ۱۰ میلیون وام دهد، هر واحد از این ۱۰ میلیون، حق یکسانی نسبت به ارزش اولیه مذکور پیدا خواهد کرد. این گونه است که سرمایه موهوم پدیدار می شود.

به بیان دیگر، با توجه به مثال ابتدای مطلب، آن صد نفر کارگری که قادر بودند تا با یک سال زمان کار اضافی خود ارزش اولیه را ایجاد کنند، اکنون مشاهده می کنند که به ازای هر واحد از ارزش اولیه، ۱۰ واحد سرمایه سهم خود را طلب می کنند.

توانایی بانک به اعطای وام های تضمین نشده، به میزان "اطمینان" در بازارهای سرمایه بستگی دارد. در دوره های رونق اقتصادی، مجموع سرمایه موهوم به سرعت رشد می کند. سپس، وقتی دوره رکود فرامی رسد و کارگران دیگر قادر به برآوردن اشتهای سیری ناپذیر این سرمایه ها نیستند، بانک خود را تحت فشار می بیند و بالاجبار بازپرداخت وام های خود را طلب می کند. به دنبال ورشکستگی و تعطیلی کارخانجات و مؤسسات تولیدی، نُکول یا همان قصور در پرداخت بدهی ها (وام ها) رخ می دهد. قیمت های سهام سقوط می کند و خلاصه همه چیز از حالت "موهوم" به واقعیت بازمی گردد- این جاست که ارزش موهوم به آرامی ناپدید می گردد.

در دوره رکود، حتی کالاهای مفید هم به فروش نمی رسند؛ چرا که پول و اعتبار نایاب شده و کالاها به ظاهر بی ارزش شده اند.

خاتمه جنگ جهانی دوم، با نفوذ شوروی مقابله کند)، اروپا مورد بازسازی قرار گرفت و طبقه سرمایه دار ایالات متحده قادر شد تا بیش از پیش خود را با کار کارگرانی که درگیر بازسازی بودند، غنی سازد. اما سرمایه توانایی سازماندهی این بازسازی را بدون ایجاد حجم جدیدی از سرمایه موهوم، در قالب دلارهای غیر قابل تبدیل، نداشت. تا اواسط دهه ۱۹۶۰، این سرمایه موهوم سقوط خود را آغاز کرد و جهان به دوره ای بلند از بحران وارد گشت. با این حال امروزه حجم سرمایه موهوم در گردش در بازارهای پول، بازارهای سلف ارز و غیره، به مراتب بیشتر از گذشته است. ۹۸ درصد از ارزش معاملات پولی در جهان، اسپیکولاتیو است و تنها ۲ درصد از آن بیانگر ارزش های مصرفی واقعی می باشد.

در آمریکا نیز از بحران سال ۲۰۰۱ تا آغاز حادثترین بحران سرمایه داری در اواخر سال ۲۰۰۷، "بهبود اقتصادی" با تکیه بر همین سرمایه موهوم- از طریق ابداع شمار زیادی از "کلاه برداری" های مالی- رخ داد. اما نهایتاً، این توهم عظیم نیز به یکباره محو گردید و واقعیات پشت خود را آشکار ساخت.

تمامی دولت ها و بانک های اقتصادهای سرمایه داری (درست همان طور که در بحران کنونی مشاهده کرده ایم) با حرکت به سوی تنظیم "مقررات بیشتر" در بازارهای مالی تقلا می کنند تا خود را از بلایی که ماهیت و خصلت این گونه سرمایه است، به بهای از بین رفتن زندگی میلیون ها نفر در سراسر جهان، رها سازند. اما این بار یک تفاوت وجود دارد: توهم اصلاح سرمایه داری، در کلیت آن، تماماً پیش چشم طبقه کارگر کشورهای پیشرفته سرمایه داری محو گردیده و جهان این بار آستان تغییراتی اساسی شده است.

منابع و توضیحات:

(1)

<http://marxists.org/archive/marx/works/1894-c3/ch32.htm#r9>

* سرمایه استقرایی، پولی است که برای بلند مدت (معمولاً یکسال) به مؤسسه وام داده می شود و چنان چه مؤسسه منحل شود، پرداخت آن در اولویت قرار می گیرد؛ بهره چنین وام هایی به طور مرتب پرداخت می شود. معمولاً وام دهندگان، صاحب اوراق قرضه شرکت هستند.

موجود، مقدار کمی اوراق بهره دار، اوراق بهادار دولتی، سهام و غیره نیز، همان طور که ما پیشتر نشان داده ایم، رشد می نماید. هرچند، همزمان با افزایش تقاضا برای سرمایه پولی موجود نیز، دلالتان بورس که با این اوراق سفته بازی می نمایند، نقشی مهم در بازار پول پیدا می کنند. اگر تمامی خرید و فروش های این اوراق بیانگر سرمایه گذاری سرمایه بود، در آن صورت صحیح بود که بگوییم آن ها هیچ تأثیری بر تقاضا برای سرمایه استقرایی نخواهند داشت؛ چرا که وقتی شخص الف، ورقه خود را می فروشد، دقیقاً به همان میزان که شخص ب برای آن ورقه می پردازد، پول دریافت خواهد کرد. اما حتی اگر خود این ورقه وجود داشته باشد- و نه سرمایه ای که در اصل بیانگر آن است [...]، همواره فقط به همان اندازه (Pro Tanto) تقاضایی جدید برای چنان سرمایه پولی ای ایجاد می کند.»⁽¹⁾

سرمایه داری در طول تاریخ خود سیکل های تجاری را تجربه کرده است. یعنی هر چند ده سال، مجموع سرمایه موهوم به هنگام رونق تجارت رشد می کند، و سپس وقتی ظرفیت کارگران برای تحمل انگل های وابسته به آن به سر می رسد، سیر نزولی سرعت می گیرد، سرمایه موهوم محو می گردد و سیکل از نو آغاز می شود.

ابعاد این قبیل بحران ها به طور مداوم تا زمان سقوط وال استریت (۱۹۲۹) و بحران بزرگ دهه ۱۹۳۰ رشد کرد. بحران بزرگ و متعاقباً جنگ، تمامی این توده انباشته سرمایه را پاک کرد تا سیکل جدید بازسازی بتواند دوباره در سال ۱۹۴۵ آغاز شود. "معاهده جدید" (New Deal) در آمریکا، سیاست های اقتصادی کینزی و به خصوص مقررات پولی بین المللی مصوب کنفرانس برتون وودز (ژوئیه ۱۹۴۴)، شرایط را برای یک دوره استثنایی رشد پس از جنگ فراهم نمود.

مکانیسم خاصی که برای ایجاد یک حجم بی سابقه از ارزش موهوم در این دوره ضرورت داشت، نقشی بود که به دلار واگذار گردید: یعنی دلار به عنوان واسطه جهانی مبادله به جای طلا.

با بکارگیری "طرح مارشال" (یا "برنامه بازسازی اروپا" که طی آن آمریکا تلاش داشت تا با ارائه کمک مالی به منظور بازسازی اقتصادهای اروپایی پس از

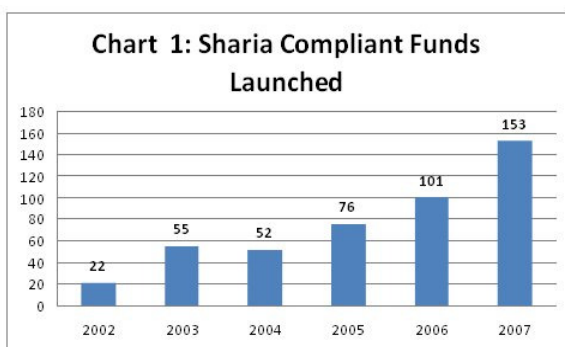
ابرها بر فراز بانکداری اسلامی (بخش اول)

چاندراسکار و جایاتی قوش

ترجمه: رامین کیانی

زمانی که شرکت سرمایه گذاری "جهان دبی" (Dubai World) تصمیم گرفت تا پرداخت بدهی ۲۶ میلیارد دلاری خود را به تعویق بیندازد، در میان بدهی های مشمول پرداخت، بازپرداخت مبلغ ۴.۰۵ میلیارد دلار بابت ۳.۵۲ میلیارد دلار صکوک یا اوراق قرضه اسلامی، به چشم می خورد. حضور این ابزار که طی دوران اخیر شهرتی به دست آورده، پرسش هایی را پیرامون اعتبار حوزه سریعاً رو به گسترش بانکداری تجاری و سرمایه گذاری اسلامی به وجود آورده است. ویژگی ممتاز این بخش از مالیه، شکل گیری دارایی هایبست که به لحاظ ساختار، با قوانین اسلامی یا همان شریعت مطابقت و همخوانی دارد. شریعت اسلام، رباخواری یا کسب بهره (ربا) بابت پول قرض داده شده به دیگران را منع می کند. بنابراین مسأله بر سر یافتن راه های جایگزینی است که بتواند مابه التفاوت هزینه منابع مالی و بازگشت آن را به گونه ای تضمین کند که هزینه های واسطه گری جبران و در این بین، سودی عاید شود. یک راه مشخص برای انجام این کار آنست که تأمین کننده منابع مالی، دارایی یک قرض گیرنده بالقوه را تملیک کند و سپس آن را به او "اجاره" دهد. طی مواعد پرداخت اجاره، اجاره کننده مبلغی معادل اصل سرمایه بکار گرفته شده به همراه فرع یا بهره آن، به اجاره دهنده پرداخت خواهد کرد. در پایان موعد معین، دارایی به اجاره کننده منتقل می گردد. امکان دیگر اینست که قرض دهنده یک دارایی را با اقساطی که خود مشخص می کند، بفروشد و سپس بلافاصله آن را بهایی کم تر بازخرد کند. یعنی خریدار دارایی را از یک مؤسسه مالی به قیمتی بالاتر از قیمت بازار به صورت نسبه خریداری می کند و سپس آن را به قیمتی پایین تر به بانک می فروشد تا وجوه مالی خود را افزایش دهد. انتقال مالکیت دارایی در هر دو معامله، ظاهراً برای آنست که نشان دهد این تمهیدات به قرض دادن پول برای دریافت بهره منجر نمی شود. ساختار اوراق قرضه اسلامی یا صکوک به موازات همین خطوط تنظیم شده است. برخلاف اوراق قرضه عادی که در واقع وعده بازپرداخت یک وام هستند، صکوک بخشی از مالکیت بر یک دارایی یا فعالیت اقتصادی را منتقل می کند. این نوع معامله طبیعتاً شامل

یک دارایی واقعی می شود که تأمین منابع مالی را تضمین می کند و بنابراین مطمئن تر- حتی اگر نه کاملاً مطمئن- به نظر می آید. در حقیقت وقتی بحران سال ۲۰۰۸ رخ داد و جهان با کمبود اعتبار رو به رو گشت، به نظر می رسید که بخش کوچک مالیه اسلامی توانسته است تا با اتکا به عملکردهای متفاوت خود طوفان را پشت سر بگذارد. با این وجود اما تعویق بازپرداخت بدهی های "جهان دبی" این قضاوت را زیر سؤال برده است.



چنین روش هایی برای کسب پول بدون آن که رسماً "بهره" ای گرفته شود، در حکم دور زدن شریعت است و نه رعایت آن. به یمن وجود طیف وسیعی از تقاسیر مختلف قوانین شریعت- طیفی که یک کشور اسلامی لیبرال تر مانند مالزی تا یک کشور ارتودوکس تر مانند عربستان سعودی را دربر می گیرد- این کار آسان تر شده است؛ تفاوتی که با وجود حضور نهادهای صنعتی نظیر "هیئت خدمات مالی اسلامی"، که انتظار می رود تکامل پیدا کند و استانداردهایی را برای این محصولات تعیین نماید، رفع نگریده است. با این وجود، تعیین محصولات به عنوان محصولات "همخوان با شریعت" پروسه ایست که به وسیله یک گروه ممتاز، متشکل از محققین آشنا با قوانین اسلام برای بررسی دقیق ابزارهای ایجاد شده به عنوان بخشی از حوزه نوپای مالیه اسلامی، اعتبار پیدا می کند. دارایی هایی که از سوی این گروه نخبه اعلام می شود، بعداً می تواند به وسیله سرمایه گذاران خواهان سرمایه گذاری های مطابق با شریعت، خریداری گردد. مالیه اسلامی، تاریخی طولانی دارد، ولی جوانه های آن در دهه ۱۹۷۰ سبز شد؛ یعنی زمانی که شوک نفتی درآمدهای اضافی حکومت ها و شرکت های واقع در منطقه آسیای غربی- منطقه ای مملو از دولت ها و سرمایه گذارانی با تمایلات مذهبی- را افزایش داد. به علاوه، نهادهای مالی جهانی نیز با درک این موضوع که سرمایه

طرح هدفمندسازی یارانه ها: یک سال بعد



کیومرث عادل

در آستانه یک سالگی اجرای طرح هدفمندسازی یارانه ها، همه پیش بینی ها از نتایج فاجعه بار این نسخه به تمامی محقق شده، و چنان آشکار و غیرقابل انکار است که دیگر نیازی به بیان آن نیست. این بار جناب جمشید پژویان، اقتصاددان راست و معرکه گیری که به عنوان تئوریسین دست چندم این طرح در ایران شناخته شده است، طی مصاحبه ای هشدار می دهد که در صورت تداوم روند غلط فعلی، شکست هدفمندسازی قطعی خواهد بود^(۱). این "روند غلط فعلی" همیشه یک راه گریز بسیار عالی برای آقایان بوده است تا بی شرمانه از زیر بار پذیرش مسئولیت عواقب طرح های "کارشناسی شده" خود فرار کنند. به یاد داریم که او سابقاً "تحلیل های موجود در خصوص تورم ناشی از اجرای پرداخت نقدی یارانه را حاصل بی اطلاعی برخی در تحلیل های اقصادی" می دانست و کل موضوع را تا این حد سطحی و مکانیکی می دید که گفته بود "در حال حاضر، دولت یارانه را به صورت جنسی می دهد و قصد دارد با حذف آن، پرداختش را نقدی کند؛ پس نباید تأثیری در اقتصاد بگذارد" (ایلنا، ۱۴ مرداد ۸۷).

البته این رویکرد سطحی و در عین حال محافظه کارانه در مورد مابقی اقتصاددان لیبرال و اصلاح طلبان "منتقد" حکومت و رهبران "سبز" صدق می کند. در واقع هیچ یک از آن ها کوچک ترین مخالفتی با ماهیت این طرح نداشتند و ظاهراً مشکل فقط "متصدی" اجرای آن بود. در حقیقت اگر رژیم در انتخابات نمایشی سال ۸۸، مهندس یا شیخ سبز را برنده اعلام

گذاران منطقه مذکور ترجیح می دهند در این گونه اوراق قرضه مجاز از لحاظ مذهب سرمایه گذاری کنند، تصمیم گرفتند تا وارد این عرصه شوند. در دوره هایی که اعتبار در بازارهای نرمال هم به وفور یافت می شد، حتی خریداران محتاط هم ورود به بازارهای مالی اسلامی را برای افزایش منابع مالی خود انتخاب می کردند. در یک چنین فرآیندی بود که مالیه اسلامی در مالیه امروزی ادغام شد. طبق پیمایش سال ۲۰۹ نشریه "بانکدار" (The Banker) از ۵۰۰ نهاد مالی اسلامی برتر جهان، "حجم دارایی های همخوان با شریعت متعلق به این ۵۰۰ نهاد مالی برتر، با نرخ بسیار مطلوب ۲۸.۶ رشد کرد و از ۸۲۲ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۸ به ۶۳۹ میلیارد دلار رسید. در دوره ای که رشد ۱۰۰۰ بانک برتر جهان از ۲۱.۶ درصد در سال گذشته به ۶.۸ درصد سقوط کرد، نهادهای اسلامی قادر بودند تا رشد مرکب سالانه ۲۸ درصد را که طی سه سال گذشته کسب شده بود، حفظ کنند. آن چه زمینه این رشد را مهیا ساخت، توزیع خاص مازاد دارایی های جهان و ارزیابی امنیت نسبی ابزارهای ایجاد شده از سوی مالیه اسلامی بود. البته این بخش همچنان یک قسمت کوچک از مالیه کنونی را تشکیل می دهد و هنوز اساساً به کشورهای مسلمان محدود می باشد. ایران، عربستان سعودی و مالزی، از نظر دارایی های بانکی همخوان با شریعت، سه کشور برجسته هستند و بحرین، کویت و مالزی نیز از نظر نهادهای مالی اسلامی شاخص می باشند. اما رشد سریع این بخش، هم به لحاظ تعهدات مالی و هم استقراض، شاهد ورود بازیکنان غیرمعمول بوده است. اکثر بانک ها و مؤسسات مالی غیربانکی دارای بخش های بانکداری اسلامی هستند. این بازیکنان از جهان مالیه سنتی، با مسلح شدن به توانایی ایجاد دارایی های مشتقه غیرمتداول (و ریسک پذیر) و سپس کاربرد آن برای ایجاد ابزارهای مالی همخوان با شریعت، وارد میدان شدند. دست آخر، با وجود آن که آسیای غربی هنوز مرکز بانکداری اسلامی باقی مانده است، سرمایه گذاران و استقراض کنندگان آن منطقه به طور فزاینده ای به شهر لندن رو می آورند تا از توانایی آن برای توسعه محصولات [مالی] غیرشفاف بهره برداری کنند. حتی ایالات متحده هم اکنون مزبان شمار زیادی از مؤسسات درگیر در فعالیت های مرتبط با مالیه اسلامی است.

http://www.macrosan.com/fet/dec09/print/prn_t261207Islamic_Banking.htm

به تنها بدیل حقیقی تبدیل شود؛ و این خطر بیست که رژیم جمهوری اسلامی آن را به خوبی درک می کند و دقیقاً به همین خاطر است که طی چند سال گذشته روند پرونده سازی علیه فعالین کارگری و چپ و مبارزه ایدئولوژیک با مارکسیسم را دوچندان کرده است. اما آیا واقعاً هیچ یک از سازمان ها و تشکیلات چپ جدی و درگیر در عرصه مبارزه روزمره، توان واقعی و عملی (و نه در سطح دنیای مجازی) را برای سازماندهی مبارزات، ولو در مقیاس کوچک، دارد؟ آیا آن ها از اعتبار کافی در میان توده های کارگر یا جوانان دانشجو برخوردار هستند؟ پاسخ محققاً منفی است. هیچ یک از تشکلات کارگری و چپ موجود چنین توانی را ندارد و نمی تواند ادعای آن را داشته باشد. برای تحقق چنین امری و به ویژه در این شرایط حاد سیاسی-اجتماعی-اقتصادی، بیش از پیش نیاز به تدارک و سازماندهی از سوی نیروهای چپ و مارکسیست های انقلابی در ایران احساس می شود.

در شرایط جاری، یک سازمان چپ یا کارگری از یک سو باید برای مقابله با تهاجمات گسترده رژیم، وزن و اهمیت فعالیت مخفی خود را افزایش دهد و تداوم فعالیت را منوط به رعایت اکید مسائل امنیتی نماید. اما از سوی دیگر، باید برای حفظ و بقا و همچنین رشد خود، در میان مخاطبین موجود یا بالقوه تأثیر بگذارد و در ارتباط نزدیک با آنان قرار بگیرد. یعنی ضمن مخفی نگاه داشتن سازماندهی درونی، فعالیت ها و هسته های خود، تلاش کند تا پیام خود را منطبق با شرایط و اوضاع جامعه به مخاطبین خود برساند (به خصوص آن هم در وضعیت کنونی که مشکلات اقتصادی و سیاسی و مسأله حمله نظامی احتمالی، جامعه را نگران و متعاقباً مشتاق شنیدن چنین بحث هایی کرده است).

در عین حال، این رشد و تأثیرگذاری جنبش چپ، در کلیت آن، نیازمند فائق آمدن بر انشقاق و افتراق درونی و کنار گذاشتن بحث های کلیشه ای و درگیری های عموماً بی پایه مربوط به احزاب "خارج کشوری" است. این موضوعیست که می تواند از طریق اتحاد عمل رفع شود. یعنی پروسه ای که در آن حول یک سری از اهداف مشترک، از سوی گروه های مختلف چپ (بدون وجود امتیاز یا برتری از سوی هیچ یک از آن ها و حفظ استقلال سیاسی و تشکیلاتی آنان) توافقاتی به عمل می آید و در پروسه انجام فعالیت است که چهره

می کرد، احتمالاً دیگر کوچکترین اعتراضی از آن ها در مورد این طرح نمی شنیدیم.

ضمناً مضحک آن جاست که این طرح های نئولیبرالی از سوی دولتی انجام می شود که به طور مستمر خود را "ضد سرمایه داری" و "حامی محرومین" جا می زند، با این حال هستند گروه های به اصطلاح "چپی" که در خارج کشور و با استناد به اقدامات دولت در زمینه توزیع سهام عدالت و سردادن شعارهای آتشین و آنچنانی ضد سرمایه داری، اجرای تمامی این طرح ها را به فراموشی می سپارند و بدتر از آن، در درون رژیم ایران یک ویژگی "ضد امپریالیستی" کشف می فرمایند!

متأسفانه در طول یک سال گذشته، دولت توانست تا به روال همیشه، با استفاده از ابزار سرکوب، هرگونه مقاومتی در مقابل فشارهای اقتصادی-سیاسی ناشی از اجرای طرح را درهم بشکند و در این بین هم از ضعف نیروها و فعالین چپ داخل کشور و هم از بلاهت سازمان های به اصطلاح "چپ" خارج کشور (مشابه آن چه در بالا به آن اشاره شد) استفاده کند. در این میان نیز رسانه های امپریالیستی، مانند بی بی سی و صدای آمریکا، با تمام توان خود و از طریق منحرف کردن ذهن مخاطبین از بحران عمیق سرمایه داری جهانی و موج رسوایی های اخلاقی و سیاسی سردمداران کشورهای "دموکراتیک" اروپایی به سوی مسائل دیگر، همچنان یک اقتصاد بازار آزاد و یک حکومت "دموکراسی" شبه غربی را به عنوان بدیل شرایط کنونی پیش روی مردم قرار می دهند و آن را تبلیغ می کنند.

در چنین شرایطی، با کمال تأسف، نیروی چپ داخل نتوانست اقدام مؤثری- به خصوص در سطح سازماندهی برای مقابله با چنین طرح هایی و نه صرفاً افشای آن- انجام دهد. وضعیت سیاسی جریان چپ ایران، در واقع مشابه وضعیت چپ جهان است و از همان بحرانی رنج می برد که سایر فعالین چپ در دنیا به آن مبتلا هستند. چپ ایران، جنبشی است که پس از سرکوب سیستماتیک و خونین دو دهه گذشته، و به خصوص با مشاهده بن بست سیاسی اصلاح طلبان، مجدداً قدم علم کرده و با وجود ضعف هایی همچون انشقاق، همچنان وجود خود را حفظ کرده است. این جنبش تلاش دارد تا قهراً در واکنش به شرایط موجود،

ضرورت اتحاد عمل کارگری

علیرضا بیانی، بیست و یک دی ماه ۹۰

اتحاد عمل کارگری، تاکتیکی است که در شرایطی نظیر شرایط جنبش کارگری در ایران قابل اجراست. جنبش کارگری در ایران، یک دوره ۳۲ ساله سرکوب سیستماتیک را پشت سر گذاشته است؛ هرچند این سرکوب ها هرگز نتوانست جنبش کارگری را متوقف کند، و ضمناً مبارزات کارگری در ایران گاهی حتی از مبارزات کارگران در کشورهای پیشرفته صنعتی نیز بیشتر بوده است. شاید در یک کشور سرمایه داری پیشرفته نتوان این مقدار اعتصاب کارخانه و بستن جاده و نظایر آن را که در ایران وجود دارد، مشاهده کرد. اما آن چه که در کشورهای پیشرفته صنعتی می توان و در ایران نمی توان دید، مبارزات متشکل کارگران است؛ در واقع خصلت مبارزات کارگران در ایران، پراکنده بودن آن است. بنابراین کمترین نتیجه سرکوب سیستماتیک، با هدف پراکندگی و عدم تشکل یابی در بین کارگران در ایران است. به عبارت دیگر، در ایران هرچند سرکوب ها نتوانست مبارزات روزمره کارگران را متوقف کند، اما نتوانست پراکندگی و افتراق در بین کارگران را تثبیت نماید.

طبقه کارگر ایران از لحاظ تشکل یابی، در قیاس با طبقه کارگر کشورهای پیشرفته صنعتی، دوران جنینی رشد خود را طی می کند. اما پتانسیل مبارزاتی کارگران در ایران به قدری بالا است که اصلاً بعید نیست طبقه کارگر قبل از آن که به کمترین تشکل های مستقل خود دست یابد، بتواند در یک شرایط انقلابی شوره های کارگری را در سطح کل جامعه مستقر کند. این اتفاق قبلاً هم به نوعی در ایران رخ داده است. کارگران تا قبل از سال ۱۳۵۷ بدون تجربه قابل توجهی از مبارزه متشکل، توانستند یک انقلاب را سازمان داده و شوره های خود را، هرچند برای مدت کوتاهی در سراسر کارخانجات و محلات مستقر کنند.

رابطه سرکوب سیستماتیک و عدم تشکل یابی یک رابطه تصادفی نیست. نقش سرکوب، در از بین بردن اعتماد به نفس توده های کارگر است. فقر و بیکاری و گرسنگی و مواردی نظیر این، اعتماد به نفس را به کلی نابود می کند. کارگرانی که اعتماد به نفس نداشته باشند، نمی توانند مبارزات به هم پیوسته و با تداوم منطقی داشته باشند و این خود باعث خواهد شد که

حقیقی برخی از گروه ها افشا می شود و آن ها را به تدریج به حاشیه می فرستد.

البته آن چه گفته شد در سطح تشکل ها یا احزاب نقداً موجود یا در شرف شکل گیری رخ می دهد. در این بین، عموماً جوانانی نیز هستند که در واکنش به مسائل موجود، به سمت مارکسیسم گرایش پیدا کرده اند. آن ها نیز به اجبار باید از پیله فعالیت های انفرادی درآیند. البته حرکت کردن به سوی فعالیت جمعی و عملی، الزاماً به معنای انتخاب یک گروه سیاسی از میان گروه های موجود و پیوستن به آن نیست؛ بلکه به آن معناست که فعالیت های خود را (چه در سطح مسائل نظری و چه در فعالیت های عملی) به طور متشکل، سازماندهی شده و با برنامه ریزی انجام دهند.

به هر روی، اوضاع کنونی جامعه تا حد بسیار زیادی ملتهب است، و نگرانی رژیم- به خصوص در آستانه انتخابات مجلس- تا به آن حد است که با مطرح شدن چند فراخوان اینترنتی بابت اعتراضات روز ۲۵ بهمن، تمامی خیابان ها و میدانی اصلی شهر از نیروهای ضد شورش و لباس شخصی های اطلاعات پرمی شود.

در چنین شرایطی، حرکت به سوی تشکل و سازماندهی درونی نیروهای چپ و کارگری، و تلاش برای رفع انشفاق داخلی به شدت ضروری می شود؛ دوره کنونی، مقطع حساسی است که اگر چپ خود را سازمان ندهد، امکان و فرصت تاریخی تأثیرگذاری خود در آینده نزدیک را تقریباً به طور کامل از دست خواهد داد.

(1)

<http://www.khabaronline.ir/detail/187372/>



در نتیجه تشکیلاتی مناسب برای تأمین هدف خویش خواهند بود؛ و چون هدف سرکوب بلاانقطاع بورژوازی حاکم، دور کردن کارگران از مبارزات متشکل است، بنابراین این بخش از کارگران هم دست کم تاکنون نتوانسته اند تشکلی را بنا نهند که قادر باشد در مبارزات کارگران مابه ازایی داشته باشد. از سوی دیگر، روشنفکرانی وارد مبارزه کارگری می شوند که دریافته اند پایه هر تغییر بنیادین در جامعه، جنبش کارگری است. آن ها به تعلقات و امتیازات احتمالی که می تواند در انتظارشان باشد، پشت کرده و مبارزات خود را از سطح روشنفکری علی العموم به سطح روشنفکر انقلابی و مرتبط با جنبش انقلابی طبقه کارگر ارتقا می دهند. آن ها صف روشنفکران کارگر را تشکیل می دهند که در پیوند با کارگران روشنفکر و سایر پیشروان کارگری، مقدمات اولیه رهبری مبارزات کارگری را پی ریزی می کنند.

اتحاد عمل کارگری چیست؟

اتحاد عمل کارگری عبارت است از اتحادی بین پیشروان کارگری، حول یک سلسله فعالیت ها و مطالبات ضد سرمایه داری که بر سر آن ها توافق وجود دارد. به این معنی که یک یا تعدادی مطالبه و فعالیت مشترک کارگری، نقطه عمل مشترک پیشروان کارگری را فراهم می کند؛ مطالبات یا فعالیت هایی که هر کدام به تنهایی قادر به پیگیری آن ها نیستند. مثلاً برگزاری مراسم اول ماه مه، تجمعات کارگری؛ یا مبارزه مشترک حول مطالبه قرارداد های دسته جمعی، الغای قراردادهای موقت و جایگزینی قراردادهای دائمی، افزایش دستمزد متناسب با رشد تورم، حق اعتصابات کارگری، کنترل کارگری، فعالیت برای آزادی کارگران زندانی، مبارزه برای دریافت حقوق معوقه و غیره.

اتحاد عمل کارگری، اتحادی بین کارگران پیشرو با هر گرایشی که به آن تعلق دارند، حول مطالبات و موضوعات فعالیت مشترک است. مثلاً برگزاری مراسم اول ماه مه، مورد توافق همه گرایشات موجود در جنبش کارگری می باشد. انواع گرایشات رادیکال و غیر رادیکال، چپ یا راست، آنارشویستی، فرمیستی و ضد سرمایه داری و غیره، تمایل به برگزاری مراسم اول ماه مه دارند؛ اما هر کدام به تنهایی یا قادر به اجرای آن نیستند و یا اگر چنین کنند تأثیر لازم را

توازن قوا دائماً به نفع بورژوازی و حکومت آن باقی بماند.

در شرایطی که توازن قوا به نفع کارگران نباشد، ابتکارات مبارزات کارگری شدیداً کاهش پیدا می کند و مبارزات به طور کلی جنبه غریزی، یعنی غریزه واکنش به ستم، پیدا خواهد کرد و سرکوب قادر به جلوگیری از پیشرفت آن خواهد بود. در نتیجه دست یابی به تشکل مستقل کارگری با اندازه نان شب کارگران دارای اهمیت است. اما اگر معدده خالی، به طور اتوماتیک هشدار های لازم برای نیاز به نان و غذا را صادر کند، نیاز به تشکل یابی را باید نوعی آگاهی ذهنی تحریک کند. کارگری که غرق مشکلات روزمره خود می شود، فقط تا زمانی به سراغ ذهن خود و خلق ابتکاراتی می رود که بتواند به این وسیله نان همان شب را تأمین کند. اما همواره در تاریخ جنبش کارگری عناصری به نام کارگر پیشرو وجود داشته است که بعضی از وظایف اخص این جنبش را بر عهده گرفته و می گیرد.

پیشروان کارگری چه کسانی هستند؟

پیشروان کارگری عبارت از آن عده از کارگرانی هستند که در مبارزات روزمره، خود را به صفوف جلو می کشانند. در اعتراضات و اعتصابات اولین کسانی هستند که خود را نمایان می کنند و ریسک بیشتری نسبت به سایر کارگران بر می دارند. این ها پیشروان طبیعی کارگران هستند و دائماً در هر مبارزه ای خود را نمایان می کنند. اغلب اولین ضربه ها در تقابل با مبارزات کارگری، متوجه این افراد می شود. بخشی از پیشروان کارگری با ورود خود در اولین مبارزه، درس های ابتدایی مبارزه را دریافت کرده و نقش پیشروی خود را برای مدت بیشتر و یا طولانی حفظ می کنند، بخش دیگری از آن ها علیرغم شجاعت و شور اولیه در مبارزه روزمره، به زودی و با اولین ضربات از سوی دشمن طبقاتی خود مأیوس شده و عقب نشینی می کند. آن بخش از پیشروان کارگری که به حداقل آگاهی دسترسی پیدا می کنند، مبارزه بادوام و طولانی تری را طی خواهند کرد. پیشروان کارگری که به آگاهی طبقاتی مورد نیاز در مبارزات خود می رسند، به کارگران روشنفکری تبدیل می شوند که می توانند این آگاهی را به مخاطبین خود در بین بدنه طبقه کارگر منتقل کنند، اما برای این کار نیز نیازمند کاری نقشه مند و با هدف و با اتکا به برنامه از قبل تعریف شده و

گفتیم که بخش مهمی از هدف سرکوب سیستماتیک، از بین بردن اعتماد به نفس در میان طبقه کارگر است و این هدف تا کنون عمدتاً از طریق سرکوب و مقابله با تشکل یابی طبقه کارگر تأمین شده است. کارگرانی که بدون تشکل مبارزه می کنند، یا نتایج مورد نظر خود را به دست نمی آورند و یا نتایج به دست آمده فقط برای مدت کوتاهی است و به سادگی از دست می رود. در نتیجه نیاز ما قبل از تشکل یابی طبقه کارگر، بازگشت اعتماد به نفس به این طبقه است. این جاست که وظیفه تاریخی پیشروان کارگری عمده می شود. کارگران پیشرو با اتخاذ تاکتیک اتحاد عمل کارگری- حتی اگر تنها برای یک اقدام کارگری باشد که قصد دارد توجه توده های کارگر را جلب کند و جنبش آنان را حتی یک گام به پیش برد- می توانند عاملی برای بازگشت اعتماد به نفس به درون طبقه کارگر، حتی مقدار اندکی، باشند. اقدام فوری بعدی کارگران دارای اعتماد به نفس، احیای تشکلات مستقل کارگری خواهد بود و این خود موجب پیشبرد مبارزات منسجم و مترکمی می شود که آن ها را به رسیدن در اهداف تعریف شده خود یاری می کند. این امر نیز می تواند به افزایش اعتماد به نفس کارگری کمک کرده و موجب خیزش های پیاپی کارگری شود. در این شرایط توازن قوا به نفع کارگران چرخش خواهد کرد و به این ترتیب آن ها قادر می شوند از توده پراکنده به کارگرانی متحد، و به طور اخص در مسیر تبدیل شدن به یک طبقه قرار بگیرند. در این جا است که طبقه کارگر می تواند دارای هژمونی مورد نیاز مبارزه ضد سرمایه داری شود و آلترناتیو خود در مقابل سرمایه داری را به کل جامعه ارائه دهد. در اینجا بحث بر سر این نیست که ضرورتاً همه این موارد از اتحاد عمل پیشروان کارگری حاصل خواهد شد، بلکه موضوع چنین چشم اندازی است که در غیاب تشکلات مستقل کارگری و به خصوص حزب انقلابی طبقه کارگر، ضرورت یک نقطه آغاز را توضیح می دهد. تاکتیک اتحاد عمل می تواند نقطه ای برای آغاز این فرایند باشد، اما ادامه و پایان آن قطعاً به وسیله خود تشکلات کارگری و اتحاد بین آن ها در مبارزه ضد سرمایه داری است.

ضرورت تاکتیک اتحاد عمل کارگری، همان طور که گفته شد در غیاب تشکلات مستقل کارگری است، هرچند اتحاد عمل خود نمی تواند جایگزین این تشکلات شود. به عبارت دیگر، اتحاد عمل کارگری و یا هر محفل و کمیته ای که به وسیله عده ای از کارگران

نخواهند گذاشت. اتحاد عمل کارگری می تواند تاکتیکی برای انجام این اقدامات کارگری باشد.

اتحاد عمل کارگری، یک تشکیلات کارگری نیست؛ حتی اگر فرض کنیم به آن تبدیل شود، اما از آن جا شروع نمی شود. اتحاد عمل کارگری ائتلاف بین احزاب هم نیست و اصلاً به این دلیل ضروری می شود که احزاب کارگری در پراتیک روزمره غایب هستند؛ اساساً ائتلاف احزاب برای تشکیل یک دولت است و نه فعالیت مشترک حول مطالبات مشترک.

اتحاد عمل کارگری، جبهه واحد کارگری هم نیست؛ تاکتیک جبهه واحد کارگری مورد نظر کمینترن در دوره کنگره اول تا چهارم آن، جبهه ای است متشکل از احزاب و اتحادیه های کارگری که دارای پایه های وسیع کارگری می باشند و یک حزب انقلابی که به میزان سایر احزاب و نهادهای آن جبهه، پایه کارگری ندارد. حزب انقلابی به همین دلیل وارد چنین جبهه ای می شود تا ضمن تأمین هدف اولیه (مثلاً مبارزه با دیکتاتوری یا فاشیسم) بتواند بر پایه های کارگری سایر اعضای این جبهه تأثیرات انقلابی گذاشته و آن ها را به برنامه انقلابی دعوت کند. در نتیجه جبهه واحد کارگری محصول موجودیت اتحادیه ها و احزابی است که نقداً در جنبش حضور داشته و خوب یا بد، توانسته باشند توده های وسیعی از کارگران را در بدنه خود جذب کنند؛ اما اتحاد عمل کارگری، فقط اتحادی است برای یک سری اقدامات کارگری مشترک بین کارگران پیشرویی که مبارزات آن ها به تنهایی و با احیاناً محفل یا تشکلی که به آن تعلق دارند، پیشرفتی نداشته و یا اصلاً آغاز نمی شود.

ضرورت اتحاد عمل کارگری

بالتر این مفهوم بیان شد که در غیاب تشکل مستقل کارگران برای سازمان دادن به مبارزات روزمره خود، اتحادی بین پیشروان کارگری است که نقداً به سطحی از آگاهی، دست کم آگاهی از ضرورت مبارزه متشکل، رسیده باشند و در عین حال تشکلی وجود نداشته باشد که این مبارزات را در آن جا ادامه دهند. اما ضرورت اساسی، امر جایگزینی اتحاد عمل کارگران پیشرو با تشکل مستقل توده های کارگر نیست، بلکه این تاکتیک در غیاب تشکلات مورد نیاز طبقه کارگر اتخاذ می شود تا بتواند سلسله مبارزاتی را سازمان دهد که نتیجه آن بازگشت اعتماد به نفس به طبقه کارگر باشد.

احیای کوچکترین تشکلی را نمی دهد. در نتیجه سرکوب و استبداد اگر چه مانع احیای تشکل های مستقل کارگری از سوی توده های کارگر است، اما همزمان سبب اتخاذ تاکتیک ها و ابتکاراتی به وسیله پیشروی کارگری نیز می شود. پیشروان کارگری که در شرایط سرکوب با سازماندهی مخفی مبارزه آشنایی پیدا می کنند، ولی فعالیت آن ها در یک تشکیلات معین و منسجم قرار ندارد، از تاکتیک اتحاد عمل استفاده می نمایند تا بتوانند فعالیت های پراکنده حول محورهای مبارزه مشترک را متحدانه انجام دهند. در نتیجه مهمترین موانع اتحاد عمل مربوط به دوره پس از ایجاد اتحاد عمل است. واقعیت تلخ و انکارناپذیر، وجود افتراق عمیق در بین فعالین و پیشروان کارگری است. این خود نتیجه مستقیم دیکتاتوری و سرکوب مداوم است. در شرایط سرکوب که امکان تبادل نظر کاهش پیدا می کند، برخی گرایشات منطبق با منافع طبقاتی خود تصور می کنند که بهترین و درست ترین ایده ها و نظرات تنها نزد خود آن هاست. اما بن بست از جایی آغاز می شود که گرایشاتی، مایل به قرار دادن نظرات خود در یک پروسه نقد و بررسی نباشند. به این معنی که گرایش فکر کند بهترین نظرات متعلق به او است، اما مایل نباشد این نظرات را در جمعی وسیع تر و با حضور سایر گرایشات محک زند و صحت یا سقم آن را تعیین کند. چنین گرایشاتی، فراری ترین گرایشات از اتحاد عمل کارگری می باشند؛ اما فشار مبارزه طبقاتی به آن ها تحمیل می کند که برای دوری از انزوا و جهت دخالت گری، بالأخره وارد یک اتحاد عمل رسمی یا حتی غیر رسمی و اعلام نشده شوند. اغلب این گرایشات اتحاد عمل کارگری را به شرطی می پذیرند که خود در مرکز آن قرار بگیرند. مهمترین خصالت این گرایشات، خصالت بوروکراتیک و بی نهایت غریبه نسبت به دموکراسی کارگری است. در اغلب کشورهای جهان، بوروکراسی کارگری در سطح رهبری اتحادیه ها و سندیکاها یکه تازی می کنند و حاکمیت مطلق دارند. کارگرانی که به نمایندگی از سوی بخش های مختلف کارگری عهده دار انجام وظایف تشکیلات اتحادیه ها و سندیکا ها می شوند و به این ترتیب از محل تولید دور می گردند و هزینه معاش خود را از قبل مزد سایر کارگرانی که آنان را نماینده خود کرده اند، تأمین می کنند. دیری نخواهد گذشت که شرایط کار اداری نسبت به کار طاقت فرسا در کارخانه و محل تولید و دسترسی به یکسری امتیازات ویژه،

پیشرو ساخته می شود، تشکیلات کارگری نبوده و ضمناً نمی تواند وظیفه خود را به دست تشکلی به عنوان جایگزین خود، بسپارد. هیچ اتحاد عمل یا محفل و کمیته ای ساخته نشده است که بتواند خود را جایگزین تشکل مستقل کارگران کند؛ این فرمالیسم محض است که کمیته ای متشکل از عده ای کارگر پیشرو، و یا حتی اتحاد عملی وسیع تر مابین تعدادی از همین کمیته ها و فعالین کارگری تشکیل شود و پس از دوره ای، همراه یا بدون مابه ازایی در میان طبقه کارگر، اتوماتیک به یک تشکل کارگری، دگردیسی پیدا کند. این یک فرایند مکانیکی و قیم مآبانه بود که عده ای از پیشروان کارگری چیزی به نام محفل و کمیته و یا اتحاد عمل ایجاد کنند و سپس آن را به عنوان یک تشکل کارگری معرفی نمایند. ذات چنین چیزی بوروکراسی است و از سطح درک فرقه ای از تشکل یابی سرچشمه می گیرد. در حالی که تشکل کارگری از سطح آگاهی فعلی کارگران ساخته و این سطح آگاهی نیز از پراتیک مبارزاتی آن ها منبعت می شود. پیشروان کارگری می توانند و باید در انتقال آگاهی جهت تشکل یابی کارگری، انواع ابتکارات و تاکتیک ها، از جمله اتحاد عمل کارگری را به کار گیرند؛ اما نمی توانند به جای خود توده های کارگر تشکل بسازند و از آن ها بخواهند که به این تشکل بپیوندند. یکی از ویژگی های استقلال تشکل های توده های کارگر در این است که آن ها خود و با اراده و نیروی خود تشکل خویش را می سازند و در این صورت است که فرا می گیرند از این ابزار برای چه و چگونه استفاده کنند و از آن به چه ترتیبی حراست نمایند. چگونگی تشکل یابی کارگران، بیانگر خصالت استقلال این تشکلات است؛ بدیهی است که تشکل مستقل کارگری، تشکل مستقل از سیاست نیست؛ بلکه این سیاست مستقل کارگران است که خصالت مستقل به تشکلات آن ها می بخشد.

موانع اتحاد عمل کارگری

شدت سرکوب همان طور که مانعی برای ساختن تشکل های مستقل کارگری به شمار می آید، می تواند مانع مهمی برای اتحاد عمل کارگری نیز باشد. اما نظر به این که اتحاد عمل کارگری در بین پیشروان کارگری مطرح می شود و آن ها نیز نقداً به سطحی از آگاهی مبارزه متشکل رسیده اند، همین سطح از آگاهی آن ها را قادر می کند که با روش های مخفی یا علنی وارد مبارزه و سازماندهی مبارزه شوند. تاکتیک اتحاد عمل، تبلور همین مبارزه در شرایطی است که استبداد اجازه

بدون آن که امکانی برای اثبات ایده های رفرمیستی یکی و مبارزه ضد سرمایه داری دیگری فراهم شده باشد. نقد جناح مثلاً رادیکال و ضد سرمایه داری به سندکالیسم، نقدی کلیشه ای و کپی شده از وضعیت سندیکاها در غرب است؛ بدون آن که به ماهیت بوروکراتیک این نهادها کمترین اشاره ای شود. نقد آن ها به سندیکالیسم، به هیچ وجه نقد به بوروکراسی کارگری و در دفاع از دمکراسی کارگری نیست، بماند که برخی از آنها حتی نام دمکراسی کارگری را هم نشنیده اند، چه رسد که در دفاع از آن با سندیکالیسم مخالفت کنند. در میان سندیکالیست ها نیز هستند کسانی که تنها زمانی به گرایشات دیگر رجوع می کنند که در وضعیت ضعیف و تحت فشار قرار گرفته باشند، در غیر این صورت تمایلی ندارند با گرایشاتی که پراتیک آن ها کم وزن تر از پراتیک خودشان باشد، فعالیت مشترک داشته باشند. می بینیم که خیلی قبل از ایده های رفرمیستی و یا رادیکال، موضوع جدال و افتراق آن ها منافع بوروکراتیک و امتیازاتی است که هرکس به طور جداگانه در نظر داشته است؛ منافعی که ربطی به منافع جنبش کارگری ندارد.

اتحاد عمل کارگری تنها در شرایطی دوام خواهد آورد که دمکراسی کارگری در آن، اساس همکاری گرایشات مختلف در نظر گرفته شده باشد. بر این اساس هیچ گرایشی نمی تواند از قبل بگوید که مثلاً تنها با گرایشات رادیکال اتحاد عمل می کند. به این دلیل نمی تواند که هنوز معلوم نیست خود آن گرایش رادیکال است یا رفرمیستی. ابتدا می بایست ظرفیت اتحاد عمل ساخته شود تا گرایشات شرکت کننده در آن فرصت بروز ایده ها و عملکرد خود را به دست آورند. اگر محور فعالیت مشترک در اتحاد عمل "دمکراسی کارگری" باشد، دیری نخواهد گذشت که گرایشات مختلف رو به جنبش نشان خواهند داد تا کجا ضد سرمایه داری یا رفرمیستی هستند؛ ایده و عملکرد کدام گرایش رفرمیستی یا رادیکال بوده و این موضوع به قضاوت جنبش کارگری گذاشته خواهد شد. متأسفانه اکنون در سطح برخی از پیشروان کارگری مفاهیمی مانند رادیکال و ضد سرمایه داری و رفرمیستی به مثابه کدهای حذف گرایی و تخریب استفاده می شود و کمترین ربطی به یک جدال نظری ندارد. یک رقابت تمام عیار بوروکراتیک که به بهانه ذکر این اسامی "نظرمند" می شود! همین که کمترین خیزش در بدنه جنبش کارگری آغاز شود، تمام این مجادلات به حاشیه

علاقه وافری در این قشر کارگری ایجاد می کند که آن ها را سخت به موقعیتی که دارند بچسباند. به این ترتیب، آن ها مایل نخواهند بود به وضعیتی که در آن قرار دارند، خدشه ای وارد شود. بورژوازی نیز از این شرایط خشنود خواهد بود و خود نیز امتیازاتی در اختیار آن ها قرار می دهد. در نتیجه، طرف مذاکره بورژوازی که خود را به عنوان نماینده کارگران به ثبت رسانده است، به وجود می آید. تمایل شدید این قشر جاجوش کرده در اتحادیه ها و سندیکاها برای مامشات، و شرایط ممتازی که در آن قرار گرفته اند، پایه اصلی مامشات با بورژوازی را تشکیل می دهد. تنها اهرمی که بتواند بدنه کارگری را از شر سلطه قشر بوروکرات در سطح رهبری اتحادیه ها خلاص کند، استقرار دمکراسی کارگری به معنی دقیق آن در این نهاد هاست. در کشورهایی پیرامونی نظیر ایران نیز- که اصلاً تشکل کارگری در آن ها برپا نشده است تا مسأله بوروکراسی یا دمکراسی کارگری بخواند موضوعیت پیدا کند- نقش تخریبی بوروکراسی کارگری به چشم می خورد. تجربه نشان می دهد که در ایران بوروکراسی حتی بدون نهادهایی نظیر اتحادیه ها و سندیکاها در کشورهای غربی، به صورت منفرد و تحت پوشش "پیش کسوتی" و "ریش سفیدی" و "تئوریسین بودن" و نظایر این خود را بروز می دهد. این وضعیت تا جایی پیش می رود که حتی جمع های نزدیک دو یا سه نفره، رفتاری مشابه یک باند از خود نشان می دهند؛ در فعالیت آن ها منافع جنبش از طریق تأمین منافع خود آن ها معنی می دهد و نه برعکس. هر ابتکار و فعالیتی اگر با تأیید آن ها نباشد، بلافاصله تخریب و حذف می شود. جالب این جاست که برای این رفتار تا مغز استخوان بوروکراتیک، انواع نظریه بافی های بی ربط هم صورت می گیرد. اگر یک گرایش مورد پذیرش آن ها نباشد، آن گرایش، در کلام به دلیل رفرمیستی یا رادیکال بودن، حذف می شود؛ اما در واقعیت این موضوع به دلیل تنگ شدن جای بوروکراسی و امتیازات رخ می دهد. همین وضعیت است که تاکنون مانع شکل گیری یک اتحاد عمل وسیع در بین فعالین و نمایندگان گرایشات مختلف موجود شده است. جدال توخالی برخی فعالین مدعی مبارزه ضد سرمایه داری با فعالین سندیکایی و برعکس، تحت پوشش جدال رفرمیسم و مبارزه ضد سرمایه داری صورت می گیرد؛ در حالی که واقعیت مبارزه، آن ها را در نزدیک ترین حالت به یک دیگر سوق می دهد،

تاریخچه اجمالی جنبه واحد کارگری

مازیار رازی

مسأله وحدت نیروهای مختلف درگیر مبارزه مشترک عملی، از مهم ترین مسائل تاکتیکی کمونیست ها در قرن حاضر بوده است. ضرورت وحدت، از نیاز عینی پیشرفت مبارزه طبقاتی ناشی می شود؛ در عین حال این که وحدت در چه شکلی به مؤثرترین وجه، این پیشرفت را تسهیل می کند و در چه صورت می تواند نتیجه معکوس به بار آورد، به کجروی و شکست مبارزه بینجامد، بخشی از غنی ترین بحث ها و دستاوردهای جنبش انقلابی پرولتری بوده است.

سابقه تاریخی این مسأله به دوره ای باز می گردد که از یک سو، شاهد رشد رفرمیسم در جنبش کارگری کشورهای امپریالیستی، انحطاط اکثریت احزاب بین الملل دوم و خیانت آشکار این احزاب به منافع طبقه کارگر در جنگ جهانی اول بود؛ و از سوی دیگر انشعاب انقلابیون از رفرمیست ها و بنیان گذاشتن احزاب نوین انقلابی کارگری اجتناب ناپذیر و ضروری شد.

تا قبل از این تاریخ احزاب سوسیال دمکرات از هژمونی تقریباً مطلق بر کل جنبش سازمان یافته کارگری، چه در اتحادیه های کارگری و چه در سطح سازمان سیاسی طبقه، برخوردار بودند و بدین ترتیب مسأله وحدت سازمان های مختلف کارگری در مبارزه مشترک مطرح نبود. به همین خاطر هم می بینیم که فقط با بنیان گذاری بین الملل سوم و شروع به ساختن احزاب کمونیست بود که برای نخستین بار بحث سیستماتیک پیرامون این مسأله شروع شد. حتی در دوره اولیه ساختن احزاب جدید نیز این مسأله هنوز مطرح نبود. چه، در این دوره احزاب کمونیست هنوز گروه های کوچک تبلیغاتی، بدون پایه وسیع توده ای، بودند و مهم ترین وظیفه آن ها در این دوره ابتدایی روشن کردن برنامه و تربیت سیاسی کادرهای خود در مبارزه علیه رفرمیسم و انقطاع کامل و روشن از سوسیال دمکراسی منحل شده، و شروع به کسب پایه توده ای بود. فقط پس از گذشتن از این دوره اولیه بود که مسأله وحدت احزاب کمونیست با احزاب سوسیال دمکرات، به شکلی عملی و واقعی مطرح شد.

رانده و صاحبان آن ها منزوی می شوند. درست به همین دلیل است که اغلب رابطه پیشروی کارگری با بدنه کارگری رابطه ای دور و یا در بهترین حالت گزارشگری از جنبش کارگری است. رابطه بخش "چپ" پیشروی کارگری با بدنه کارگری از جنس رابطه سازمانگر و دخالت کننده در ارتقای سطح مبارزه آن ها نیست، بلکه در بهترین حالت توضیح دهنده شرایط اسفناک آن هاست؛ و به این ترتیب، به زعم خود "فعالیت کارگری" محسوب می شود. در این رابطه بحث های بسیاری وجود دارد که لازم است در نوبت و جای خود طرح شود، اما هدف از اشاره به آن ها توضیح مکانیسم حیات اتحاد عمل کارگری بین پیشروان کارگری، که همان دمکراسی کارگری است، می باشد.

اتحاد عمل کارگری و اتحاد نظر کمونیستی

در ظرف اتحاد عمل، همراه با رکن اساسی دمکراسی کارگری در آن، مرتب نظریات و پیشنهادات مختلف گرایشات گوناگون یک دیگر را به چالش می گیرند، خود را تکامل و یا در مقابل آن صفتندی خود را آرایش می دهند. در میان این اتحاد عمل، گرایشاتی که به حزب طبقه کارگر به عنوان ستون فقرات تشکل های مستقل کارگری و ابزار تسخیر قدرت این طبقه اعتقاد دارند، می توانند نظرات خود را با سایر گرایشات درون اتحاد عمل به بحث و چالش بگذارند. همزمان و تحت تأثیر فشرده شدن صفتندی طبقاتی در بدنه جنبش کارگری، صف بندی در پیشروان کارگری نیز فشرده، و سمت و سوی هر گرایش به وضعیت تثبیت شده نهایی نزدیک تر خواهد شد. اتحاد عمل کارگری می تواند علاوه بر اهداف ذکر شده فوق، بستر مناسبی برای شکل گیری طیف معتقد به حزب طبقه کارگر در یک بلوک و سایر گرایشات مخالف آن در بلوک دیگر نیز بیانجامد. اگر پیشروان کارگری بنا بر هر دلیلی نتوانند تشکلات مورد نظر خود را داشته باشند، اما ضمناً نتوانند در یک اتحاد عمل کارگری با حفظ گرایشات خود هم شرکت کنند، در این صورت یا باید نشان دهند از چه مکانیسمی برای دور شدن از فرقه گرایی استفاده می کنند و یا باید بدانند که نقش پیشروی آن ها از بین رفته و نمی توانند پیشرو تر از کارگرانی باشند که هر روزه اعتصاب و تظاهرات و تجمعات خود را سازمان می دهند. آن ها همچنان ناچار می شوند با ساختن محافل و ظرف های مجازی، پوسته فرقه ای و بوروکراتیک خود را زخیم تر کنند.

درگیر مبارزه اند؛ و از سوی دیگر حفظ کامل استقلال سیاسی و تشکیلاتی خود کمونیست ها و مبارزه سیاسی دائمی در درون جبهه واحد علیه رهبران رفرمیست طبقه کارگر؛ در مقابل این برخورد با مسأله وحدت، چه در آن زمان و چه از آن دوره تا به حال، دوگونه انحراف وجود داشته است.

یکی سکتاریزم و چپ گرایی کودکانه ای که بریدن توده های وسیع از اوام رفرمیستی شان را "پیش شرط" اتحاد در عمل قرار می دهد و دیگری فرصت طلبی راست روانه که در لفافه وحدت حاضر به فدا کردن منافع طبقاتی کارگران است و در مقابل پیروی آنان از رهبران سنتی خود تسلیم می شود. این شکل دوم، هم به صورت تسلیم در مقابل سوسیال دموکراسی و هم به صورت تسلیم در مقابل جناحی از بورژوازی می تواند نمایان شود؛ یعنی در شرایطی که بورژوازی دارای اختلافات درونی و جناحی است، اتحاد بخشی از طبقه کارگر با یک بخش از بورژوازی علیه بخش دیگر آن را جایگزین اتحاد کل طبقه کارگر علیه کل بورژوازی کند (نظراتی که به صورت تبلیغ طرفداری از "بلوک چپ" در سال های ۲۲- ۱۹۲۱ در جنبش کارگری فرانسه وجود داشت و به شکل تعمیم یافته ترش در سیاست "جبهه خلقی" کمینترن در دهه های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ دوباره ظهور کرد).

همین مسأله وحدت به شکلی دیگر در مبارزات ضدامپریالیستی در کشورهای مستعمره و شبه مستعمره مطرح بوده است. از اوایل قرن بیستم به بعد، مبارزات ضدامپریالیستی خود انگیزه در این کشورها وجود داشته، به خصوص در سال های اولیه بنیان گذاری بین الملل سوم، احزاب کمونیست در این کشورها سازمان های جوان و کوچکی بودند که به هیچ وجه بر جنبش توده ای ضدامپریالیستی هژمونی نداشتند، در عین حال در این دوره از مبارزات ضدامپریالیستی، بخش عمده ای از جنبش تحت رهبری بورژوازی و خرده بورژوازی ای بود که به خاطر منافع طبقاتی خود درگیر مبارزه علیه بورژوازی امپریالیستی شده بود. کمونیست ها نمی توانستند و نمی باید به توده هایی که برای نخستین بار به زندگی سیاسی قدم می نهادند و در ابتدایی ترین شکل درگیری خود تحت رهبری بورژوازی و خرده بورژوازی ناسیونالیست وارد مبارزه ضدامپریالیستی می شدند پشت کنند، و صرفاً آنان را به پیروی از لوای کمونیسم فراخوانند. لازم بود

واقعیت این بود که بخش اعظمی از کارگران سازمان یافته، هنوز از سوسیال دموکراسی پیروی می کردند. توده عظیم کارگران حاضر نبودند که یک روزه و به پیروی از تبلیغات آگاه ترین قشر طبقه، فوراً سازمان های سنتی خود را که طی چندین دهه مبارزه ساخته بودند، رها کنند و به کمونیست ها بپیوندند.

یک چنین رویکردی از سوی طبقه کارگر، در دوره کنونی نیز مصداق دارد. این افشار وسیع کارگری، فقط از تجربه مبارزاتی خود به ورشکستگی رفرمیزم پی خواهند برد و به پیشگامان کمونیست خواهند پیوست. ولی اتحاد کل طبقه در مبارزه علیه کلیت بورژوازی نمی تواند موکول به بریدن این افشار از سوسیال دموکراسی شود. چه در شرایط "عادی" جامعه بورژوایی، یعنی در مبارزات روزمره طبقه کارگر برای حفظ دستاوردهای اقتصادی و سیاسی و اجتماعی اش، و به خصوص در شرایط بحران اجتماعی و تشدید مبارزه طبقاتی و تهاجم بورژوازی علیه طبقه کارگر، وحدت طبقه کارگر در مبارزه علیه بورژوازی (که از وحدت عینی منافع کل طبقه در این مبارزه ناشی می شود) صرف نظر از انشاق آن، مابین سازمان های سیاسی مختلف لازم می شود.

علاوه بر این، در دوره بحران های اجتماعی، توده هایی که قبلاً سازمان یافته نبودند نیز بیدار می گردند، درگیر مبارزه می شوند و غریزه طبقاتی آن ها همگی در جهت وحدت مبارزه شان است. دقیقاً در چنین دوره هایی است که به روشن ترین شکلی، برنامه سیاسی رفرمیزم برای کارگرانی که هنوز گرفتار اوام رفرمیستی اند در بوته عمل به آزمایش گذاشته می شود، زیرا که در چنین دوره هایی هر کنش جدی طبقه کارگر - حتی اگر نقطه آغاز آن مطالبات جزئی باشد - به سرعت توده ها را به طرح مسائل اساسی انقلاب سوق می دهد و کمونیست ها در بهترین شرایط قرار خواهند داشت تا ورشکستگی رفرمیزم و برتری برنامه خود را در عمل نشان دهند. ولی موفقیت کمونیست ها در این امر مشروط به اتخاذ صحیح تاکتیک های مبارزاتی است، یعنی درک صحیح از هر دو جنبه تاکتیک جبهه واحد پرولتری :

از یک سو اتحاد در عمل مشترک، در مبارزه مشترک (بنا به ضرورتی که مبارزه طبقاتی ایجاب می کند) با کلیه کارگران سوسیال دموکرات و غیرمتشکل که

در عمل به شکست های متعدد جنبش های کارگری و ضدامپریالیستی منجر گشت.

در اولین تجربه مهم انقلاب ۲۷- ۱۹۲۵ چین بود که انحلال کامل حزب کمونیست چین در سازمان بورژوائی کومین تانگ شکست عظیم ۱۹۲۷ را به بار آورد؛ پس از آن در چپ گرایی "دوره سوم" اتحاد با هر نیروی غیرکمونیست، راست روی اعلام شد. مبارزات طبقه کارگر علیه فاشیسم در حال رشد پراکنده و بی اثر ماند و با پیروزی هیتلر در ژانویه ۱۹۳۳ بزرگ ترین ضربه ضدانقلابی تا آن زمان بر جنبش متشکل کارگری وارد آمد. آن گاه در عکس العمل به این شکست، سیاست تشکیل جبهه های خلقی با جناح "دمکراتیک" بورژوائی امپریالیستی مطرح شد. برخلاف جبهه واحد پرولتری، هدف تشکیل این جبهه ها پیشبرد مبارزه طبقاتی تا به سرانجام کسب قدرت پرولتری نبود؛ هدف "حفظ" بورژوا دمکراسی در مقابل فاشیسم بود. ولی برای "حفظ" بورژوا دمکراسی لازم می بود که جلوی مبارزه طبقاتی (که در این دوران بحران عمیق اجتماعی و قطبی شدن شدید جامعه تشدید شده بود) از "حد مشخصی به بعد" گرفته شود، احزاب کمونیست از نفوذشان بر جنبش کارگری استفاده کنند و با جلوگیری از انقلاب اجتماعی، بورژوائی "دمکراتیک" را از تسلیم به فاشیسم بر حذر دارند.

بدین ترتیب این جبهه خلقی، برخلاف جبهه واحد پرولتری، به حفظ وحدت برنامه ای با بورژوائی "دمکراتیک" مقید شده و هدف آن به جای وحدت کل طبقه کارگر علیه بورژوائی، وحدت طبقه کارگر با بخشی از بورژوائی گشته بود. در مقابل این سیاست، اپوزیسیون چپ تاکتیک تشکیل "کمیته های آکسیون" را پیشنهاد کرد. از طریق تشکیل این کمیته ها، کلیه اقشاری که علیه فاشیسم بیدار شده بودند -چه اقشار سازمان یافته در تشکیلات رفرمیست و چه اقشار تازه به حرکت در آمده- می توانستند در مبارزه مشترک متحد شوند، و حتی اگر افراد یا اقشاری از بورژوائی قصد شرکت در مبارزه علیه فاشیسم را داشتند، می توانستند با شرکت در این کمیته ها واقعاً در بوتۀ عمل آزمایش شوند و نه این که در پشت سر توده ها با توافق با رهبران رفرمیست و استالینیست از جنبش توده ای برای منافع خود استفاده نمایند.

که این توده ها از تجربه مبارزاتی خود بیاموزند که "بورژوائی بومی" قادر به رهبری این مبارزات تا به آخر و تحقق مطالبات آن ها نیست؛ و چنین آموزشی امکان نمی داشت مگر آن که کمونیست ها شانه به شانه توده های ناسیونالیست در این مبارزات و افشای رهبری های بورژوائی و خرده بورژوائی در طی این مبارزات شرکت کنند.

با تکیه بر تجربه جبهه واحد در جنبش کارگری کشورهای امپریالیستی، تزه های چهارمین کنگره بین الملل کمونیست درباره مسأله شرق، تاکتیک جبهه واحد ضدامپریالیستی را مطرح می کند. در این تزه ها صریحاً تأکید شده است که جنبش کارگری در کشورهای مستعمره و شبه مستعمره می باید نخست موضع مستقل انقلابی خود را محکم کند و فقط در آن صورت است که توافق هایی موقتی با نیروهای بورژوائی درگیر مبارزه مجاز و ضروری است. هدف از این توافق های موقتی بر سر مطالبات مشخص نیز، نظیر هدف جبهه واحد پرولتری، درگیری توده های وسیع در مبارزه مشترک، کمک به انکشاف آگاهی طبقاتی توده های زحمتکش و افشای نوسانات سازمان های بورژوا ناسیونالیست بود.

به همین دلیل مکرراً بر استقلال کامل سیاسی و تشکیلاتی احزاب کمونیست تأکید می شد و نظیر جبهه واحد پرولتری این توافقات موقتی برای مبارزه در راه تحقق مطالبات مشخص و جلب پایه های توده ای نیروهای بورژوائی بود و نه، آن طور که بعدها مفهوم جبهه ضدامپریالیستی استحاله یافت، به منظور استقرار حکومت های بورژوائی در مرحله انقلاب دمکراتیک؛ یعنی این جبهه ضدامپریالیستی، وحدت برنامه ای نداشت و علاوه بر این در رابطه با آن دسته از نیروهای بورژوائی مطرح می شد که واقعاً درگیر برخی مبارزات و به دلیل این مبارزات هر چند جزئی از هژمونی بر بخشی از جنبش ضدامپریالیستی برخوردار بودند، و نه در رابطه با نیروهای تخیلی "بورژوائی ملی" که وجود و مبارزاتش صرفاً در چارچوب الگوهای ساختگی و غلط واقعیت دارد.

با انحطاط استالینیستی دولت شوروی و بین الملل کمونیست، این دستاورد گران بهای جنبش جهانی کارگری نیز نظیر بسیار دیگر از اندوخته های مارکسیسم به اشکال گوناگون تحریف و تخریب شد و

انجمن همبستگی بین المللی کارگران



درباره ما

سازمان ما با عنوان "انجمن همبستگی بین المللی کارگران" (به اختصار UID-DER) در ماه ژوئن ۲۰۰۶ از سوی گروه های خودآموزی کارگران (WSEG) که در شاخه های مختلف صنایع نظیر فلز، نساجی و پتروشیمی فعال بوده اند، بنیاد نهاده شده است. کارگران پیشرویی انقلابی که "گروه های خودآموزی کارگران" را تشکیل می دهند، سابقاً به مدت چندین سال در بین اعضای عادی و رده پایین اتحادیه ها، در کارخانجات و هم چنین در اعتصابات فعال بوده اند. انجمن همبستگی بین المللی کارگران، خود محصول این فعالیت مستمر، پیگیر و منضبط در میان طبقه کارگر است. به علاوه، ما هم چنان به انجام فعالیت های خود به منظور تقویت این بنیان در سطحی بین المللی نیز مشغول هستیم.

با نگاه به گذشته، ما به وضوح می بینیم که UID-DER توانسته است تا با اراده و از طریق فعالیت برنامه ریزی شده، منضبط و صبورانه در بین طبقه کارگر به اهداف خود نزدیک شود. از طریق یک چنین فعالیتی، ما تاکنون توانسته ایم تا ۶ دفتر محلی در نواحی کارگری استانبول، گبزه و آنکارا دایر کنیم. در آوریل سال ۲۰۰۸، ما انتشار بولتن ماهانه خود با عنوان "همبستگی کارگری" (İşçi Dayanışması) را آغاز کردیم که تنها طی دوره کوتاهی به تریبون هزاران نفر از کارگران تبدیل شد. ما تردیدی نداریم که با ادامه فعالیت برای حفظ و پیشبرد اهداف و منافع طبقه کارگر و بالا بردن سطح مبارزه سازمان یافته این طبقه، در آینده به مخاطبین کارگر به مراتب بیشتری دست خواهیم یافت.

انجمن همبستگی بین المللی کارگران: پیشروی به موازات رشد مبارزه!

انجمن همبستگی بین المللی کارگران (UID-DER)، یک بار در ماه به برگزاری کارگروه یا سمینارهایی می پردازد تا از این طریق، تاریخچه ملی و جهانی

شکست مبارزات ضد فاشیستی، به خصوص در فرانسه و اسپانیا، "ارزش انقلابی" سیاست جبهه خلقی را نشان داد. پس از جنگ جهانی دوم نیز پیروی از این سیاست به شکست های موج انقلابی پس از جنگ در اروپا و بسیاری از کشورهای مستعمره و شبه مستعمره انجامید؛ یک نمونه اش همان شرکت رهبران حزب توده در کابینه قوام و سایر سیاست های سازش طبقاتی حزب در این دوره بود که عملاً سد راه مبارزه به سوی جلو قرار گرفت و هدف آن جلوگیری و تخفیف مبارزه طبقاتی بود و نه پیشرفت آن.

در دوران پس از جنگ جهانی دوم تا به امروز، نه تنها از اهمیت مسأله وحدت نیروهای درگیر مبارزه مشترک و شکل صحیح این وحدت کاسته نشده، بلکه به علت انکشاف مشخص سیاسی جنبش های کارگری و ضدامپریالیستی در این دوره، به شکل حادثی خود را نشان می دهد. با آغاز دوره انحطاط و متلاشی شدن استالینیزم، ظهور گرایش های مائونیستی، بحران و انشعاب این گرایش ها، و ظهور گرایش های متعدد سانتریست، بر انشقاق جنبش کارگری افزوده شده است. در همین دوره، خیانت احزاب استالینیست به جنبش ضد امپریالیستی، منجر به رشد و هژمونی نیروهای بورژوا-ناسیونالیستی در بسیاری از کشورهای مستعمره و شبه مستعمره شد؛ ولی محدودیت این نیروها در پاسخ به نیازها و مطالبات توده های زحمتکش، منجر به بحران این سازمان ها و پیدایش گرایش های "ناسیونالیست چپ" و حتی "سانتریست چپ" در کشورهای شبه مستعمره گردید.

در این شرایط، انشقاق جنبش های کارگری و ضدامپریالیستی، بار دیگر مسأله وحدت را در اغلب کشورها و مبارزات مطرح کرده است. عدم درک صحیح از این مسأله می تواند منجر به اشتباهات تاکتیکی ای شود که نه تنها قادر به شکستن هژمونی رهبران سنتی نباشد، بلکه برعکس به منزوی شدن نیروهای انقلابی از جنبش توده ای و فروکش دست کم موقتی این جنبش بینجامد.

۲۶ دی ماه ۱۳۹۰

غیر از فعالیت های مذکور، گروه تئاتر کارگری-UID DER نیز به اجرای نمایش هایی عموماً در خصوص اول ماه مه و پانزدهم و شانزدهم ژوئن می پردازند و از این طریق نسل های جوان را با تجارب تاریخی آشنا می سازند. هم چنین گروه موسیقی انجمن همبستگی بین المللی کارگران با عنوان "ستاره های آزادی" (Yıldızlara Özgürlük) نیز با خواندن ترانه های مبارزه، به اجراهایی در محل های اعتصاب و فستیوال های کارگری می پردازد.

UID-DER، با تمامی توان خود تلاش دارد تا مبارزه سندیکایی را از چنگال بوروکراسی خارج سازد و موجب شود تا اتحادیه گرای طبقه ای و رادیکال، دست بالا را در اتحادیه ها پیدا کند. از جمله فعالیت های دیگر ما، بازدیدهایی به منظور همبستگی با برادران و خواهران طبقه ای مان در صنایع مختلف و کمک به پیشبرد مبارزه آنان می باشد. ما، در نهایت صبر و انضباط، به سختی تلاش می کنیم تا مبارزه را به سمت و سوی سازماندهی کمیته های کارخانه ای که ما در کارخانجات تشکیل می دهیم ارتقا دهیم. یکی از اهداف مهم دیگر ما، تقویت مبارزه طبقه کارگر با فعالیت ها و اقدامات همبستگی بین المللی می باشد.

زنده باد اتحاد بین المللی مبارزه طبقه کارگر!

به عنوان کارگران فعال در UID-DER، ما به ضرورت سازماندهی مبارزه نه فقط در سطح ملی، که هم چنین در سطح بین المللی اعتقاد داریم. ما در مقابل تمامی اشکال تبعیض- اعم از ملی، مذهبی، نژادی، جنسیتی و غیره- که طبقات استثمارکننده به منظور ایجاد تفرقه و انشقاق در بین کارگران به آن دامن می زنند، می ایستیم. به اعتقاد ما، طبقه کارگر یک طبقه جهانی است و به همین جهت الزاماً باید وحدت و مبارزه خود را در سطحی جهانی بنا کند.

ما با اولویت دادن به منافع انترناسیونالیستی طبقه کارگر، به فعالیت بسیاری در مقابل جنگ های امپریالیستی، به مثابه جنگ هایی که جهان را به حمام خون بدل می کنند، می پردازیم.

ما، هم در جلسات عمومی و هم در فعالیت های آموزشی خود، قاطعانه اعلام داشته ایم که تنها مبارزه بین المللی طبقه کارگر است که می تواند مانع جنگ های امپریالیستی شود و این که تنها قدرت طبقه کارگر قادر به ایجاد صلح بر روی کره زمین است. ما به

مبارزات طبقه کارگر به تمامی کارگران منتقل شود. در این سمینارها، موضوعات گوناگونی- از تاریخ انقلابات و مبارزات طبقه کارگر گرفته تا پیشرفت عینی، سیاسی و اقتصادی- مطرح می شود و مورد بحث قرار می گیرد؛ موضوعاتی نظیر انقلاب اکثریت، کمون پاریس، تاریخ انقلابات، زایش مبارزات بین المللی طبقه کارگر، جنگ های امپریالیستی و تهدید فاشیسم، بحران های سرمایه داری، زندگی و مبارزات رهبران انقلابی ما، اول ماه مه (روز جهانی کارگر) و هشت مارس (روز جهانی زن) همگی از سوی گروه های خودآموزی کارگران (WSEG) مطالعه می شوند. این سمینارها با شور و هیجان و از طریق نمایش اسلاید، اجرای شعر و موسیقی و غیره برگزار می گردند. هرچند محل برگزاری این کارگروه ها اساساً دفاتر محلی انجمن ما می باشد، با این وجود ما برخی از آن ها را در دفاتر محلی اتحادیه های مختلف و با حضور و مشارکت آنان برگزار می کنیم. به مدد چنین سبک کاری، بسیاری از کارگران جوان با تجارب مبارزات طبقه کارگر در سطح ملی و بین المللی آشنا می شوند و به تبع آن، روح اعتماد به نفس را به طبقه خود بازمی گردانند.

انجمن همبستگی بین المللی کارگران، به منظور کمک به پیشبرد فرهنگ همبستگی و مبارزه طبقه کارگر، از زمان تأسیس خود تاکنون به سازماندهی فعالیت های مختلف فرهنگی پرداخته است. به عنوان مثال، برگزاری دروس آموزش سازهای موسیقی مانند گیتار و باغلاما، رقص های محلی، نقاشی و غیره که تمامی آن ها در دفاتر محلی ما انجام می شود. هم چنین ما شاخه هایی داریم که در زمینه تئاتر، فیلم، تعلیم گروه گر، شعر، مطبوعات کارگری و مسابقات فوتبالی فعالیت می کنند. تمامی جنبه های چنین فعالیت هایی- جزئیات فنی کار، آماده سازی متن سخنرانی ها و غیره- تنها به وسیله خود کارگران شرکت کننده در چنین برنامه هایی تنظیم و اجرا می گردد. البته به خاطر کار طاقت فرسای آن ها در کارخانجات، ما برخی از تدارکات لازم و ضروری را خود انجام می دهیم. بسیاری از برادران و خواهران هم طبقه ای ما که از کارخانه های مختلف برای پیوستن به چنین برنامه هایی حضور می یابند، با کسب اعتماد به نفس از طریق آشنایی با فرهنگ مبارزه طبقه ای، به صفوف مبارزه طبقه ای می پیوندند.

چند پرسش از نشریه آترناتیو

جهانگیر سخنور

از نویسنده محترم مطلب «نسل ما و تروتسکیسم»، علی عطارپور، در مطلب پیش، سؤالاتی کردم که متأسفانه ایشان بدون پاسخ گذاشتند. تصور من این بود که نویسنده مقاله از تبادل نظر و بحث در مورد مسائل مطروحه استقبال می کند. چنانچه ایشان مطلب پیشین من را مشاهده نکرده است، یک بار دیگر در این جا سؤالات خود را از ایشان می پرسم، به این امید که ایشان برای پیشبرد بحث به آن ها پاسخ دهند. دوست گرامی علی عطار پور، شما می گوئید: جنبش کمونیستی از فقر شدید تئوریک رنج می برد (که درست است) و برای حل این معضل بازخوانی و بکار بری نظری و عملی آثار برخی از تروتسکیست ها را معرفی می کنید.

سؤال نخست؛ این آثار تئوریین های «مارکسیست» برای ترجمه و بکار بری تجارب آن ها، بر اساس چه معیاری انتخاب می شود؟ آیا هر روشنفکری که خود مارکسیست بخواند و مقاله و تحقیق خوبی انجام دهد، مشمول این انتخاب شما می گردد؟ اگر چنین نیست، و شما تنها مقالات گرایشات مارکسیست انقلابی را انتخاب می کنید، لطفاً توضیح دهید، مقالات ترجمه شده از «آکس کلینیکوس» و «کریس هارمن» به عنوان رهبران و تئوریین های «حزب اس دبلو پی» بریتانیا- حزبی که سال هاست در جبهه حزب الله و رژیم جمهوری اسلامی قرار گرفته است- عملاً چه نظریاتی را به جوانان مارکسیست در ایران می تواند بیاموزد؟ شما خوب می دانید که تئوری انقلابی در تحلیل نهایی، چکیده عمل انقلابی است. بهترین نظریات تئوریک مارکسیستی، چنانچه گروهی را امروز در کنار احمدی نژاد قرار دهد، فاقد ارزش تئوریک است؛ و هیچ «آترناتیوی» برای «نسل جوان» مارکسیست در ایران نمی باشد.

دوم، لطفاً بفرمایید آموختن متون ترجمه شده این مارکسیست های انقلابی به شکل انتزاعی تا چه زمانی باید ادامه یابد؟ یکسال؟ ده سال؟ چه زمانی «نسل جوان» بر این «فقر تئوریک» غلبه خواهد کرد؟ اصولاً هدف از این مطالعات چیست؟ آیا برای ارضای غریزه های روشنفکرانه خود است؟ و یا سازماندهی طبقه کارگر برای انقلاب سوسیالیستی؟ شما که خود را یک

عنوان کارگران مدافع حق تعیین سرنوشت ملل، مبارزه کردها برای مطالبات دموکراتیک، سیاسی و ملی را به رسمیت شناخته و از آن حمایت می نمایم. ما برای ریشه دواندن ایده های انترناسیونالیستی در درون جنبش کارگری و در مقابل افکار ناسیونالیستی و شوونیستی ای که مردم را علیه یک دیگر قرار می دهند، مبارزه می کنیم.

بحران سرمایه داری، باری دیگر نشان داد که سرنوشت کارگران سراسر جهان برای نظام حاکم کوچک ترین ارزشی ندارد. با آغاز بحران، UID- DER به تسریع فعالیت خود در درون کارخانه ها و اتحادیه پرداخت. شعار ما این بوده است که "بگذار رئیس و رؤسا هزینه ها را بپردازند". ما از تمامی کارگرانی که به نوعی با سازمان ما ارتباط و نزدیکی دارند، خواسته ایم و می خواهیم که در مقابل بحران به مبارزه و مطرح کردن مطالبات فوری ما بپردازند. ما هم چین تلاش می کنیم تا به کمک به و حمایت از مبارزه برادران و خواهرانی بپردازیم که در نتیجه بحران بیکار شده اند. UID-DER نهایت تلاش خود را به کار می برد تا تمامی کارگران را- صرف نظر از شاغل یا بیکار، قراردادی یا دائمی، عضو اتحادیه یا غیر آن- حول منافع طبقاتی متحد سازد و مبارزه علیه طبقه سرمایه دار را شدت بخشد. ما آگاه هستیم که "یک بخش" از طبقه کارگر هرگز نمی تواند به دست خود آزاد شود.

کارگران تمام جهان، متحد شوید!

جنگ امپریالیستی، بحران سرمایه داری، بیکاری، فقر و گرسنگی چهره وحشیانه سیستم سرمایه داری را آشکار می سازد. تحت حاکمیت سرمایه، بشریت و طبیعت هر دو به سوی نابودی می روند. تنها نیروی این جهان که قادر به حفظ بشریت و طبیعت از سیر نابودی است، طبقه کارگر جهانی می باشد. سرمایه داری به خودی خود سقوط نخواهد کرد، بلکه از خلال مبارزه انقلابی بین المللی سرنگون خواهد شد. تنها انتخاب پیش روی کارگران تمامی کشورها، مبارزه است. ما چیزی جز زنجیرهای خود برای از دست دادن نداریم. در عوض ما جهانی را برای فتح داریم!

ترجمه:

فعالین شبکه همبستگی کارگران ایران

پاسخ چپ مصر به حملات دولت

مترجم: کیوان نوفرستی



رژیم نظامی حاکم بر مصر، از زمان سقوط دولت مبارک به این سو، چرخشی تند به سوی سرکوب خشن و سیستماتیک داشته است که نمونه آشکار و گویای آن را می توان در حمله وحشیانه ماه جاری به معترضین در مقابل مقر اصلی کابینه مشاهده نمود. در حال حاضر ژنرال ها و متحدین آنان، از بین صداهای اصلی جنبش چپ مصر، سوسیالیست های انقلابی را برای برخورد برگزیده اند. رژیم اخیراً تلاش کرده است تا با پخش نواری ویدیویی از نشست اعضای مهم این حزب که در آن از ضرورت حرکت توده ای به سمت قطع قدرت دولت و ارتش صحبت شده، به ایجاد تنش و جو هیستریک علیه سوسیالیست های انقلابی دامن زند. بسیاری از فعالین، این اقدام تازه دولت را ادامه کارزارهای تبلیغاتی گذشته می دانند. هم چنین تصاویری از فیلم مذکور بر روی وب سایت وزارت داخله مصر، و ایستگاه های تلویزیونی متعلق به دولت و اسلام گرایان تندرو (موسوم به سلفی ها که اکنون از نظامیان دفاع می کنند) منتشر گردید. سوسیالیست های انقلابی مصر، طی بیانیه ای، به این کارزار ننگ آور پاسخ داده اند که ترجمه فارسی آن در ادامه آمده است.

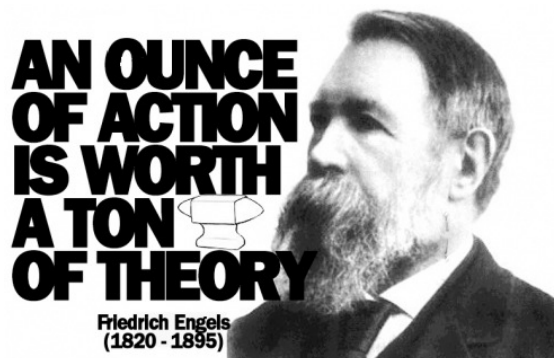
بیانیه سوسیالیست های انقلابی مصر

۲۱ دسامبر ۲۰۱۱

اخیراً موجی از اتهام پراکنی علیه سوسیالیست های انقلابی به راه افتاده است که مهم ترین کانون آن، وب سایت وزارت داخله مصر و شماری از کانال های تلویزیونی ماهواره ای می باشد. این دو، بخش هایی از فیلم ویدیویی نشستی را که اخیراً با عنوان "مسیر انقلاب چیست؟" از سوی مرکز مطالعات سوسیالیستی

«مارکسیست انقلابی» می دانید باید به این الفبای مارکسیستی آگاه باشید که جبران «فقر تئوریک» نیز همانند سایر موضوعاتی مارکسیستی از طریق عمل انقلابی یا به قول مارکس «پراکسیس» می تواند صورت گیرد. تجربه تاریخی بین المللی بارها و بارها نشان داده است که نشستن در اتاق های دربسته و استفاده از وسایل مجازی به وسیله چند «روشنفکر مارکسیست» هیچ دردی را دوا نمی کند، مگر ارضای وجدان های عذاب دیده آن روشنفکران و تقویت بلندپروازی های آنان. جوانان مارکسیست ایران تنها و تنها با دخالتگری بین المللی و ملی در میان کارگران است که کمبود های تئوریک موجود را می توانند جبران کنند. از این دست «پروژه ها» و نشریات «تئوریک» و «کار تئوریک» عده ای روشنفکر تازه به دوران رسیده و بی تجربه و پر مدعا، ده ها سال است که در سطح بین المللی وجود داشته، ولی همه آن ها به گل نشسته و خود بحران تئوریک را تشدید کرده اند.

سوم، شما می گوئید: تروتسکیست های ایرانی به معنی خاص کلمه از در افکندن یک سنت انقلابی در جنبش کمونیستی بین المللی و ایران ناتوان مانده اند. سپس اقدام اخیر همان تروتسکیست های مورد نقدتان را مبنی بر تشکیل «کمیته احیای مارکسیستی» همراه با متحدان بین المللی شان به تمسخر می گیرید. سؤال این است که خود شما چه تجربه عملی و یا نظری در ایجاد یک گرایش بین المللی داشته اید که چنین ساده، به نقد و نظردهی در مورد مسایل تشکیلاتی گرایش دیگر مبادرت می کنید؟ آیا عدم توفیق این گرایشات (اگر نظرات شما درست باشد) شما را در جایگاه نفی آن ها قرار می دهد؟ یا این که تجربه عملی است که شما را در این مقام قرار می دهد؟ در انتظار پاسخ شما خواهم بود.



آنان را "جرم" نشان دهد. این همان دولتی است که بر پایهٔ مذهب، جنسیت و نژاد، میان شهروندان خود تبعیض قائل می‌شود. این همان دولت نژادپرستی است که پناهندگان سودانی را در سال ۲۰۰۵ سلاحی کرد و در سال‌های ۲۰۰۶ و ۲۰۱۱، زنان را مورد تجاوز قرار داد. دولتی که در توطئهٔ به آتش کشاندن کلیساها و اذیت و آزار مسیحیان فقیر قبطی شرکت داشت و نهایتاً ۲۴ نفر از آنان را در ماه اکتبر همین سال به قتل رساند، یک دولت فرقه‌ای است.

این دولتی است که مردم را از طریق رسانه‌های وابسته به خود می‌فریبد؛ خواهان ریاضت بیشتر است و مردم را فرامی‌خواند تا با تحمل سختی‌های بیشتر، "چرخ‌های تولید" را به حرکت وادارند. در حالی که هم‌زمان از ساخت قصرها و استراحتگاه‌ها برای تضمین آیندهٔ "فرزندان ما" داد سخن می‌دهند.

بله! ما خواهان سرنوشتی دولت هستیم. ما خواهان سقوط سیاست‌های بهداشتی و درمانی دولتی هستیم که درمان پزشکی و دارویی را به کالاهایی قابل فروش مبدل ساخته که تنها افراد دارای استطاعت مالی از عهده خرید آن برمی‌آیند؛ در حالی که فقرا به خاطر ویرانی بیمارستان‌های عمومی، صد نفر به صد نفر جان می‌دهند. ما خواهان نابودی سیاست‌های آموزشی دولت هستیم. سیاست‌هایی که دروغ و تحریف را به کودکان ما در کلاس‌های درس - آن هم کلاس‌هایی که به خاطر نبود پول ساخت مدارس، هر لحظه امکان ویران شدن بر سر دانش‌آموزان را دارد - آموزش می‌دهند و به همین خاطر بسیاری از دانش‌آموزان در لحظهٔ فراغت از تحصیل، حتی به سختی قادرند تا عربی صحبت کنند. ما خواهان سرنوشتی وزارت داخله، وزیر آن و مقامات جنایتکاری هستیم که دختران و پسران ما را حتی بیش از شماری که در بلایای طبیعی جان باخته‌اند، کشتند. ما خواهان نابودی سیاست‌هایی سیستماتیک فقر هستیم که بیش از نیمی از مردم ما را به زیر خط فقر هل داده است. و این فهرست هم چنان ادامه دارد...؛ این دولت سرکوبگر، از سوی ارتشی که زیر نفوذ شورای نظامی حسنی مبارک قرار دارد، پشتیبانی می‌شود. به همین خاطرست که ما خواهان پایان دادن به حاکمیت این کودتاچیان نظامی هستیم. کودتاگرانی که در عرض کمتر از یک سال، به مراتب بیشتر از دورهٔ ۳۰ ساله‌ای که مبارک در قدرت بود، جان شهروندان مصر را گرفته‌اند.

و به دنبال کشتار خیابان "محمد محمود" برگزار گردید، به کرات پخش می‌کنند.

در این نشست، رفقا کمال خلیل، حسام الحملاوی و سامح نجیب سخنرانی داشتند. در فیلم‌های منتشر شده، بخشی از جلسه نمایش داده می‌شود که در آن سامح نجیب پیرامون خواست سرنوشتی دولت به دست انقلابیون برای بنانه‌اندن یک دولت انقلابی جدید، و هم چنین عدم تمایل شورای نظامی به حمایت از منافع مردم مصر و در عوض حمایت آن‌ها از منافع هزار خانواده متول مصری، از پنتاگون، دولت ایالات متحده و صهیونیست‌ها صحبت می‌کند.

هدف از پخش این فیلم آنست که ما را به خاطر دفاع از خواست سرنوشتی دولت، آماج حمله قرار دهند.

پاسخ ما اینست که اعلام خواست سرنوشتی و سقوط دولت سرکوبگر و ایجاد یک دولت حامی عدالت، جرم نیست؛ برعکس، این هدفی است که ما برایش مبارزه می‌کنیم!

همان‌طور که ام‌کلثوم* در ترانه‌ای مشهور خواند، و میلیون‌ها نفر از مردم هم ۶۰ سال پیش این ترانه را همراه با او زمزمه کردند، "دولت سرکوبگر با دستان من محو خواهد شد". ریشه کن کردن دولت فاسدی که هم چون سرطان به تمام بدن مصر گسترش یافته است، هم چنان به عنوان رویای ما باقی می‌ماند.

بله، ما خواهان سرنوشتی دولت فقر و استبدادی هستیم که طی ۳۰ سال گذشته بر مسند قدرت قرار داشته و هم چنان تا امروز به حاکمیت خود ادامه داده است. دولتی که هزاران نفر از مبارزین را در زندان‌های خود به قتل رسانیده، دولتی که به چپاول و غارت از فقرا برای ازدیاد ثروت ثروتمندان پرداخته است. این دولتی است که از کارفرمایان در مواجهه با کارگران حمایت می‌کند. این دولتی است که از ملی‌سازی مجدد کمپانی‌هایی که به نازل‌ترین قیمت فروخت، اجتناب می‌کند؛ آن هم با وجودی که دادگاه‌ها به نفع کمپین کارگران و بازگشت کارخانجات تحت مالکیت عمومی رأی دادند. همهٔ این‌ها مؤید آنست که برای این دولت، قدرت سرمایه به مراتب مهم‌تر از قدرت و اعتبار سیستم قضایی است.

این همان دولتی است که به سرمایه‌داران اجازهٔ اخراج و تحمیل گرسنگی به کارگران، دهقانان و فقرا را می‌دهد؛ اما بعد قوانینی تصویب می‌کند که اعتراضات

تونس: دستاوردهای چپ در انتخابات اتحادیه کارگری



نزار امامی (فعال کارگری تونسی و عضو اتحادیه چپ کارگران)، ژانویه ۲۰۱۲
ترجمه: شادی معصومی

بیست و دومین کنگره اتحادیه عمومی کارگران تونس (UGTT) در فاصله ۲۵ تا ۲۸ دسامبر برگزار گردید. بخش اعظم این کنگره به انتخابات رهبری جدید ملی اختصاص داده شد بود. دفتر اجرایی جدید به وضوح بهتر از گذشته است. چرا که بر پایه فعالین واقعی درگیر در مبارزه که هنوز فاسد نشده اند، قرار دارد.

یک فهرست بدیل نیز حول افراد نزدیک به معاون سابق رهبری تهیه گردید. این فهرست شامل برخی افرادی می شد که خود را مستقل می نامند، هرچند تعدادی از آن ها در حقیقت به اسلامگرایانی نزدیک هستند که در حال حاضر در قدرت قرار دارند (تخمین زده می شود که تقریباً ۱۰ درصد از شرکت کنندگان در کنگره، با اسلامگرایان در ارتباط باشند). اکثریت قریب به اتفاق اعضای دفتر اجرایی جدید از لحاظ تاریخی به جناح چپ اتحادیه های کارگری تعلق دارند و این مشخصاً یک پیروزی برای چپ است. نیمی از افراد منتخب، یا عضو یک حزب نیستند و یا دیگر در احزاب مختلف عضویت ندارند. این موضوع به عنوان مثال در مورد دبیرکل جدید صدق می کند. او جزء اقلیت دفتر اجرایی سابق بود و به جنبش دموکراتیک و چپ تعلق دارد. ضمناً او بیست سال پیش یکی از اعضای حزب کمونیست بود. این حقیقت که دیدگاه های سیاسی از سوی رهبران حزب نمایندگی نمی شد، خود عاملی در جهت تسهیل انتخاب این فهرست برنده بود. به عنوان مثال، سامی الطاهری، معلم و محمد مسلمی از اتحادیه منطقه "بن عروس" هر یک به ترتیب از فعالین جنبش میهن پرستان دموکراتیک (MPD) و حزب میهن پرست و دموکراتیک کارگران (PTPD)

بله، ما خواهان محاکمه رهبران فاسد ارتش هستیم. در دوره مبارک، بالغ بر ۳۰ درصد اقتصاد- در قالب کارخانه ها، هتل ها، پروژه های مسکن، مزارع و قراردادهای تسلیحاتی و سایر بخش های بودجه دولتی مانند مالیات هایی که با کار اجباری جوانان ما در چنین پروژه هایی در طول دوره خدمت سربازی و بدون هیچ گونه حمایتی از حقوق آن ها پرداخت می شد- به مدت بیست سال تحت کنترل فارغ از نظارت و کامل آن ها قرار داشت. این ها همان رهبران ارتشی هستند که روی ما آتش گشودند و هزاران نفر از جوانان ما را پس از دادگاه های نظامی ناعادلانه، به زندان انداختند. به اعتقاد ما، دیر یا زود از دل این ارتش رهبرانی میهن دوست بیرون خواهند آمد که به صفوف انقلابیون می پیوندند. این چیز است که در تمامی انقلابات در سراسر مسیر تاریخ رخ داده است.

بله، ما خواهان سرنگونی رژیم و دستگاه دولتی آن، به همراه عناصر فاسد، متحدین فرصت طلب و شورای نظامی آن هستیم- شورایی که تحت فرمان رئیس جمهور معزول خود حکم می راند. ما سوگند یاد می کنیم که همراه با انقلابیون، از میدان التحریر تا سراسر کشور، و با وجود کارزار اتهام زنی و ارباب، تا سقوط دولت، تا زمانی که مردم قدرت و ثروت را که حق آنانست به دست گیرند، و تا پیروزی انقلابی که آتش آن را مردم روشن کردند، به مبارزه ادامه دهیم.

بله! مردم هم چنان خواهان سقوط رژیم، و دولت فاسد و استبدادی آن هستند.

پرافتخار باد یاد شهدا!

پیروز باد انقلاب!

قدرت و ثروت به دست مردم!

منبع:

<http://socialistworker.org/print/2011/12/23/egyptian-socialists-answer-attacks>

توضیح مترجم:

* فاطمة ابراهیم السید البلتاجی یا أم کلثوم (۳۱ دسامبر ۱۸۹۸ تا ۳ فوریه ۱۹۷۵)، خواننده، ترانه سرا و بازیگر مصری تبار بوده است که با وجود گذشت سه دهه از مرگ وی، هم چنان یکی از تأثیرگذارترین خوانندگان تاریخ موسیقی عرب به شمار می آید و به همین جهت به "ستاره شرق" (کوکب الشرق) ملقب است.

مارکسیسم و جوانان

نوشته الیف چاقلی

مترجمین: کیومرث عادل، نازنین صالحی

"بگذارید لیبرال ها و روشنفکران خودباخته پس از مشاهده نخستین نبرد حقیقتاً توده ای به سوی آزادی، آکنده از یأس و نومییدی شوند؛ بگذارید همچون بزدلان تکرار کنند: به جایی که پیش تر در آن شکست خورده اید نروید، دوباره در آن مسیر مهلک قدم نگذارید. پرولتاریای آگاه به آنان پاسخ خواهد داد: جنگ های بزرگ تاریخ، مشکلات بزرگ انقلابات، تنها به دست طبقات ممتازی رخ داد که بارها و بارها حمله را از سر گرفتند. آن ها با یادگیری درس های شکست بود که به پیروزی رسیدند" (لنین)

مشعل خاموش ناشدنی مارکسیسم

جوانان طبقه کارگر و جوانانی که امروز از جامعه سرمایه داری به تنگ آمده اند، بیش از هر زمان دیگری به مارکسیسم نیاز دارند. نظام سرمایه داری، بیماری هایی اجتماعی را که خود خالق آن است، به سطوحی غیرقابل تحمل رسانیده، و زندگی توده های کارگر را روز به روز تیره و تاریک می سازد. آن نوع زندگی که سرمایه داری پیش روی آن ها قرار می دهد، آکنده است از اضطراب و نگرانی؛ چیزی کاملاً برخلاف دنیای رنگارنگی که سرمایه داری با انواع ابداعات تکنولوژیک آراسته است. هرچند گفته می شود که آینده به جوانان تعلق دارد، ولی در حقیقت باید گفت تحت نظام سرمایه داری هیچ آینده خوشی در انتظار این میلیون ها نفر از جوانان نیست.

با این وصف، پایان دادن به چنین واقعیتی امکان پذیر و شرایط عینی برای چنین وظیفه ای بیش از حد آماده است. امکان ایجاد جهانی عاری از استثمار انسان به دست انسان، که در آن تمامی اشکال نابرابری ها، سرکوب و نفرت ناشی از وجود طبقات و اختلافات طبقاتی ریشه کن شود، در دسترس ماست. تنها چیزی که برای تحقق این امکان وجود دارد، بیدار شدن در برابر حقیقت موجود، تشکل و مبارزه است. اما کل بورژوازی در سراسر جهان به بیمارانی ایده سوسیالیسم و سلاح نظری رسیدن به آن، یعنی مارکسیسم، مشغول بوده و هست. به همین دلیل، بسیاری از جوانان مستعد مبارزه حول هدف طبقه کارگر و انقلاب، از این نکته غافل می مانند که به محض سازمان یافتن در جهت

هستند. اما با این وجود، آن ها به عنوان فعال کارگری در دفتر اجرایی انتخاب شدند و به رهبری احزاب مذکور وابسته نیستند. فایده الفایده، از فعالین حزب کارگران کمونیست تونس (PCOT) در فهرست بود که به عنوان نماینده "اتحادیه معلمان مقطع ابتدایی" انتخاب گردید. اما PCOT تمایل داشت تا یکی دیگر از فعالین اش با نام جیلانی حمادی نیز در دفتر اجرایی باشد. اکثریت اعضای فهرست برنده اعتقاد داشتند که حضور دومین فعال PCOT در دفتر اجرایی ناممکن است. آن چه اکنون اهمیت دارد اینست که ببینیم رهبری جدید در شرایط مطرح شدن مطالبات مختلف در سطح دموکراتیک و اجتماعی چه خواهد کرد. گذشته افراد منتخب مشخص است، اما این برای پیش بینی اقدامات آتی آن ها کافی نیست.

بحث سیاسی کوچکی در این کنگره درگرفت (با این حال پیشنهادهای با محتوای چپ علیه بیکاری، و پروژه های اقتصادی نئولیبرال پذیرفته شد).

دفتر جدید به دنبال تغییر UGTT است؛ وظیفه بزرگی آغاز شده و تغییر در اساسنامه نیز به طور اخص در برنامه قرار دارد. فهرست برندگان نه بر پایه عقاید، که برای پیروزی انتخابات تشکیل شد. این یکی از دلایل عدم حضور زنان در این فهرست بود: کسانی که فهرست را تهیه می کردند گمان می بردند که این موضوع مانع رأی کافی برای پیروزی فهرست خواهد شد (۹۷ درصد از نمایندگان کنگره مرد بودند، در حالی که ۴۷ درصد از اعضای UGTT را زنان تشکیل می دادند). با این وجود، فهرست برندگان باید شامل زنان نیز می شد. این که هیچ یک از زنان در دفتر سیاسی نیستند، غیر قابل پذیرش ترین انتخابی است که از سوی این کنگره صورت گرفته. این امر دموکراتیک نیست و بسیاری از فعالین را متعجب کرد. زنان حدود ۵۰ درصد از کارگران صنعت پست را تشکیل می دهند و در بخش هایی نظیر آموزش، درمان و توریسم، اکثریت را دارند. بیش از ۶۰ درصد از کارگران نساجی، زنان هستند. زنان در مبارزه برای پایین کشیدن بن علی از قدرت پا به پای مردان حضور داشتند. بحثی بر سر تغییر قوانین داخلی، من جمله سهم زنان در رهبری، آغاز اتحادیه ها و شعبه های منطقه ای و غیره صورت خواهد گرفت. الزاماً باید تا کنگره بعدی برای نهایتاً شرکت زنان در دفتر اجرایی، صبر کرد.

نابرابری و بی عدالتی وجود دارد و پرولتاریا هر روز رشد می کند، مشعل مارکسیسم هرگز خاموش یا کنار گذاشته نخواهد نشد.

بورژوازی جهانی، به عنوان بخشی از حملات نئولیبرالیسم در دهه ۱۹۸۰، آن نظام اخلاقی-ارزشی را حکمفرما ساخت که در آن ایده‌های اجتماعی، مسأله‌ای کهنه و بدون موضوعیت بود و ناگزیر هر فرد می باید خودخواهانه برای آزادی خود نزاع می کرد. ایدئولوژی بورژوازی مأموریت خود را با خنثی کردن ایده دگرگونی جامعه آغاز کرد تا نسل جوان کارگران را از مسلح شدن به جهان بینی انقلابی بازدارد؛ جهان بینی‌ای که آن‌ها را به سوی مبارزه برای سرنگونی سرمایه داری سوق می داد. رسانه‌های سرمایه داری، جوانانی را که چنین ایده‌آل‌هایی داشتند، همانند افراد دچار اختلال ذهنی تصویر می کرد. سبک زندگی حُقه شده با نسل جوان، زندگی کردن "در لحظه" و غوطه خوردن در دغدغه‌ها و مسائل شخصی بود؛ و البته چنین سبکی توانست تا نسبتاً موفق عمل کند، و فرصت و اجازه طرح پرسش نسبت به گذشته و آینده را از نسل جوان سلب کند. پس از این، سقوط دولت‌های به اصطلاح سوسیالیستی-به خصوص اتحاد شوروی- بهانه کافی را به سرمایه داد تا به کرات مرگ سوسیالیسم و مارکسیسم را با خوشحالی کودکانه و زایدالوصفی اعلام کند. در طول این دوره از یورش که به صورت شماری از تلاطمات سپری شد، آگاهی و سازمان‌یابی انقلابی به شدت سقوط کرد. نگاه کارگران و جوانان به تنگ آمده از نظام سرمایه نسبت به جهان، تیره و تار و مبهم شد. گویی احساس می کردند که در خلأ افتاده‌اند. ذهن طبقه کارگر و به خصوص جوانان کارگر برای مدتی، همچون کسوف، تیره شد و آگاهی آنان دستخوش سقوط شدیدی گشت.

در حقیقت زمینه عینی برای آن که امید به مبارزه برای سوسیالیسم کنار گذاشته شود و دوره جدید را دوره صعود و درخشندگی سرمایه داری بدانیم، وجود نداشت. ولی متأسفانه، خلاف این برداشت برای مقطعی غالب بود. با این حال، درک دیالکتیکی تاریخ که از دل مارکسیسم بیرون می آید، حقیقتی تماماً متفاوت را بازگو می کرد: هر زمانی که یک نظام اجتماعی بی پروا به حملات ایدئولوژیک دست می زند، در واقع شرایطی را برای از دست دادن توجیه تاریخی خود مهیا می کند و رو به اضمحلال می گذارد. از سوی

سرنگونی سرمایه داری، قدرت آنان به طرز چشمگیری افزایش خواهد یافت. آن‌ها در لجنزار نظم اجتماعی گنبدیده کنونی، بحث می کنند و این چیز است که "زندگی" نامیده می شود!

همان طور که پرومته اسطوره‌ای با دزدیدن آتش از خدایان، انسان را از تاریکی و سرما نجات داد؛ مارکسیسم نیز به پرولتاریا، این انقلابی‌ترین طبقه تاریخ بشر، مشعل علمی، مشعل کمونیسم را که برای دگرگونی جهان نیاز است، بخشیده. اقدام پرومته، نماد مبارزه باشکوه برای آزادی است. مارکسیسم همان آتشی است که توده‌های کارگر برای رسیدن به یک نظم اجتماعی جدید، رهایی و سعادت اجتماعی و پایان دادن به شرایط جامعه سرمایه داری، یعنی استثمار و ستم غیرقابل تحمل، بدان نیاز دارند. سرمایه، با وارد آوردن اتهام به سوسیالیسم و زدن برچسب "فسیل" به مدافعین مارکسیسم، تلاش کرد تا آتشی را که مسیر رهایی توده‌های کارگر را روشن می سازد، خاموش کند. بنابراین، توده‌های تحت ستم و جوانان گویی در سیاهی نیمه شب قرن وارد شده‌اند و چنان بدبینی و تردیدی در آنان رخنه کرده است که تقریباً تمامی امید به تغییر و آینده‌ای بهتر را در آنان کشته. از نشانه‌های این دوره سیاهی، ظهور مسائل زیادی-به ویژه در دهه ۱۹۸۰- بود: انحطاط جامعه و جوانان، از دست رفتن ارزش‌های مثبت، استیلاي خودخواهی، تنزل حس همبستگی و همیاری اجتماعی، بیزاری از مبارزه سیاسی.

هرچند برخی این نشانه‌ها را حمل بر موضوعات مضحکی می کنند تا بلکه امید به آینده بشریت را منتفی دانند یا تقصیر را بر گردن انحطاط اجتماعی جوانان بیندازند، ولی ما می دانیم که تمامی این چشم اندازهای بدبینانه محصول فقدان آگاهی یا حملات مداوم ایدئولوژیک است. در تحلیل نهایی، همان طور که دوره‌های مشابه تاریخی به ما نشان می دهد، این چیزی بیش از یک بازه کوتاه در مسیر کل تاریخ نیست.

مارکسیسم، به غیر از روشن ساختن مسیر رهایی بشریت، با ماهیت خوشبینانه تاریخی خود به ما می گوید که دوره‌های تاریک مبارزاتی در نتیجه یورش‌های طبقات استثمارگر، دیر یا زود پایان خواهد پذیرفت. هرچند ما به دلیل حملات بورژوازی جهانی دوران بدی را می گذرانیم، اما تازمانی که خشم علیه

خود را وقف ارائه یک بنیان نظری برای مبارزه انقلابی پرولتاریا و همچنین مجهز نمودن این مبارزه به یک ایدئولوژی علمی، نمودند. به عنوان مثال، مارکس زندگی دشوار و پرفراز و نشیبی را تجربه کرد که تماماً و با افتخار و اشتیاق وقف مبارزه انقلابی گشته بود. در حقیقت او از شرایطی که می توانست با آن زندگی مرفه و توأم با آسایشی را به دست آورد، گسست کرد. او با اشتیاق تمام، به صفوف مبارزه دشوار علیه تمامی اشکال ارتجاع و سرکوب سیاسی و اجتماعی پیوست. در واقع، خلاف این موضوع، یعنی حرکت یک انقلابی بزرگ مانند مارکس به سوی زندگی راحت و کنار گذاشتن ایده های خود، امری غیرقابل تصور به نظر می رسد.

کروپسکایا، همسر لنین، در خاطرات خود می نویسد که رهبر بلشویک ها- به عنوان فردی که زندگی خود را وقف رهایی طبقه کارگر نموده بود- با تمام وجود یک انقلابی مارکسیست و یک جمع گرا بود. مشخصه احساسات و تفکرات او، مبارزه قاطعانه برای پیروزی سوسیالیسم بوده است. خصوصیات مهمی همچون پیش داوری، کینه، خودبینی و رشک که مختص فردگرایان و خرده مالکان است، با لنین بیگانه بوده. سال هایی که نه فقط به تلاش برای سازماندهی طبقه کارگر، بلکه به تلاش برای آموزش خود به عنوان یک کمونیست واقعی سپری شد، لنین انقلابی را ساخت؛ کسی که از این پس جمع گرایی و مبدل شدن به مبارز طبقه کارگر را سرچشمه خوشبختی حقیقی می دانست. یک انقلابی جوان که به جهان بینی مارکسیسم مسلح و در مبارزه آب دیده شده است، از "زندگی"، که به همین دلیل معنا یافته است، لذت خواهد برد و در کنار تمامی کسانی که با تمام وجود مبارزه می کنند، احساس افتخار خواهد کرد. یک چنین جوانی، با اشتیاق برای مبدل شدن به کمونیستی حقیقی، برای رها ساختن خود از امراض خصلت خرده بورژوازی و فردگرایی تحمیل شده از سوی جامعه سرمایه داری، گام هایی بزرگ برخواهد داشت.

لنین در اوایل جوانی خود نوشت که مارکس، علیه ایدئولوژی بورژوازی شورش کرد که خودخواهی بی مایه و جستجوی رستگاری فردی را موعظه می کرد. و امروز، در همان حال که بورژوازی سعی می کند تا آگاهی جوانان را به همان شیوه محو و نابود سازد، از سوی دیگر تلاش می کند تا با اعلام مرگ مارکسیسم،

دیگر در چنین دوره هایی از تاریخ، افشار تحت ستم و استثمار، ضعیف ترین لایه های اجتماع به نظر می رسند. برای آنان این یک فضای تاریک روشن است؛ فضایی که در آن دیگری امیدی به آینده عاری از نظم اجتماعی کهنه کنونی وجود ندارد؛ و از آن جا که آگاهی برای ساختن آینده و سطح سازماندهی همچنان بسیار پایین است، آن ها با بالاترین بهت و ناباوری، دست به گریبان هستند. اگرچه ما در حال پشت سر گذاشتن دشوارترین بخش چنین دوره تاریکی هستیم، ولی تأثیرات عمومی و ردپای ترس های به جای مانده از این دوره، ادامه دارد. ولی این ردپا از میان خواهد رفت. جوانان طبقه کارگر و مبارزه انقلابی ناگزیر، با امواج شورش خود، سیستم سرمایه داری را از همه سو به لرزه درخواهند آورد. به بیان انگلس، هیچ نابودی تاریخی عظیمی وجود ندارد که با یک پیشرفت جبران نشده باشد.

یک چیز برای مارکسیست ها روشن است و آن اینست که سیستم سرمایه داری امپریالیستی امروزی، شروع به آشکار کردن چهره حقیقی خود در نزد تمامی توده ها در سراسر جهان کرده است، به طوری که پنهان ساختن آن دیگر ممکن نیست. سیستمی که میلیون ها نفر از مردم را به سوی گرسنگی، فقر، بیکاری، جهل، انحطاط و شرایط تحمیلی و ناعادلانه جنگ های امپریالیستی سوق داده است، پیش از این مستحق آن بوده است که به زباله دان تاریخ فرستاده شود. آینده به سوسیالیسم تعلق دارد. بگذارید کل بورژوازی جهان، متحدانه فریاد بریارورد که سوسیالیسم و مارکسیسم مرده است. آن ها هرگز و هرگز نمی توانند واقعیت را تغییر دهند. نهایتاً ما شاهد آغاز سپیده دم خیزش جدید انقلابی هستیم. مارکسیسم از تمامی جوانانی که از خشم علیه نظام ناعادلانه سرمایه داری آکنده هستند، دعوت به مبارزه می کند. جهان بینی انقلابی طبقه کارگر، راه خروج از بردگی مادی و معنوی را نشان می دهد. هیچ چیز دیگری به اندازه افتخار پیوستن به مبارزه انقلابی برای سرنگونی نظام گندیده کنونی، زندگی و آینده جوانان را ارزشمندتر و بامعنا تر نخواهد ساخت.

آزادی جمعی، شرط آزادی فردی

برای نسل جوان مبارزه انقلابی، هنوز درس های بسیاری از زندگی و مبارزات بنیان گذاران مارکسیسم و انقلابیون ادامه دهنده راه آنان وجود دارد که باید آموخته و بکار گرفته شود. مارکس و انگلس، زندگی

جامعه طبقاتی که هماهنگی فرد با فرد و فرد با طبیعت را نابود می سازد و در سیستم سرمایه داری که این تناقضات را به منتهی درجه خود رسانیده، این درک نادرست به وجود آمده است که رهایی فردی در تضاد با رهایی اجتماعی قرار دارد.

با این حال، کمونیسم، همان طور که مارکس خاطر نشان ساخت، راه حل واقعی نبرد میان هستی و وجود، جبر و اختیار، فرد و اجتماع است. این معمای حل شده تاریخ است. جامعه بی طبقه آتی، جامعه ای خواهد بود که در آن تضادهای آشتی ناپذیر انسان و طبیعت، و انسان با انسان محو می گردد؛ احساسات بشر به معنای واقعی کلمه، انسانی و با ذات اجتماعی و طبیعی او سازگار و هماهنگ می شود. توده های نگون بختی که سعی دارند تا تحت استثمار و سرکوب سرمایه داری به حیات خود ادامه دهند، تنها زمانی که این سیستم را سرنگون و به سوی جامعه بی طبقه حرکت کنند فرصتی به دست خواهند آورد تا شاهد شکوفه زدن شخصیت و برآورده شدن نیازهای مادی و معنوی خود باشند. جامعه بی طبقه آن مرحله اجتماعی است که در آن منافع فرد و جمع هماهنگ می شود؛ بهترین اصول بشری اتخاذ می گردد و این ارزش ها به اجزاء لاینفک زندگی مبدل می گردد. این آینده ایست که جوانان طبقه کارگر باید داشته باشند و وظیفه کنونی آن ها نیز باید حرکت به سوی فتح یک چنین آینده ای باشد!

جایگاه جوانان

تلاش برای تحلیل جایگاه جوانان در مبارزه طبقاتی جاری در یک جامعه سرمایه داری، که به دو طبقه اصلی متخاصم تقسیم شده است، بی فایده خواهد بود؛ چرا که "جوانی" به تنهایی یک موقعیت طبقاتی نیست، بلکه بر مبنای گروه های سنی، بخش از جامعه را دربر می گیرد که شامل تمامی طبقات می شود. اگر ما آن دسته از کسانی را که موقعیت طبقاتی خود را نمی پذیرند و آگاهانه آن را انکار می کنند کنار بگذاریم، بخش های جوان هر طبقه در تحلیل نهایی به وسیله شرایط اجتماعی همان طبقه حالت و شکل می گیرند. امروز در تمامی کشورهای سرمایه داری، در کنار جوانان متعلق به طبقه بورژوازی (که اقلیت را تشکیل می دهند)، بخش جوان طبقه کارگر نیز وجود دارد که به موازات رشد همین طبقه افزایش پیدا می کند، اکثریت را می سازد و همواره به ارتش بیکاران می پیوندد. در حال حاضر، خرده بورژوازی جایگاه

پرچم شورش را که نظام آن را تهدید می کند، از دست جوانان بگیرد.

مارکسیسم به روشن ترین شکل ممکن اعلام کرد که کارگر جوان، بدون پرچم و سلاح مبارزه، هیچ چیز به جز یک برده مزدبگیر تحت فرمان سرمایه نیست. موعظه کردن "رهایی فردی" یا "فردگرایی" تنها می تواند برای جهان بورژوازی و فرزندان مرفه آنان معنا داشته باشد. تنها "رهایی فردی" که نظم سرمایه می تواند به طبقه کارگر و جوانان- کسانی که فارغ از سطح آموزش خود عموماً کارگران آینده خواهند بود- اعطا کند، "خوشحالی" از یافتن یک شغل است و خدمت کردن تحت فرمان سرمایه! با این حال، برده مزدبگیر هرگز نمی تواند فردیت خود را تحت حاکمیت سرمایه محقق سازد، بلکه بالعکس آن را از دست می دهد. شرایطی که او در آن کار و زندگی می کند، نه رضایت بلکه نارضایی را ایجاد می کند.

کارگر جوان نمی تواند کیفیات ذهنی و جسمی خود را تحت سلطه سرمایه داری ارتقا دهد. این سیستم، شرایطی را خلق می کند که تنها به فرسایش و نابودی جسم و روح او می انجامد. مادامی که او کار می کند، در حکم زائده سرمایه است و هرگز نمی تواند این فردیت را لمس کند. تنها زمانی که او باید خودش باشد و وجود خود را درک کند، اوقات فراغت اوست. با این حال، این روزها سرمایه با سازماندهی تمامی جوانب زندگی، من جمله اوقات فراغت و استراحت، همین فرصت را هم از کارگران دریغ داشته است. بنابراین وقتی او در کوچه بن بست ناآگاهی می ماند و قادر نیست تا موضعی انتقادی درقبال سبک زندگی تحمیل شده از سوی سرمایه داری بگیرد، در هر لحظه از زندگی خود به عروسک خیمه شب بازی سرمایه مبدل می گردد. بنابراین برخلاف این دروغ زنده که "مارکسیسم کهنه شده است"، تمامی جوانانی که به تناقض با سرمایه داری رسیده اند، نیاز دارند تا نه واژه پوچ "فردگرایی"، بلکه ایده های "جمع گرا" و "انقلابی" مارکسیسم را با تمام وجود در آغوش بگیرند.

برخلاف تحریفات عامدانه ایدئولوژی بورژوازی، فرد به وضوح یک موجود اجتماعی است. حتی در زمان هایی که برخی فعالیت های زندگی، به نظر اجتماعی نمی رسد- به این معنا که با همکاری سایر افراد صورت نمی گیرد- خود هستی و وجود فرد در حقیقت، بیان و تجلی زندگی اجتماعی است. با این حال، در

پسرفت سطح، وسعت و اشکال فعالیت جوانان دانشجو در مقایسه با گذشته است.

این عوامل، شکاف رو به گسترش میان عناصر پرولتاری و بورژوایی جوانان را نیز نشان می دهد. تفاوت های موجود میان موقعیت جوانان دانشجو در گذشته، یعنی دوره ای که شکاف مزبور چندان قابل ملاحظه نبود، و موقعیت کنونی، تا زمانی که بیانگر تغییر در واقعیت اجتماعی است، طبیعی می باشد.

بورژوازی برای جلوگیری از گرایش جوانان به سوی موضوعات اجتماعی، به تبلیغات سیستماتیک دست می زند و از آن طریق ارزش هایی همچون آگاهی، همبستگی و مشارکت اجتماعی را کهنه معرفی می کند. جوانان در گرداب سبک زندگی منحنی و پوچی که سرمایه داری به دروغ "مدرن و امروزی" معرفی می کند، غرق می شوند. هزاران نفر از جوانانی که در سیستم سرمایه داری محکوم به بیکاری هستند، با شستشوی مغزی از سوی رسانه های بورژوایی به بردگی درمی آیند و به جای استفاده از توان خود و امید به مبارزه انقلابی، دچار رخوت، روزمرگی و یأس می شوند. بنابراین، در همان حال که بخش هایی از جامعه به انبار باروت برای انفجار انقلابی مبدل می شود، همزمان می تواند به پناهگاه جوانان بیکاری که هویت طبقات خود را به خاطر دنباله روی از سبک زندگی بورژوایی از دست داده اند، و احتمالاً پایگاه توده ای برای جریان های سیاسی ارتجاعی و شوونیستی مانند فاشیسم، تبدیل گردد.

مغز جوانان دانشجو، از زمانی که آن ها در بهترین و پرنرژتری ترین سال های زندگی خود قرار دارند، وارد روندی فرسایشی می شود تا نهایتاً در کوچه های بن بست مبارزه برای "بقای فردی" هدر رود. سرنوشت ناخوشایندی در انتظار جوانان است، مگر آن که آن ها از این حمله تدریجی و سیستماتیک نظام گنبدیده سرمایه داری - که طی چند دهه گذشته شدت گرفته است - آگاه شوند و به مبارزه انقلابی، به مثابه تنها راه محقق ساختن عزت مندان و وجود خودشان، بپیوندند. روح آنان در مسابقه بیرحمانه ای که در آن وادار به رقابت با یکدیگر می شوند، ذره ذره از بین می رود و بنابراین به طور کامل با خودشان بیگانه می گردند و به نیروی کار مطیع و فرمانبردار سرمایه مبدل می شوند. این حقیقت عریانی است که در پس هدف ایدئولوژی بورژوایی برای به دام انداختن جوانان دانشجو با گفتن

کوچکتری را در قیاس با دوران گذشته (یعنی زمانی که جمعیت دهقانی و خرده مالکیت وسیع بود و افراد خوداشتغال هنوز امتیازات شان را از دست نداده بودند) به خود اختصاص می دهد. امروز ما عموماً می بینیم که پرولتاریا اکثریت قاطع جامعه سرمایه داری را تشکیل می دهد، البته با در نظر گرفتن کارمندان دولت، که به اشتباه جزئی از خرده بورژوازی محسوب می شوند، کارگران ماهر که به اجبار با فروش نیروی کار خود به سرمایه امرار معاش می کنند، و بخش هایی از نواحی روستایی که مدت هاست پرولتاریزه گشته است.

خرده بورژوازی، به مثابه یک طبقه میانی در جامعه سرمایه داری، منشأ بروی برخی مشکلات مهم از نقطه نظر مبارزه انقلابی طبقه کارگر است. با این حال، دلیل این موضوع این نیست که طبقه مذکور بخش نسبتاً بزرگی از جامعه را به طور عینی در قیاس با دوران گذشته تشکیل می دهد. امروزه، موقعیت این طبقه میانی به تنهایی یک موضوع مهم محسوب می شود، چرا که ذهنیت رایج و گسترده حفته شده در تک تک سلول های حیات اجتماعی سرمایه داری را بازتاب می دهد. این ذهنیت رایج، مانند اقیانوسی است که طیف وسیعی را دربر می گیرد: از مردم متعلق به بخش های خرده بورژوازی تا حتی آن دسته از افراد بورژوا که با وجود پیوستن به این طبقه هنوز از عادات و سنن خرده بورژوایی رها نشده اند و میلیون ها نفر کارگری که، به خاطر فقدان آگاهی، اسیر سبک زندگی و ارزش های به راستی خرده بورژوایی می شوند. از آن جا که بخش های جوان، جزء بزرگی از این توده مردم را تشکیل می دهند، از منظر عموم مردم به عنوان بخش خرده بورژوازی نگریسته می شوند.

آن چه ما در مورد ماهیت طبقاتی جوانان در جامعه سرمایه داری گفتیم، به طور عموم برای جوانان دانشجو نیز معتبر است. به علاوه، ترکیب جوانان دانش آموز و به ویژه دانشجو، طی سال ها رو به تغییر بوده است و تأثیرات ذهنی این تغییر عینی به وضوح در میان جنبش دانشجویی مشاهده می شود. وقتی ما یورش سرمایه به دستاوردهای طبقه کارگر را مدنظر قرار می دهیم (یعنی کاهش هزینه های اجتماعی، افزایش مداوم شهریه ها، تنزل دستمزدهای طبقه کارگر، بیکاری و غیره)، روشن است که ساختار طبقاتی جوانان دانشجو نیز طی این سال ها بیشتر به سمت بورژوازی متمایل شده است. بازتاب این تغییر عینی،

بیگانه شده تبدیل می کند. این سیستم با تقلیل دادن مناسبات میان افراد به روابط تجاری بر پایه مبادله کالا، به بیگانگی عمومی نوع بشر منجر می شود. انسان، با بیگانه شدن از کار خود، از محصول کار خود و دیگران، در حقیقت با خود و طبیعت اش بیگانه می گردد. و بدین ترتیب او اسیر زندگی در فضای بیگانگی می شود. این وضعیت، که محصول جامعه سرمایه داریست، حقیقتی است که جوانان اغلب در سال های تحصیل خود لمس می کنند. به علاوه، بی عدالتی های آشکاری که سیستم سرمایه داری به معرض نمایش می گذارد، آن دسته از احساسات جوانان را که هنوز به واسطه نظم سرمایه دچار رخوت نگشته است، برمی انگیزد. بنابراین جوانان دانشجو غالباً احساسات کم و بیش سرکش و شورشی علیه نظم اجتماعی موجود سرمایه داری دارند. با این حال، در تحلیل نهایی، پایه طبقاتی نقشی بنیادی در یافتن یک رویکرد واقعاً باثبات انقلابی، و نه یک رویای زودگذر، علیه سیستم سرمایه داری دارد.

آن چه امروز برای توسعه یک جنبش حقیقتاً ضدسرمایه داری در میان جوانان ضروری است، مشخصاً یک شفافیت و توضیح ایدئولوژیک است، و نه پنهان ساختن تفاوت های ایدئولوژیک که بازتاب تفاوت های طبقاتی می باشد. به عنوان مثال، در حال حاضر، آنارشیسم به عنوان یک نوع رادیکالیسم موقتی، ترویج و از سوی عناصر بورژوا به بدنه جنبش دانشجویی تزریق می شود. عناصر بورژوا و خرده بورژوایی که خود را در کوچه های بن بست یک ضدیت "کاذب" با امپریالیسم (یعنی اساساً ناسیونالیسم) گم می کنند، به ظاهر به عنوان النقاط جریان های سیاسی چپ و راست عمل می نمایند. از سوی دیگر، چپ گرایی خرده بورژوایی که به صورت انقلابی گری تند و تیز ظاهر می شود، به خاطر رویکردهای سکتاریستی نسبت به جنبش دانشجویی، خود را ایزوله و جوانان سمپات را به سرعت خسته و دلسرد می کند. تحت چنین شرایطی، لازم است تا عناصر راسخ و پویای جوانان دانشجو خود را از اشکال بورژوایی و خرده بورژوایی چپ گرایی رها سازند. جوانان تنها هنگامی قادرند تا یک جنبش قدرتمند و بادوام را ایجاد کنند که مسیر انقلابی جهانی پرولتاریا را دنبال کنند؛ مسیری که توان بالقوه تغییر جهان را دارد. این موضوع، یک "باید" برای تداوم تلاش های سیاسی و ایدئولوژیک به سوی هدف مزبور محسوب می شود؛ به علاوه، این مسأله تنها

داستان هایی در مورد آموزش بهتر و آینده ای درخشان تر قرار دارد تا آن ها را از ایده های انقلابی و مبارزه سیاسی بازدارند. بورژوازی ضمن تلاش برای بی اعتبار ساختن مارکسیسم به مثابه یک جهان بینی علمی و مورد نیاز جوانان برای خلق آینده ای بهتر، تمام توان خود را بکار می بندد تا جوانان را با "علمی" که در هاله تقدس فرو رفته است، به سوی خود جلب کند.

علم هرگز نمی تواند در جامعه ای که تحت سلطه بردگی مزدی قرار دارد، بی طرف باشد. سیستم سرمایه داری تمامی دستاوردهای علمی و تکنولوژی را به خدمت بورژوازی حاکم در می آورد. هر اختراع و نوآوری جدیدی از سوی قدرت های امپریالیستی برای اعمال فشار بیشتر بر طبقات ستمکش و کنترل زیرکانه و کامل ماشین های جنگ امپریالیسم مورد استفاده قرار می گیرد. در سیستم سرمایه داری، علم و تکنولوژی- که تنها در جهانی بی طبقه و فارغ از استثمار در خدمت جامعه خواهد بود- تحت بردگی بورژوازی حاکم قرار دارد. مادامی که سلطه بورژوازی ادامه داد، علم و تکنولوژی نیز به عنوان وسایل ستم بر طبقه کارگر و زحمتکشان، در کلیت خود، خدمت می کند. تنها اقدام تاریخی که علم و تکنولوژی را از اسارت زنجیرهای نظام مبتنی بر سود سرمایه داری نجات می دهد، انقلاب پرولتری است. علم و تکنولوژی تنها تحت قدرت کارگری، یعنی کامل ترین و بی حد و مرز ترین دموکراسی، به طور آزادانه در جهات منافع کل بشریت توسعه خواهد یافت و پرولتاریای حاکم از توان فنی و فکری خود برای محو کردن تمامی اشکال استثمار و پایان دادن به تمامی جنگ ها استفاده خواهد نمود.

ایدئولوژی بورژوایی، به منظور جذب جوانان و در تلاش برای حفظ حیات سرمایه داری، وعده دروغین "تحصیلات خوب، آینده ای خوب" را می دهد. موعظه می کنند که یک شخص تحصیل کرده به موفقیت فردی خواهد رسید و از موقعیت ممتازی در جامعه برخوردار خواهد شد. با این حال، مارکسیسم با تحلیل و افشا کردن علمی ماهیت سرمایه داری نشان می دهد که حقایق موجود اساساً در تضاد به با چنین وعده های "درخشانی" قرار دارد. بدون چشم پوشی از تفاوت های طبقاتی میان جوانان به طور اعم و دانشجویان به طور اخص، اجازه دهید تا به موضوع مهمی اشاره کنیم که جوانان را تا حد زیادی درگیر خود می کند. سرمایه داری، در واقع، پراتیک بشری را به مقولاتی

لنین، به عنوان رهبر انقلاب کبیر اکتبر روسیه، خاطر نشان ساخت که وضعیت پرولتاریا- که با سلطه رقابت پر هرج و مرج جهان بورژوازی از هم گسیخته می گردد و تحت ستم سرمایه قرار دارد- به طور دائم به سوی فلاکت، آوارگی و حقارت بی انتها سوق پیدا می کند. پرولتاریا تنها با تقویت اتحاد ایدئولوژیک خود بر پایه اصول مارکسیسم و اتحاد مادی در سطح سازماندهی و تشکل می توانست میلیون ها نفر از زحمتکشان را به عنوان ارتش طبقه کارگر متحد سازد.

به علاوه، پرولتاریا در مبارزه برای کسب قدرت، سلاح دیگری به جز سازماندهی خود ندارد. کارگران، بدون متشکل شدن، هیچ چیز به جز نیروی انقلابی بالقوه تاریخی نیستند؛ و به همین ترتیب، جوانان غیر متشکل نیز با وجود تمامی احساسات و تمایلات شورشی، تهور و شهامت خود، هیچ چیز نخواهند بود.

جریانات سیاسی چپ که اهمیت بیش از حدی برای قهرمانی و شجاعت فردی قائل می شوند- اهدافی که احتمالاً برای جوانان بسیار باشکوه به نظر می رسد- فاقد ظرفیت مبارزه جمعی طبقه انقلابی هستند. گرایشات سیاسی که قهرمان گرایی فردی را تجلیل می کنند، در حقیقت بازتاب انقلابی گری خرده بورژوازی هستند. این قسم گرایشات، نه بر پایه مارکسیسم، که بر پایه ایده آلیسم بنا شده اند. وقتی لنین این حقیقت را در سنین جوانی خود درک کرد، به سوی مارکسیسم رفت و با جدا کردن راه خود از نارودنیک ها و انقلابی گری خرده بورژوازی نسل قبلی، سنگ بنای صف بلشویکی طبقه کارگر را گذاشت.

لنین، ضمن احترام برای رشادت نسل اول نارودنیک ها که نخستین جرعه های انقلاب را در روسیه روشن ساختند، در هر مناسبتی به انقلابیون جوان یادآوری می کرد که مبارزه انقلابی نه با ایمان احساساتی، بلکه با **ایمان علمی** تغذیه می شود. مسلماً داشتن ایده های انقلابی، یک امر تحسین برانگیز است. با این حال، اگر این ایده آل ها متکی بر حقایق (یعنی تجلی و تجسم تخصصات طبقاتی) و چشم اندازهای مبارزاتی طبقه انقلابی نباشد، بی اساس باقی خواهد ماند و فرصت محقق شدن را پیدا نخواهد کرد. کروپسکایا در ارتباط با فعالیت سازماندهی انقلابی لنین جوان در میان کارگران پترزبورگ، می گوید که مسأله نه انجام اقدامات متهورانه، بلکه ایجاد ارتباط های محکم با توده

دغدغه دانشجویانی نیست که چنین چشم اندازی را اتخاذ کرده اند، بلکه در آن واحد مسأله اساسی جنبش انقلابی پرولتاریا نیز هست.

جوانان علاقه ای به تداوم این نظم کهنه سرمایه داری، که میلیون ها نفر از مردم را به تحمل مصایب و آوار می سازد، ندارند؛ ضمناً مسیری که باید برای فتح آینده از سوی آنان دنبال شود، روشن است. رهایی توده های تحت سرکوب، ستم، استثمار و در یک کلام نفرین شدگان تاریخ تنها از طریق مبارزه انقلابی طبقه کارگر امکان پذیر است. از آن جا که تفاوت های طبقاتی در سطح جامعه روشن تر و بیش از پیش درک می شود، پرولتاریا و نسل جوان مبارزه پرولتاریا، به طور روزافزون به صف طبقاتی انقلابیون خواهند پیوست، و جوانان بورژوا نیز در فرهنگ منحط زندگی بورژوازی سالخورده خواهند شد. جوانان طبقه کارگر، با ذهن تازه تر، تهور بیشتر و انرژی بیشتر، پرچم شورش را که پرولتاریای انقلابی علیه جامعه سرمایه داری به اهتزاز درآورده است، بالاتر خواهند برد. این سطور از **مانیفست کمونیست**، سوگند جوانان انقلابی خواهد بود:

به جای جامعه کهنه بورژوازی یا طبقاتی و تخصصات طبقاتی آن، ما جامعه ای نوین خواهیم ساخت که در آن پیشرفت آزاد هر نفر، شرط پیشرفت آزادانه همه افراد باشد.

مسیر انقلابی جوانان، "مارکسیسم" است

مارکسیسم نه فقط برای دفاع از منافع اقتصادی خود طبقه کارگر، که همچنین برای مبارزه با تمامی اشکال ستم و استثمار در درون جامعه، راهنمای عمل پرولتاریا است. کارگران با مجهز شدن به مارکسیسم و مسلح گشتن به درک بین المللی کمونیستی از مبارزات و سازماندهی، به مبارزه برای دفاع از منافع تمامی زحمتکشان، تغییر بنیادی جامعه، ساختن جهانی توأم با صلح و آرامش برای نسل های آتی، خواهند پیوست. جوانان انقلابی، تنها با پذیرش این چشم انداز مبارزات طبقه کارگر است که می توانند به احساسات شورشی و سرکش خود علیه جامعه سرمایه داری حقیقتاً معنا بخشند و تمامی ایمان و انرژی خود را وقف ایجاد یک جنبش انقلابی عظیم نمایند. همان طور که تاریخ انقلابی طبقه کارگر به ما نشان می دهد، آن چه نیاز داریم ادغام نمودن جنبش انقلابی کارگران با جنبش انقلابی جوانان بر بنیان استوار مارکسیسم به منظور شکست هیولای سرمایه داری می باشد.

امروز، بورژوازی به چنین تجارتی بسیار علاقه دارد. بورژوازی قصد دارد تا شخصیت هایی مانند دینیز گزمیش، چه گوارا و غیره را- که با روح مبارزه انقلابی خود به حق به نمادهایی برای جوانان انقلابی مبدل شده اند- با تهی کردن اهمیت انقلابی آنان و جلوگیری از آموختن اشتباهات آنان از سوی نسل جوان، آنان را به قدیس هایی مرده تبدیل کند. همان طور که لنین گفت، انقلابیون بزرگ در طول حیات خود مورد آزاد طبقه حاکمه ای قرار می گیرند که با سببیت تمام و نفرت عمیق، مبارزه آنان را سرکوب می کند و به انواع دروغ ها و شایعات بی شرمانه علیه آنان دامن می زند. با این حال پس از مرگ این انقلابیون، بورژوازی تلاش می کند تا آنان را به امام زاده هایی بی خطر، یعنی یک مشت قدیس، تبدیل کند. بورژوازی هاله ای را در اطراف نام آن ها قرار می دهد تا از آن طریق طبقات تحت ستم را دلداری و فریب دهد؛ و ضمناً تلاش می کند تا جنبه و روح انقلابی مبارزات آنان را به فراموشی بسپارد.

"کیش شخصیت"، تماماً با مارکسیسم بیگانه است و رهبرانی نظیر لنین در دوره حیات خود مبارزه ای بی امان را علیه چنین گرایشات خطرناکی ترتیب دادند. اقدامات ضد مارکسیستی مانند تبدیل کردن چهره های انقلابی به مجسمه ها و نقوش بی جان و تحویل دادن آن به جنبش سوسیالیستی از سوی استالینیسم، که خود تجسم انکار انقلاب اکتر و بلشویسم دوره لنین است، صورت گرفت. کیش شخصیت استالینیستی بیانگر ارزش های مبارزه انقلابی طبقه کارگر نیست و همان طور که تاریخ اثبات کرده است، به هیچ وجه حق ادعای چنین چیزی را ندارد. این کار تماماً مغایر با رویکرد درستی است که در ادامه به آن خواهیم پرداخت. فردریش آدولف زورگه، در مورد مارکس می گوید: «نیازی نیست تا آن چه مارکس به عنوان یک دانشمند و مدافع طبقه کارگر انجام داد، به صورت مجسمه فلزی یا سخنرانی های آتشین دربیاید. آن چه اقدامات مارکس را نشان می دهد، مجسمه های برنزی یا سنگی نیست، فراخوان ابدی او به جنگ است، "کارگران جهان، متحد شوید!"».

نیاز به نیروهای جوان

برای تقویت مبارزه انقلابی پرولتاریا، به دست آوردن نیروهای جوان و سرزنده همیشه نیاز است. بنابراین، کسانی که به امر سازماندهی متعهدانه، صبورانه و

ها، نزدیک شدن به آنان، آموختن از آن ها، قرار دادن آن ها در صفوف خود و نیرو بخشیدن به آنان بود.

جوانی، با ویژگی های هیجان، اشتیاق، و حساسیت مشخص می شود. در تمام طول تاریخ سرمایه داری و در سرتاسر جهان، جوانانی که در مبارزه انقلابی وارد شدند، همواره این خصوصیات مثبت را به حوزه مبارزه نیز وارد کردند و خواهند کرد. صفوف انقلاب بدون رُمانتیسم، ثبات قدم و فداکاری جوانان، بی روح خواهد بود. از گذشته تا به امروز، مردان و زنان جوان در کشورها و مبارزات بسیاری با ایمان انقلابی در قلب خود، به سوی مرگ شتافته اند. کسانی که در مبارزات ستمکشان علیه ستمگران سراسر جهان وارد شدند، از کموناردهای پاریس گرفته تا انقلابیون اکتر تا تمامی آن قهرمان بی نامی که وارد سنگرها شدند، همگی به نمادهای مبارزه تبدیل شدند. در همین ترکیه، در دوران رژیم های نظامی، جوان بسیاری بودند که در اتاق های شکنجه و پای جوبه دار جان دادند و جوانان بسیاری بودند که با اعتصاب غذا در مقابل اذیت و آزارهای فاشیستی با هدف درهم شکستن روحیه زندانیان انقلابی، جان خود را فدا کردند. با وجود آن که عقاید سیاسی آن ها هنوز پخته نبود، و هنوز جنبه های زیادی از مسیر انقلابی آن ها برای نقد وجود دارد، مهر آنان بر پرچم سرخ مبارزه انقلابی حک شده است. جوانان مارکسیست انقلابی هرگز به بورژوازی اجازه نخواهند داد تا این پرچم سرخ را پایمال و آلوده سازند.

مارکسیسم نشان می دهد که تودها تاریخ را می سازند و این دقیقاً رویکرد صحیح است. حرکت های جدا از طبقه کارگر ممکن است انقلابی به نظر برسند، ولی در تحلیل نهایی، آن ها بیانگر نومیدی و یأس هستند. هرچند نقشی که از سوی رهبران ایفا می شود در مراحل حساس تاریخی بسیار مهم و تعیین کننده است، اما در تحلیل نهایی این مبارزات طبقات تحت ستم است که جهان را تغییر می دهد. هرچند الگوبرداری از زندگی و مبارزات رهبران انقلابی برای شناخت ضعف ها و جلوگیری از تکرار آن ها لازم و صحیح است، اما این که خصوصیات فردی آنان را به حائلی تبدیل کنیم که مأموریت تاریخی طبقه کارگر را در پشت خود پنهان سازد، کاملاً نادرست، و حتی خطرناک است.

این تجارت بورژوازی است که شخصیت های انقلابی را به بت تبدیل کند یا با تبدیل کردن آن ها به کالا، سمبل های آنان را در بازار خرید و فروش کند.

مسأله جوانان

آنتونیو گرامشی



در مورد جوانان "مسائل" بی شماری وجود دارد که از آن میان، دو مسأله به نظر من واجد اهمیت خاصی است:

۱- از آن جا که نسل "سال خورده" همواره عهده دار تربیت "جوانان" می باشد، در این زمینه زدوخورد و ناسازگاری و نظایر این ها پیش خواهد آمد، ولی این پدیده ایست سطحی که ذاتی هر اقدامی برای تربیت و ممانعت است، مگر آن که مسائل طبقاتی در میان آیند، یعنی "جوانان" (یا بخش قابل توجهی از آنان) متعلق به طبقه حاکمه (به معنی وسیع کلمه، یعنی نه تنها به معنی اقتصادی، بلکه هم چنین به معنی سیاسی و اخلاقی آن) شورش کرده به طبقه مترقی روی آورند که به طور تاریخی توانایی کسب قدرت را به دست آورده باشد: ولی در این حالت با "جوان‌هایی" سروکار داریم که از رهبری "سال خوردگان" یک طبقه به رهبری "سال خوردگان" طبقه دیگر در آمده اند و در هر حالت، واقعیت تبعیت "جوانان" از "سال خوردگان" به مثابه یک نسل، هم چنین با تفاوت‌هایی در خلق و خوی و در سرزندگی و طراوت که بدان اشاره کردیم، به قوت خود باقی می ماند.

۲- آن جا که پدیده، خصوصیت به اصطلاح "ملی" به خود می گیرد، یعنی علناً به مثابه یک دخالت طبقاتی جلوه گر نمی شود، مسأله بغرنج می گردد و مغشوش به نظر می رسد. جوانان در حالت شورش دائمی به سر می برند، زیرا که دلایل ژرف وجود یک چنین شورش بر جای مانده است، و بدون آن که تجزیه و تحلیل و انتقاد (و نه در زمینه مفاهیم مجرد، بلکه به طور تاریخی و واقعی) و غلبه بر آن ها صورت پذیرد،

برنامه ریزی شده به شیوه بلشویک ها در میان طبقه کارگر می پردازند، همیشه مصمم هستند تا صفوف خود را با کارگران و انقلابیون جوان پر کنند. هرگونه وضعی در به دست آوردن نیروهای جوان، یک خطر مهلك خواهد بود. نگرانی بیش از حد و تردید در مواجهه با فقدان آموزش و تجربه جوانان، چندان جایز نیست. بلکه از دست دادن امید برای کسانی که با وجود سپری شدن سال ها قادر به دیدن نقایص خود نیستند و تلاشی برای اصلاح آن انجام نمی دهند، موجه است. اما تا زمانی که بحث بر سر جوانان است، باید رویکرد صبورانه و بامدارا نسبت به آنان اتخاذ کرد تا اشتباهات خود را اصلاح کنند.

ما باید تحمل بیشتری نسبت به اشتباهات جوانان انقلابی داشته باشیم. باید این فرصت به آن ها داده شود تا در مسیر مبارزه اشتباهات خود را اصلاح کنند و در این روند باید آن ها را یاری کرد. تعلیم دادن جوانان، به ویژه جوانان کارگر، با فرهنگ و سنن مبارزه بین المللی کمونیستی پرولتاریای انقلابی، عقاید سوسیالیستی و مجهز نمودن آن ها به آگاهی طبقاتی، وظیفه ای بنیادین است. اگر هم جوانان طبقه کارگر و هم سایر جوانان که در زندگی و مبارزه خود با طبقه کارگر متحد شده اند، به صورت اصولی آموزش ببینند و سازماندهی شوند، آن ها قادر خواهند بود تا اشتباهات خود را در مدت کوتاه تری اصلاح کنند و تحرک و پویایی شان را به صفوف مبارزه بیاورند.

نظام سرمایه داری امپریالیستی با حرص و طمع خود برای استثمار لجام گسیخته و سبعیت، خشم تمامی جوانانی را که حاضر نیستند فکر و روح خود را در بازار بورژوازی به معرض فروش گذارند، بالا برده است. آن دسته از جوانانی که تلاش می کنند تا واکنش های خود را در قالب تظاهرات ضد سرمایه داری و تجمعات ضد جنگ در بسیاری از کشورها نمایش دهند، علائم مشخص وضعیت کنونی هستند. با این حال، جوانان نیاز دارند تا سازماندهی شوند و موضعی حقیقتاً انقلابی برای سرنگونی سیستم سرمایه داری اتخاذ نمایند. مبارزه تاریخی پرولتاریای انقلابی که مصمم است از سرمایه داری فراتر رود و در مسیر ایجاد جامعه ای بدون طبقه حرکت کند، ما را چنین فرامی خواند: "مارکسیسم را فراگیرید! به جنبش انقلابی سازمان یافته بپیوندید!"

چشم اندازهای سال ۲۰۱۲

مایکل رابرتز

ترجمه: آرمان پویان

سال ۲۰۱۱، به واقع سالی دهشتناک برای اقتصادهای مهم سرمایه داری بود. در آغاز این سال، عمده پیش بینی های اقتصادی رایج بر آن بودند که روند بهبود اقتصادهای مهم سرمایه داری از رکود بزرگ ۲۰۰۸-۲۰۰۹ به این سو، همچنان به شتاب خود در طول سال ۲۰۱۱ ادامه خواهد داد و نرخ رشد تولید ناخالص داخلی واقعی به طور متوسط به حدود ۳ درصد خواهد رسید. با این حال اکنون، با اتمام سال ۲۰۱۱، می دانیم که رشد واقعی اقتصاد ایالات متحده، کمی بالاتر از ۲ درصد خواهد بود (سازمان همکاری و توسعه اقتصادی، این رقم را ۱.۷ درصد اعلام می کند)؛ کشورهای پیشرفته اروپایی حول آلمان، وضعیت بهتری داشتند؛ ولی انگلستان حتی از رشد ۱ درصدی هم باز خواهد ماند و اروپای جنوبی هم اکنون مجدداً با کاهش رشد رو به رو شده است: از ۱- درصد (اسپانیا و اروپا) تا ۶- درصد (یونان) که البته علت آن را باید در نابودی فعالیت های اقتصادی به دنبال بحران بدهی یورو و برنامه های ریاضت مالی جست. رشد اقتصادی ژاپن نیز به دنبال زلزله، سونامی و متعاقباً فاجعه هسته ای آن سقوط کرده است (منفی ۰.۳ درصد در سال ۲۰۱۱).

اقتصادهای بزرگ نوظهور مانند هند، آفریقای جنوبی و چین نیز روند آهسته ای را از خود نشان می دهند. هند در حال حاضر با نرخ تنها ۵ درصد در سال رشد می کند، در حالی که همین رقم در ابتدای سال ۲۰۱۱ حدود ۹٪ بود. به همین ترتیب نرخ رشد سالانه چین نیز از ۱۰ به ۷ درصد رسیده و برزیل نیز به زیر ۴ درصد سقوط کرده است. هرچند این نرخ های رشد به مراتب بالاتر از اقتصادهای پیشرفته سرمایه داری است، اما از آن جا که اقتصادهای نوظهور برای ایجاد اشتغال شهری نیاز به جذب حجم بالایی از کارگران کشاورزی به درون شهرها دارند، ناگزیر باید برای ایجاد مشاغل کافی با نرخی سریع تر رشد کنند.

تصویر سال ۲۰۱۲ برای این کشورها- البته به استثنای احتمالاً ایالات متحده و ژاپن (آن هم به طور نسبی)- چندان مطلوب به نظر نمی رسد. بنابر پیش بینی سازمان همکاری و توسعه اقتصادی (OECD) منقطه

"سال خوردگان" در واقع تسلط خود را حفظ می کنند، ولی: **après moi le déluge*؛ آن ها موفق به تربیت جوانان و آماده کردن آنان برای جایگزینی نمی گردند. چرا؟ و این بدان معنی است که کلیه شرایط برای این که "سال خوردگان" طبقه دیگر اجباراً رهبری این جوانان را به عهده گیرند، مهیا گشته است، بدون آن که آنان به علل آشکار فشارهای سیاسی-نظامی قادر به انجام این کار گردند. مبارزه ای که، تظاهرات خارجی عادی آن منهدم گشته است. مانند خوره به جان ساخت طبقه کهنه افتاده و آن را زره زره تضعیف و گندیده می سازد: این مبارزه اشکالی ناسالم، صوفی منشانه احساساتی به خود گرفته و انحطاطات غیرطبیعی جسمانی و روانی پیدا می کند، ساخت طبقه کهنه به هیچ وجه نمی تواند جواب گوی احتیاجات جدید باشد و اصولاً فاقد چنین محتوایی است، بیکاری دائمی و نیمه دائمی این به اصطلاح روشن فکران یکی از پدیده های نمونه این کمبود است که ضمناً در جوان ترها خصوصیت به مراتب حادثری به خود می گیرد، چرا که برای آنان هیچ "افق گشوده ای" باقی نمی گذارد. از سوی دیگر چنین وضعیتی به سوی "چهارچوب های بسته" فنودالی-نظامی کشانده می شود، یعنی خود بر شدت و ناگواری مسائلی که قادر به حل آنان نیست، می افزاید.

منبع: «برگزیده ای از آثار آنتونیو گرامشی»، انتشارات بابک، ایتالیا، تیر ۱۳۵۶، صص. ۱۵۴-۱۵۳. متن ایتالیایی در مجموعه «روشن فکران و سازماندهی فرهنگ» (Gli intellettuali e l'organizzazione della cultura) جلد ۳ آثار گرامشی، صص. ۴۴-۴۳، منتشر شد.

ترجمه: انتشارات بابک

بازنویس: روبرت هاگوپیان، آبان ۱۳۸۲.

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.nashr.eu>

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

* - "من اهمیتی به آن چه که پس از مرگم اتفاق دهد نمی دهم" (اصطلاحی فرانسوی).

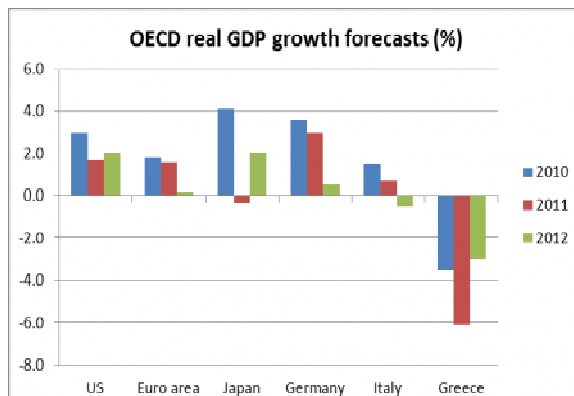
معمولاً "به طور طبیعی" پس از یک رکود عمومی در اقتصادهای مهم سرمایه داری، مانند دوره های ۱۹۷۴-۷۵ یا ۱۹۸۰-۸۲ یا ۱۹۹۱-۹۲ و یا حتی ۲۰۰۱، ما شاهد یک دوره بهبود سریع در فعالیت های اقتصادی بوده ایم که عموماً بالاتر از متوسط نرخ رشد بلندمدت قرار داشته و با افزایش بهره وری کار و رشد اشتغال توأم بوده است. دلیل این موضوع آنست که طی این دوره، "ارتش ذخیره کار" موجود حاضرست تا با نرخ های پایین دستمزد کار کند و به علاوه مقدار زیادی "ظرفیت اضافی" برای بکار گرفته شدن در ماشین آلات و کارخانجات وجود دارد؛ مضاف بر این، تعداد رقبای بازار هم به دنبال ورشکستگی و تعطیلی بنگاه ها کم تر می باشد.

اما از نقطه حداقل سال ۲۰۰۹ به بعد، اقتصادهای مهم سرمایه داری عموماً از دست یافتن به حتی همان متوسط نرخ های رشد بلندمدت پیشین خود هم ناتوان مانده اند و برخی از آن ها همچنان با انقباض رو به رو هستند. اما چرا؟ تفاوت این دوره با دوره های پیشین در چیست؟ من این تفاوت ها را به اختصار ضمن بررسی چشم اندازهای سال ۲۰۱۱ (نگاه کنید به مقاله سود و سرمایه گذاری در دوره بهبود اقتصادی، ۲۹ دسامبر ۲۰۱۰) عنوان کرده بودم.

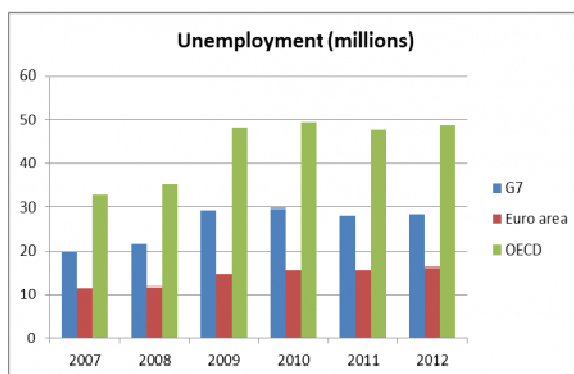
در واقع دو تفاوت وجود دارد. نخست آن که نرخ سود در بزرگ ترین و مهم ترین اقتصاد سرمایه داری، یعنی ایالات متحده، هم چنان در فاز نزولی خود قرار دارد؛ فازی که به اعتقاد من از سال ۱۹۹۷ آغاز شده است. از نقطه اوج سوددهی در سال ۱۹۹۷ به این سو، این نرخ مجدداً احیا نشده است و حتی نقطه اوج بعدی در سال ۲۰۰۶ نیز با وجود طی کردن یک رونق عظیم اعتباری، همچنان پایین تر از سال ۱۹۹۷ قرار داشت. از سال ۱۹۹۷ تاکنون و در مقایسه با دوره ۱۹۸۲ تا ۹۷، دقیقاً همین موضوع بوده است که، دست کم در اقتصادهای پیشرفته سرمایه داری، انگیزه بخش های مولد سرمایه داری (یعنی صنعت، حمل و نقل و خدمات) را برای سرمایه گذاری های جدید و استخدام کارگران بیشتر، کاهش داده. ضمناً، به باور من روند نزولی نرخ سود آمریکا از سال ۱۹۹۷، علت اصلی یا نهایی رکود بزرگ ۲۰۰۸-۲۰۰۹ بود (نگاه کنید به کتاب "رکود بزرگ" و مقالات دیگر من).

البته در حال حاضر میزان مطلق سود شرکت های ایالات متحده، نقطه اوج سال ۲۰۰۶-۲۰۰۷ را پشت

پیرو در بهترین حالت به رکود دچار خواهد شد، اما حتی ایالات متحده و ژاپن هم با نرخی پایین تر از متوسط نرخ های بلندمدت، رشد خواهند داشت.



سطح کل اشتغال نیروی کار در اقتصادهای پیشرفته سرمایه داری با وجود بهبود جزئی آن ها نسبت به دوره رکود بزرگ، رو به وخامت است و نه بهبود. نرخ بیکاری رسمی آمریکا هنوز حدود ۹ درصد است، اما در حقیقت با در نظر گرفتن افرادی که از جستجو برای یافتن شغل دست کشیده اند، این رقم به مراتب بالاتر است (شمار مردمی که به سر کار نمی روند یا قادر به یافتن کار نیستند، به ۲۵ میلیون نفر می رسد). در بریتانیا، بیکاری مانند سایر اقتصادهای مهم اروپا، به استثنای آلمان، در ماه جاری بالا رفته است. بنا به پیش بینی OECD، میزان بیکاری در اقتصادهای پیشرفته سرمایه داری در سال ۲۰۱۲ به تقریباً ۵۰ میلیون نفر خواهد رسید.



اما دردناک ترین چیز در این بین، سطح بیکاری جوانان است. هرگز از دوره "بحران بزرگ" دهه ۱۹۳۰ به این سو، نرخ بیکاری افراد رده سنی ۱۵ تا ۲۴ ساله در کشورهای عضو OECD بیش از حد بالا نبوده است. داده ها واقعاً ترسناک است، به طوری که نرخ های بیکاری جوانان از حداقل ۲۰٪ تا بالغ بر ۴۰٪ در یونان و اسپانیا متغیر می باشد.



توانیم انتظار داشته باشیم که مقادیر اسمی و حتی واقعی سودهای شرکتی آمریکا با افزایش بیشتر، ولی با آهنگ رشدی پایین تر نسبت به سال ۲۰۱۱ رو به رو باشد و نرخ سود نیز سقوط خود را آغاز کند. البته این به معنای رکود جدید اقتصادی در سال ۲۰۱۲ نیست. تاریخ سرمایه داری آمریکا از ۱۹۴۵ بیانگر آنست که وقتی نرخ سود شرکتی سقوط می کند، نهایتاً حجم کلی سود به نقطه اوج رسیده و سپس سقوط می کند؛ اما بین این دو، یک تأخیر حدوداً سه ساله وجود دارد. با این حساب، ظهور یک بحران جدید تولید در آمریکا از حدود سال ۲۰۱۴ به بعد خواهد بود و نه اکنون.

با این وجود، سال ۲۰۱۱ مؤید آنست که سرمایه داری به راستی با بحرانی مشابه دهه ۱۸۸۰ و دهه ۱۸۹۰ رو به رو است که با سیکل "طبیعی" رونق و رکود در بحران ۱۹۶۵ تا ۸۲ یا دوره "رونق" نئولیبرالیسم در دوره ۱۹۸۲ تا ۹۷ تفاوت دارد.

در سایر اقتصادهای مهم سرمایه داری، سوددهی نیز طی رکود بزرگ اخیر دستخوش رکود شد، اما به نظر می رسد که بهبود سود نسبت به بخش شرکت ها در اقتصاد آمریکا ضعیف تر بوده است. در بریتانیا، سودهای شرکتی هنوز به نقطه اوج پیشین خود در سال ۲۰۰۷ بازنگشته است. همین موضوع احتمالاً در مورد اکثر اقتصادهای اروپا و ژاپن نیز مصداق دارد (در مقالات آتی، داده هایی را در این مورد ارائه خواهم کرد).

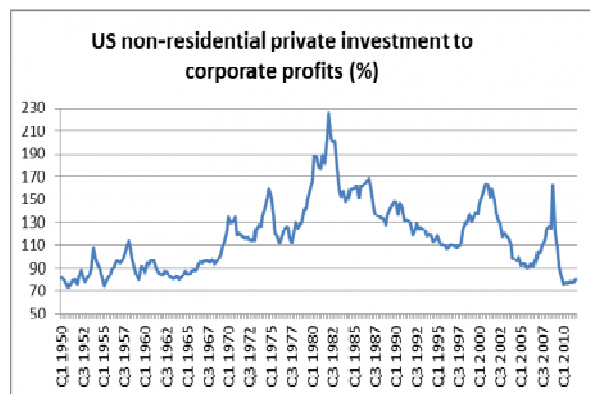
علت دیگر بهبود نسبتاً ضعیف و آهسته از دوره رکود بزرگ اخیر به این سو (همراه با نرخ های رشد بسیار آهسته که توانایی افزایش محسوس اشتغال را ندارد)، در دلیل فرعی رکود بزرگ یافت می شود: یعنی افزایش عظیم حجم بدهی یا اعتبار (آن چه مارکس سرمایه موهوم می نامد) که بحران اصلی تولید سرمایه را موقتاً به تعویق انداخت و به وقوع حباب بی سابقه مسکن و املاک در ایالات متحده و سایر کشورها دامن زد.

بدهی خانوار، در ارتباط با درآمد و ارزش واقعی املاک، به سطوحی بی سابقه رسید. به طوری که در ایالات متحده سهم بدهی خانوار از GDP، طی سال های ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۷، قریب به ۵۰ درصد رشد یافت.

مجموع بدهی بخش غیرمالی در هفت مورد از پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری، از سال ۱۹۸۰ به این

سر گذاشته است، و بنابراین سرمایه گذاری از وضعیتی که در دوره حداقل نرخ سود در سال ۲۰۰۹ داشت، رو به بهبود می باشد. به علاوه، تا پایان سال ۲۰۱۱، سرمایه گذاری با نرخ سالانه ۱۴ درصد رو به افزایش بود و یک سوم بهبود GDP واقعی اقتصاد آمریکا پس از طی رکود بزرگ را موجب شد. با این همه، رشد سرمایه گذاری در مقایسه با صعود عظیم جریان نقدی و سود شرکت ها، هم چنان ضعیف است. اکثر شرکت های آمریکایی با وجود آن که از نظر در اختیار داشتن پول نقد غنی هستند، با این وجود همچنان به انبار کردن این پول می پردازند. همچنین، نسبت سرمایه گذاری شرکتی به سود شرکتی، در پایین ترین سطح طی ۶۰ سال گذشته قرار داشته است.

نسبت سرمایه گذاری خصوصی در بخش غیرمسکن به سود شرکتی ایالات متحده (%)



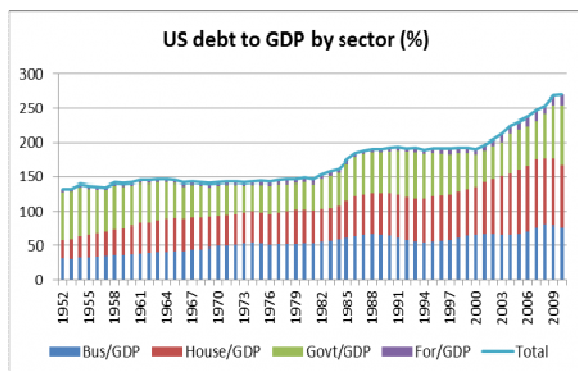
افزایش عظیم سودهای شرکتی ایالات متحده از اواسط ۲۰۰۹، نتیجه کاهش دستمزد و سایر پرداخت ها به نیروی کار (مانند بیمه سلامتی و حق مستمری) بوده است. "هزینه های جبرانی" نیروی کار نسبت به GDP به پایین ترین سطح طی ۵۰ سال گذشته سقوط کرده است. درآمد کارگران تاحدودی از طریق پرداخت های انتقالی دولت (مزایای عمومی) تأمین شده است که در حال حاضر ۱۲ درصد از کل درآمد کارگران را تشکیل می دهد (این رقم در سال ۲۰۰۷، قریب به ۷ درصد بود). پس انداز خانوارها رو به کاهش و میزان استقراض آن ها (البته اگر چنین امکانی داشته باشند) رو به افزایش است تا بدین ترتیب از عهده مخارج و هزینه های ضروری بریبایند.

بهبود جاری در مقایسه با سیکل های پیشین ضعیف است، چرا که نرخ سود- با وجود بهبود- همچنان به لحاظ تاریخی نسبتاً پایین است. در سال ۲۰۱۲، می



۶۸

بدهی شرکتی ثابت است، اما بدهی دولت نسبت به GDP به ۵۰ درصد جهش داشته است. بدهی خارجی نیز افزایش یافته، بنابراین مجموع بدهی در واقع به میزان ۹ درصد صعود داشته است.



بار بدهی به دو شکل بر دوش بخش مولد اقتصاد سرمایه داری سنگینی می کند. نخست، هزینه پرداخت بهره وام و سایر اشکال بازپرداخت بدهی نسبت به درآمد شرکت یا خانوار افزایش می یابد. هرچند که نرخ های بهره در سطح بسیار پایینی قرار دارد (دست کم برای کسانی که قادر به استقراض هستند). اما بسیاری از شرکت های کوچک و خانوارها قادر به این کار نیستند، چرا که آن ها فاقد دارایی کافی برای استقراض هستند و به علاوه بانک ها نیز شدیداً ضوابط اعطای اعتبار را دشوار و سخت کرده اند. برای دولت ها، این بدان معناست که بازپرداخت بدهی - یعنی پرداخت بهره به صاحبان اوراق قرضه (بانک ها و سرمایه گذاران ثروتمند آن ها) - باید از محل پول موجود برای بهداشت و درمان، آموزش و سایر مخارج دولت برای افزایش بهره وری نیروی کار، پرداخت گردد. بالغ بر ۲۰ درصد از مخارج دولت فدرال آمریکا صرف پرداخت بهره بدهی می شود.

دوم، افزایش مخارج دولت به تدریج به توانایی بخش خصوصی در کسب سود دست اندازی می کند؛ این موضوع هم از طریق افزایش مالیات ها و هم از طریق رقابت با بخش خصوصی در حوزه های مختلف سرمایه گذاری صورت می گیرد. البته، دولت های حامی سرمایه داران، عقب نشینی می کنند و برای کاهش بار بدهی، مالیات های شرکتی را حذف و در عوض آن را بر گرده خانوارها می اندازند. به علاوه، در طول دوره رکود بزرگ، اکثر شرکت ها با اعلام ضرر و زیان های خود مالیات های کمی را پرداخت کردند. با این وجود، در بلندمدت اگر بدهی دولتی به

سو دوبرابر افزایش یافته و به ۳۰۰ درصد تولید ناخالص داخلی رسیده است. در ایالات متحده، نسبت بدهی از ۱۹۰٪ در سال ۱۹۹۷ به ۲۵۰٪ در سال ۲۰۰۷ رسید و در حال حاضر هر شهروند آمریکایی به طور متوسط با ۱۲۰،۰۰۰ دلار بدهی رو به روست.

رکود بزرگ اخیر یک پروسه ضروری برای سرمایه داری بود: نخست، برای بازگرداندن نرخ سود در بخش های مولد از طریق کاهش هزینه سرمایه واقعی (کارخانجات، ماشین آلات و دستمزدها) به دنبال تعطیلی کارخانه ها، بیکاری و توقف سرمایه گذاری؛ و دوم برای تسویه هزینه بدهی یا سرمایه موهوم از طریق ورشکستگی یا نکول بدهی.

شرکت ها، ضمن رونق سوددهی تولید، اقدام به تثبیت یا "اهرم زدایی" (کاهش بدهی های خود کرده اند. چرا که کاهش بدهی به معنای نکول (عدم پرداخت) وام ها و از دست دادن منزل است یا ناتوانی در پرداخت صورتحساب ها به دلیل نبود امکان استقراض.

بدهی خانوار در ایالات متحده تنها به میزان ناچیز ۵ درصد کاهش داشته، در حالی که ثروت خانوار در قالب ارزش منزل و پول نقد، اوراق قرضه و سهام شدیداً سقوط کرده است. نسبت خالص ثروت خانوار به درآمد، ۲۰ درصد پایین تر از نقطه اوج آن در سال ۲۰۰۶ قرار دارد.

مجموع بدهی، من جمله بدهی دولت ها، به سختی حرکتی داشته است. چرا که به دنبال اصطلاح "اهرم زدایی" شرکت ها و خانوارها، سرمایه گذاری یا مصرف آنان نیز به همان میزان متوقف می شود. این مسأله اقتصاد را از رشد سریع بازمی دارد. سقوط سیستم بانکی، دولت ها را به نجات مالی (bail-out) بخش مالی و ادار کرد و رکود اقتصادی متعاقب آن نیز دولت ها را مجبور ساخت تا از بیکاران حمایت و سایر پرداخت های انتقالی اجتماعی را در سطح محدود ارائه کند. بنابراین، دولت ها بالاجبار می باید به سمت استقراض بیشتر حرکت کنند، چرا که درآمدهای مالیاتی طی دوره رکود سقوط کرده بود. بدهی دولتی، با وجود کاهش سطح بدهی بخش خصوص، افزایش یافت و سطح مجموع بدهی تقریباً بی تغییر باقی ماند. در ایالات متحده، مجموع بدهی همچنان رو به صعود است. نسبت بدهی خانوار به GDP در آمریکا از نقطه اوج خود در سال ۲۰۰۷ تقریباً ۷ درصد کاهش یافته،



اقتصاد جهانی: اکنون در کجا هستیم؟

مایکل رابرتز، ۱۸ ژانویه ۲۰۱۲

ترجمه: آرمان پویان

بانک جهانی امروز اقدام به انتشار پیش بینی های رشد اقتصادی برای سال ۲۰۱۲ و سال های آتی نمود. در این گزارش، ارقام پیش بینی شده برای سال ۲۰۱۲ نسبت به تخمین تابستان گذشته کاهش یافته است. در حال حاضر انتظار بانک جهانی آنست که اقتصاد جهانی امسال با نرخ تنها ۲.۵ درصد رشد کند؛ این در حالیست که نرخ رشد اقتصادی برای سال های ۲۰۱۱ و ۲۰۱۰ به ترتیب ۲.۷ و ۴.۱ درصد بوده است. بنابراین روند بهبودی که دوره رکود بزرگ ۲۰۰۸-۲۰۰۹ آغاز گردیده، آهسته شده است. پیش بینی بانک جهانی مؤید آنست که جهان مجدداً به یک رکود "W شکل" قدم نمی گذارد (نگاه کنید به مقاله من با عنوان "رکود W شکل، کسری و بدهی"، ۲۴ اوت ۲۰۱۱). اما با این وجود، آهنگ رشد اقتصادی بسیار آهسته است و سرمایه داری واقعاً در یک بحران بزرگ طولانی به سر می برد (رجوع کنید به مقاله "این یک بحران بزرگ دیگر به نظر می رسد"، ۱۸ سپتامبر ۲۰۱۱)؛ در این دوره، بیکاری همچنان به افزایش خود ادامه خواهد داد یا، در بهترین حالت، در سطوح بالا باقی خواهد ماند.

با تفکیک پیش بینی های رشد بر حسب مناطق مختلف جهان، انتظار بانک جهانی اینست که اقتصادهای پیشرفته سرمایه داری در OECD تنها با نرخ ۱.۳ درصد در سال رشد خواهند کرد؛ رقمی که پایین تر از نرخ رشد ۱.۴ درصدی سال ۲۰۱۱ و ۲.۸ درصدی سال ۲۰۱۰ قرار دارد. نرخ رشد با کمی بهبود، به ۱.۹ درصد در سال ۲۰۱۳ خواهد رسید. بنابراین از سال ۲۰۰۹ تا پایان سال ۲۰۱۳، نرخ رشد واقعی اقتصادهای پیشرفته سرمایه داری به طور متوسط چیزی کم تر از ۲٪ در سال خواهد بود؛ نرخی که برای بازگرداندن مشاغل یا جبران سقوط استانداردهای زندگی از زمان رکود بزرگ، به هیچ رو کفایت نمی کند. به علاوه در سال ۲۰۱۲، بنابر پیش بینی بانک جهانی، منطقه یورو به مرحله رکود وارد خواهد شد، در حالی که ژاپن پس از خسارات وارده به دلیل وقوع زلزله و سونامی ۲۰۱۱، بهبودی ملایم را آغاز خواهد کرد. تنها اقتصاد ایالات متحده امسال به نرخ رشد

افزایش خود ادامه دهد یا کاهش پیدا نکند، به مشکلی حاد برای سرمایه داری مبدل می شود و توانایی یا تمایل آن را برای سرمایه گذاری تقلیل می دهد. به همین خاطرست که مقوله بدهی، برخلاف دیدگاه کینزین ها که به مخارج دولتی (از طریق استقراض یا غیر آن) به عنوان راه خروج از رکود نگاه می کنند، حائز اهمیت است.

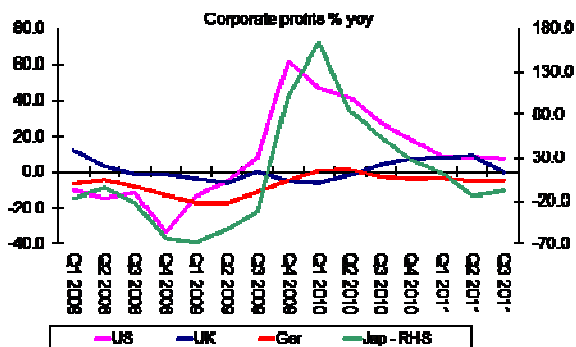
ضمناً تاریخ سرمایه داری نشان می دهد که اگر بدهی به سطوحی بالا برسد، بار این بدهی به کاهش رشد اقتصادی در بلندمدت و همان طور که دیده ایم، حتی دامن زدن به سقوط مالی منجر می شود؛ چرا که بدهی قادر به خلق ارزش جدیدی نیست، بلکه در عوض ارزش جدیدی را که در بخش های مولد اقتصاد سرمایه داری ایجاد می شود، همچون زانو به بیرون می مكد. مسلماً بدهی را می توان از طریق رشد جدید، سود جدید یا "فریب دادن" اعتباردهندگان به کمک افزایش نرخ تورم برای کاهش ارزش واقعی بدهی، جبران کرد. اما این اقدام به بهای صرف نظر از رشد سریع تر اقتصاد صورت خواهد پذیرفت. در مطالب بعدی به تفصیل به این موضوع بازخواهم گشت.

بنابراین سال ۲۰۱۲ احتمالاً سال دیگری از رشد ضعیف اقتصادی در اقتصادهای مهم سرمایه داری خواهد بود. اما بازگشت به یک رکود بزرگ محتمل به نظر نمی رسد. اقتصاد سرمایه داری ایالات متحده با افزایش بیشتر سود و سرمایه گذاری رشد خواهد کرد، ولی احتمالاً این رشد بیش از ۲ درصد نخواهد بود. در همان حال که رشد اقتصاد آلمان ۲ درصد افزایش می یابد، اروپا برای رشد واقعی بیش از ۱ درصد تقلا خواهد کرد؛ اما اروپای جنوبی، دست کم در نیمه نخست سال، انقباض اقتصادی خود را تجربه می کند. آسیا هم رشد خواهد کرد، اما با نرخی پایین تر از متوسط نرخ های رشد بلندمدت. بیکاری نیز نزدیک به سطوح خود در دوره رکود باقی خواهد ماند.

مبارزه اکثریت مردم برای حفظ حداقل معیشت خود، به همراه احتمال ادامه تنزل متوسط دستمزدهای واقعی به مدت یک سال دیگر، تلاش صاحبان مشاغل کوچک برای کسب سود، فلاکت بیشتر برای بیکاران و مستمری بگیران، ادامه بهبود آهسته برای مشاغل بزرگ سرمایه داری، همگی چشم انداز سال ۲۰۱۲ را تشکیل می دهند.

بریتانیا، آلمان و ژاپن در حال انقباض می باشد. این موضوع نشان می دهد که رشد سرمایه گذاری هم چنان ضعیف باقی خواهد ماند و اشتغال نیز در طی چند سال آتی به زحمت بهبود پیدا خواهد کرد.

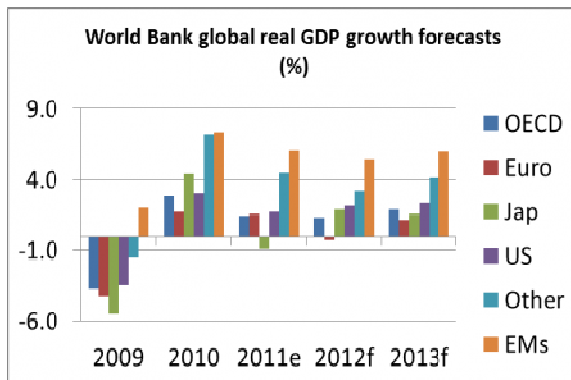
تغییر سود شرکتی (در سه ماهه هر سال نسبت به سه ماهه مشابه سال پیش از آن) به درصد (%)



آخرین داده های بیکاری در بریتانیا این پیش بینی را تأیید می کند. بیکاری به بالاترین سطح خود در طول ۱۷ سال گذشته رسیده و قرارست تا امسال نیز وضعیت وخیم تری پیدا کند. اقتصاد بریتانیا، همچون منطقه یورو، مجدداً با انقباض رو به روست. این موضوع احتمالاً بیش از چند سه ماهه طول نخواهد کشید، اما فشار رو به پایین برنامه های ریاضت مالی، رشد ضعیف سود شرکتی و رشد نامطلوب صادرات، وضع اقتصاد بریتانیا را بدتر نموده است. به علاوه، اقتصاد بریتانیا به شدت در نتیجه رکود بزرگ تضعیف شد؛ جان راس در مقاله ای نشان می دهد که GDP اسمی بریتانیا (بر حسب دلار) تا سال ۲۰۱۰ بیش از هر اقتصاد دیگری در اروپا، به استثنای ایسلند، سقوط کرده است، چرا که انقباض تولید ملی واقعی با سقوط تند ارزش استرلینگ ترکیب شد.

سقوط GDP طی دوره ۲۰۰۷-۲۰۱۰: به قیمت های جاری و نرخ های ارز بازار		
کشور	سقوط (%)	میلیارد دلار (\$)
مجارستان	-۵.۵%	-۷.۵
رومانی	-۴.۵%	-۷.۷
ایسلند	-۳۸.۴%	-۷.۹
فرانسه	-۰.۹%	-۲۲.۴
اسپانیا	-۲.۴%	-۳۴.۵
کره جنوبی	-۳.۳%	-۳۴.۸

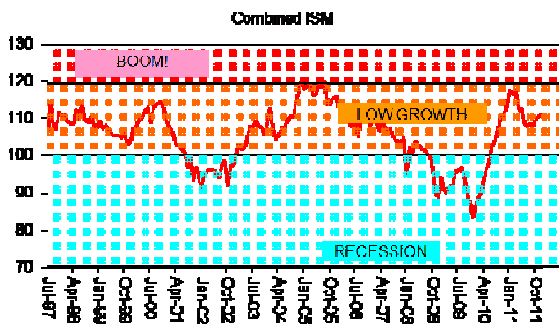
بالاتری نسبت به سال گذشته (۲.۲ درصد)، دست خواهد یافت؛ اما با این حال، متوسط نرخ رشد ۲.۳ درصدی آن برای دوره چهار ساله ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۳، به مراتب پایین تر از بهبود های پیشین اقتصاد پس از وقوع رکودهای سرمایه داری است.



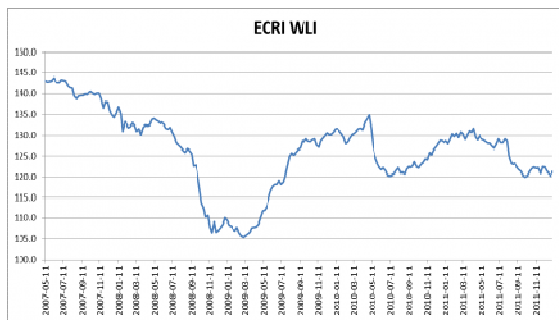
موضوع نگران کننده تر اینست که رشد اقتصادهای سرمایه داری در حال توسعه- به اصطلاح بازارهای نوظهور- به تنها ۵.۴ درصد در سال جاری محدود خواهد شد که نسبت به نرخ رشد ۷.۳ درصدی در سال ۲۰۱۰ کاهش قابل ملاحظه ای نشان می دهد. این بدان معناست که بیکاری در اقتصادهای سرمایه داری فقیر رو به افزایش خواهد گذاشت، چرا که این اقتصادها برای جذب رشد نیروی کار و هجوم کارگران روستایی به درون شهرها، به نرخ رشد واقعی حداقل ۶ درصد در سال نیاز دارند. هم چنین پیش بینی بانک جهانی اینست که رشد تجارت جهانی از ۱۲.۴ درصد در سال ۲۰۱۰ به ۴.۷ درصد در سال جاری سقوط کند و بدین ترتیب صادرکنندگان را وادار کند که قیمت های خود را به طور متوسط تا ۴.۵ درصد کاهش دهند.

همزمان، جریان های بین المللی سرمایه تنها ۳.۳ درصد افزایش خواهد یافت، یعنی پایین ترین نرخ که تاکنون به ثبت رسیده است. همه این ها بدان معناست که جهانی سازی سرمایه فلج شده است. سوددهی برای سرمایه گذاری کاپیتالیستی در خارج از مرزها همراه با سقوط خود، مجموع سوددهی را پایین خواهد آورد.

ضمناً اگر ما به رشد سود شرکتی در اقتصادهای مهم سرمایه داری نگاهی بیاندازیم، می توانیم ببینیم که این رشد نسبت به نرخ های بالایی که پیشتر در دوره بهبود کنونی به دست آورده بود، به شدت آهسته گردیده است. نرخ رشد سالانه سود شرکتی در ایالات متحده به ۷.۵ درصد رسیده است، در حالی که سودهای شرکتی در



شاخص WLI که از سوی مؤسسه پژوهش سیکل های اقتصادی (ECRI) محاسبه می شود نیز پیش بینی خوبی از رشد اقتصادی در طول شش ماه یا بیشتر به دست می دهد. طبق این شاخص، وضعیت مالی ایالات متحده از اواخر ۲۰۱۰ در سرشاری بوده، ولی همچنان بالاتر از وضعیت خود در اواخر ۲۰۰۸ است. بنابراین به نظر می رسد که پیش بینی بانک جهانی از رشد اقتصادی آمریکا درست باشد.

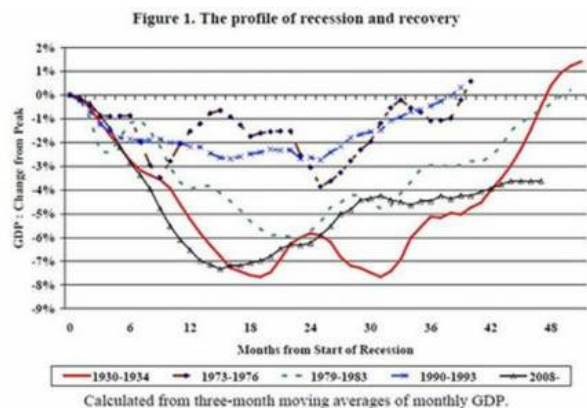


سرمایه داری ضعیف و بیمار است، با این حال بیماری آن در حال عود کردن نیست و فعلاً بیمار ما به بخش "مراقبت های ویژه" بازگردانده نخواهد شد.



آلمان	-۴۳.۳	-۱.۳%
ایرلند	-۴۷.۸	-۱۸.۴%
ایتالیا	-۶۴.۸	-۳.۱%
بریتانیا	-۵۶۲.۱	-۲۰%
منطقه یورو	-۲۱۱.۷	-۱.۷%
اتحادیه اروپا	-۷۳۴	-۴.۳%
منبع: محاسبه شده از شاخص های توسعه جهانی، بانک جهانی		

بنابراین جایگاه بریتانیا در جهان سرمایه داری (که بر حسب نرخ دلار بازار اندازه گیری شده است) بیش از همه سقوط کرده است. به علاوه، همان طور که پیش از این نیز گفته ام (مقاله "ضعیف ترین بهبود از سال ۱۹۱۸"، ۱۸ اکتبر ۲۰۱۱) روند بهبود بریتانیا از رکود ۲۰۰۸-۲۰۰۹ ضعیف ترین روند در طول بیش از ۱۰۰ سال گذشته است. مؤسسه ملی پژوهش اجتماعی و اقتصادی (NIESR) بریتانیا در نموداری به خوبی ضعف بهبود این کشور از سال ۲۰۰۹ به این سو را نشان می دهد.



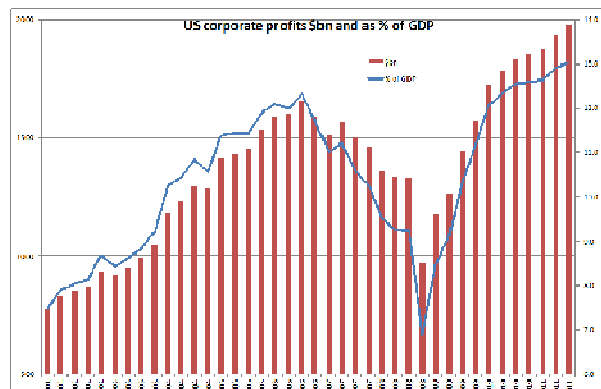
با وجود تمامی آن چه که گفته شد، نباید تا جایی پیش برویم که اکنون انتظار یک رکود جدید را داشته باشیم. ممکن است که رشد اقتصاد جهانی بسیار آهسته باشد، اما به هر حال این رشد وجود دارد. ضمناً، اگر نگاهی به شاخص های فعالیت اقتصادی در ایالات متحده داشته باشیم، می بینیم که اقتصاد آمریکا از تابستان گذشته به این سو، تا حدودی بهبود یافته است. شاخص ترکیبی ISM برای فعالیت های صنعتی و خدماتی (که برای این منظور طراحی کرده ام) نشان می دهد که اقتصاد ایالات متحده هنوز بالاتر از سطوح رکود قرار دارد، اما در عین حال در ناحیه رونق هم نیست.

رکود سرمایه گذاری در آمریکا و پیامد های آن

مایکل رابرتز، ۲۵ نوامبر ۲۰۱۱

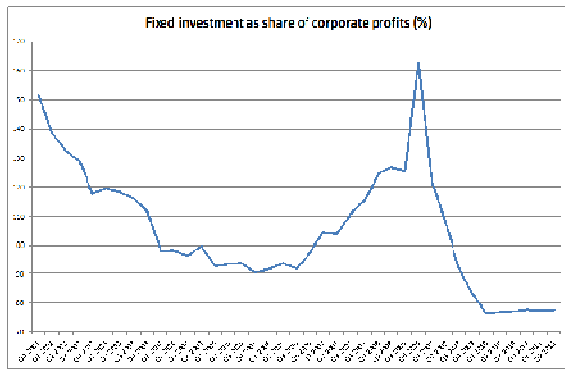
ترجمه: بیژن شایسته

آخرین تجدیدنظر صورت گرفته در ارقام تولید ناخالص داخلی آمریکا برای سه ماهه سوم سال ۲۰۱۱، نشان دهنده افزایش دیگری در میزان سودهای شرکتی بود. مطابق با داده های رسمی، مقدار اسمی سود شرکتی در حال حاضر به بالاترین سطح خود، یعنی ۱۹۷۷ میلیارد دلار رسیده است (پس از تعدیل های صورت گرفته)؛ یعنی تقریباً ۲۰ درصد بالاتر از نقطه اوج سه ماهه سوم ۲۰۰۶ تا پیش از آغاز بحران مالی. میزان سود از این نقطه اوج تا نقطه حداقل خود در سه ماهه پایانی سال ۲۰۰۸، ۴۲ درصد سقوط کرد و سپس تا سطح کنونی خود در سه ماهه سوم ۲۰۱۱، افزایش قابل توجه ۲۰۰ درصدی را تجربه نمود. سود شرکتی با سرعتی به مراتب بیشتر از GDP آمریکا رشد کرد. به طوری که نسبت سود شرکتی به GDP به ۱۳ درصد رسیده که بالاترین رقم تاکنون موجود بوده است. بنابراین بهبود وضعیت سود، به بهای درآمد متعلق به کارگران صورت گرفته است.

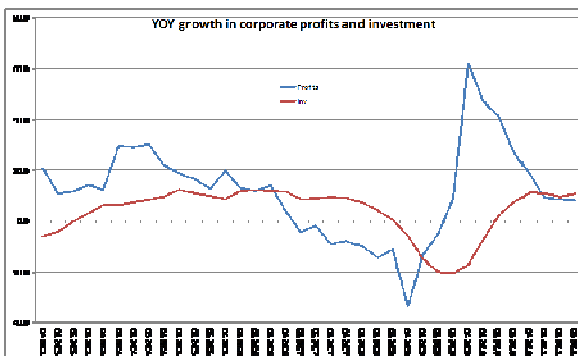


البته مشکلی برای سرمایه وجود ندارد. ولی مسأله اینست که با وجود افزایش عظیم سود و رسیدن آن به سطوح مجدداً بالا- هم به صورت مطلق و هم نسبت به تولید ناخالص داخلی- سرمایه گذاری وارد بهبود نگردیده است. مقدار اسمی سرمایه گذاری تجاری، در آغاز سال ۲۰۰۸ یعنی شروع بحران، حدود ۱۶۸۹ میلیارد دلار بود. اما تا اواخر ۲۰۰۹، یعنی حداقل خود، قریب به ۲۳ درصد سقوط کرد. اکنون اما این رقم به ۱۵۶۵ میلیارد دلار رسیده است؛ یعنی ۲۰ درصد افزایش نسبت به حداقل مذکور. با این حال ولی

رقم مزبور ۷.۴ درصد پایین تر از نقطه اوج پیشین قرار دارد. بنابراین هرچند سود حدود ۲۰ درصد بالاتر از نقطه اوج پیشین خود قرار دارد، ولی سرمایه گذاری همچنان پایین است. به علاوه، سرمایه گذاری ثابت نسبت به سود شرکتی در یک نقطه حداقل جدید در طول یک دهه گذشته قرار دارد.



این بدترین عملکرد سرمایه گذاری در قیاس با هر یک از رکودهای پیشین آمریکا در دوره پس از جنگ است. شرکت های سرمایه داری آمریکا در حال حاضر هنوز دچار "رکود سرمایه گذاری" (Investment Strike) هستند. به دنبال فقدان سرمایه گذاری، افزایش ناکافی اشتغال به منظور کاهش قابل ملاحظه نرخ بیکاری می آید. رشد سود شرکتی اکنون تا حد متوسط نرخ دهه گذشته آهسته شده است و نشانه هایی وجود دارد که در آینده آهسته تر نیز خواهد شد.



از آن جا که تحت سیستم سرمایه داری، سرمایه گذاری از سود دنباله روی می کند، درست همان طور که در طول دوره رکود بزرگ کرده است، می توان انتظار داشت که رشد سرمایه گذاری از این پس نیز آهسته شود. رکود بزرگ در بهترین حالت به سوی وضعیتی پایین تر از روند کلی موجود، و در بدترین حالت به سوی بحرانی طولانی حرکت می کند.

نامه های ارسالی برای نشریه

نامه یک رفیق پیرامون بیانیه میلیتانت در مورد جنگ

به طور کلی، با موضع عنوان شده در مقاله تحت عنوان جبهه سوم کاملاً موافقم، اما هیچ ارتباطی بین این موضوع و آن ادعا که "ایران زندانی برای اقلیت های قومی" است را نمی توانم بیابم! به نظر من نویسنده "این بخش" از مقاله، که حدس می زدم مراد شیرین باشد، به همان دامی افتاده که تروتسکیست های سنتی افتاده اند. به این معنی که او ایران را با امپراتوری روسیه تزاری این همانی می کند، روسیه تزاری لهستان، اوکراین، فنلاند، قفقاز، شبه جزیره کریمه، لیتوانی را در طول قرون هفده تا نوزده میلادی، اشغال نظامی و آن را به سرزمین اصلی روسیه الحاق کرد. البته قابل توجه است که بدانیم سرزمین اصلی روسیه تا پیش از قرن سیزده - چهارده (دوران ایوان مخوف) عملاً وجود نداشت و از دوک نشین های متفاوتی تشکیل شده بود. این یکسان پنداری منجر به این می شود که با یک استدلال صد در صد غلط از نظر تاریخی مدعی شویم که ایران امروزی تشکیل شده است از فتوحات و سرزمین هایی که امپراتوری پارسیان تسخیر کرده است! این یک جوک تاریخی است! نویسنده "آن بخش" هیچ توجهی ندارد که در طول ۱۴۰۰ ساله گذشته، مفهوم دولت- ملت در ایران یا وجود خارجی نداشته (به شکل مستقل) و خود بخشی از امپراتوری دیگری بوده است (مانند امپراتوری عرب های اموی یا ترکان سلجوقی و خوارزمشاهی) و با زمانی که به عنوان دولت - ملتی مستقل شناخته می شده ست، تنها و تنها سرزمین هایش را از دست داده! این واقعیات تاریخی بخش بزرگی از استدلال این مقاله خوب را که می تواند بدون درگیر شدن در مسئله پر مناقشه ملی، آن هم به نحوی کپی برداری شده از موضع بلشویک های روسیه، کاملاً تحت تأثیر قرار دهد! و نکته دیگر، رفیق نویسنده "آن بخش" از مقاله توجه ندارد که زمانی که تضاد پرولتاریا - بورژوازی را (از دید من به درستی) جایگزین تضاد امپریالیسم - بورژوازی ملی (در کشورهای نیمه مستعمره نیمه اول قرن بیستم) می کند، عملاً خود را از داشتن تنها دلیلی که می توانست او را در اثبات دلایل "حق جدایی" یاری کند، خلع سلاح کرده است! از نظر من، امروزه فقط کسانی می توانند به حق جدایی یک سرزمین (آذربایجان یا کردستان در ایران، باسک یا کاتالانیا در اسپانیا، تگزاس و آلاسکا در امریکا، بخش شمالی ایتالیا در ایتالیا، چچنی ها در روسیه و غیره) باور داشته باشند که کماکان بر تضاد امپریالیسم- بورژوازی ملی معتقد بوده و هنوز بر این نظر باشند که بورژوازی در بسیاری از کشورهای غیر مرکزی سرمایه داری جهانی یا شکل نگرفته است و یا در مرحله شکل گیری است و باید از آن حمایت کرد! در کنار همه آن دلایل، به نظر من همین بس است که عملاً تئوری های تجزیه طلبی در ایران را کسی مانند برنارد لویس تئوریزه کرده! با تشکر

بحران مداوم؟

نقدی بر نظرات سازمان "گرایش بین المللی مارکسیستی"

میک بروکس

ترجمه: آرمان پویان

طی سال های اخیر بحثی در سازمان "گرایش بین المللی مارکسیستی" (IMT) بر سر علل بحران سرمایه داری در جریان بوده است. در یک سو، کسانی قرار داشتند که بر "گرایش نزولی نرخ سود" مارکس به عنوان علت اصلی و بنیادی بحران تکیه داشتند. اما رهبری سازمان علت را آن چیزی می دانست که ما باید تئوری "مصرف ناکافی" بنامیم. ممکن است که برای برخی، این بحث کمی آکادمیک به نظر رسیده باشد. اما اهمیت این مناظره با مقاله ای آشکار می شود که چندی پیش راب سوئل با عنوان "[روزی دیگر](#)، [بحرانی دیگر](#)" بر روی وب سایت سازمان منتشر کرده است.

سوئل با چنگ زدن به چند نقل قول "هشدار دهنده" از فایننشال تایمز، بحث خود را آغاز می کند. سال ها قبل بینگ کراسبی، ترانه ای را خوانده بود که می گفت "تو باید جنبه های مثبت را برجسته و جنبه های منفی را محو کنی". رویکرد آقای سوئل دقیقاً عکس این است. بی تردید وضعیت اقتصادی شدیداً اسف بار است، اما او مداوماً از هرگونه نقل قولی که پایان جهان سرمایه داری را تیره و تار نمی داند (دیدگاه همچنان رایج در فایننشال تایمز) چشم پوشی می کند. این روشی است که او در طول سی سال گذشته در مورد "چشم اندازهای" اقتصادی بکار برده. اما این، روش علمی مارکسیسم نیست. هرچند، ساعتی که از کار افتاده، همیشه دو بار در روز، زمان صحیح را نشان می دهد.

سوئل می نویسد که "اقتصاددان بورژوا" (اما دقیقاً کدامیک از اقتصاددانان بورژوا؟) "بحران را در تابستان سال ۲۰۰۹ خاتمه یافته اعلام نمودند". اما این کمی عجیب است، چون او بعداً با بی دقتی اظهار می کند که "حجم سود در سال ۲۰۰۹ سقوط کرد". او سپس از نقل قول های دستچین کرده خود از خلال صفحات فایننشال تایمز استفاده می کند تا این پیش بینی ناشناخته از بهبود را نقد کند. او نتیجه می گیرد که بحران نسبت به سال ۲۰۰۸، یعنی زمانی که سقوط

آنست که کارگران قادر به خرید کالاهایی که خود تولید کرده اند، نمی باشند.

برخلاف معمول، سوئل این بار مأخذ نقل قول را هم عنوان می کند تا خواننده قادر به پیگیری آن باشد (سرمایه، جلد سوم، انتشارات پنگوئن). با این حال این جمله، تنها در یکی از سه فصل مربوط به "سرمایه پولی و سرمایه واقعی" استفاده شده است. متأسفانه مارکس فرصت آن را پیدا نکرد تا در دوره حیات خود، این جلد از سرمایه را ویرایش کند. جلد سوم در واقع به وسیله انگلس و از نوشته های مارکس جمع آوری و تنظیم شد.

ضمناً جمله مذکور **تنها** نقل قولی است که همیشه در نشریه "فراخوان سوسیالیستی" (Socialist Appeal) پیرامون بحران استفاده گردیده. اما جای تعجب دارد که چرا مارکس خود را برای نوشتن چیزهای دیگری در مورد این مقوله به زحمت انداخت. این نقل قول، شالوده مدافعين ثنوری "مصرف ناکافی" (Under-consumption) را در ادبیات مارکسیستی تشکیل می دهد. اما مسأله این ثنوری آنست که کارگران هیچ زمانی قادر نیستند تا کالاهای ساخت خود را خریداری کنند، چه در رکود و چه در رونق. این شرط ماهوی سرمایه داریست که کارگران ارزش اضافی ایجاد کنند. بنابراین "فقر و مصرف محدودشده توده های مردم" نمی تواند جرعه های آغاز بحران را توضیح دهد.

انگلس می نویسد: "اما متأسفانه مصرف ناکافی توده ها، محدود شدن مصرف توده ها به آن چه که برای بقا و بازتولید آنان لازم است، پدیده جدیدی نیست. وجود این پدیده به قدمت وجود طبقات استثمارکننده و استثمار شونده است. حتی در آن دوره های تاریخی که وضعیت توده ها به مراتب بهتر می بود، به عنوان مثال در انگلستان قرن پانزدهم، باز هم مصرف توده ها نامکفی بود. این که توده ها بتوانند کل محصول سالانه خود را بنا به میلشان داشته باشند، فرسنگ ها با محقق شدن فاصله داشت. بنابراین، در حالی که مصرف ناکافی خصلت دائم تاریخ چند هزار ساله است، انقباض عمومی بازار که در نتیجه مازاد تولید در درون بحران ها آشکار می شود، پدیده ایست تنها مختص به پنجاه سال گذشته" (آنتی دورینگ، صص. ۳۹۵-۳۹۶).

اما واقعاً چه اتفاقی برای مصرف توده ها در دوره بحران بزرگ دهه ۱۹۳۰ افتاد؟ پاسخ آن است که به

مالی وسیعاً مورد انتظار بود، "به مراتب وخیم تر شده است" و انقباض مالی ایالات متحده "شاید برای کشاندن اقتصاد به رکود مجدد کافی باشد".

تمام فشار مقاله روی اینست که خواننده را متقاعد سازد که چنین چیزی امکان پذیر است. اما همیشه یک راه فرار در چنین پیش بینی هایی برای راب سوئل وجود دارد. این متد مارکسیسم نیست. این حکایت فردی است که در صفحه طالع بینی روزنامه ای می خواند "امروز احتمالاً بخت با شما یار است"، بنابراین بیرون می رود و ۵۰ پوند روی یک اسب شرط بندی می کند و می بازد. سپس به آن ستون روزنامه شکایت می کند و آن ها هم با نهایت خون سردی پاسخ می دهند "ما فقط گفتیم که احتمالاً بخت با شما یار است". روش سوئل هم این گونه است: "شاید بتواند برای کشاندن اقتصاد به رکود مجدد کافی باشد".

پیش بینی ها زمانی خشن تر می شود که راب سوئل آینده احتمالی پس از قطع رابطه با ارز یورو را بررسی می کند (که به هر حال تا به الآن رخ نداده است؛ هرچند چنین چیزی بسیار نامحتمل به نظر می رسد). او چنین موضوعی را با سقوط روبل پس از سال ۱۹۹۳ مقایسه می کند که "به ابرتورم و سقوط استانداردهای زندگی انجامید. مقایسه دیگری که می توان انجام داد، مورد آلمان در سال ۱۹۲۳ است." وضعیت یورو به شدت بحرانی است و کنار گذاشتن آن به معنای فاجعه برای کل دنیای اقتصاد خواهد بود، اما این که چرا چنین رویدادی باید در مثلاً آلمان، هلند، فنلاند و غیره شکل ابرتورم به خود بگیرد، بدون توضیح باقی می ماند. به همین ترتیب، این ادعا که ما با "چندین دهه ریاضت" رو به رو می شویم، بیشتر به یک پیشگویی الهی شباهت دارد تا چیز دیگری.

سوئل در ادامه می گوید که مارکس "تناقض سیستمی را که بر پایه کسب سود قرار دارد، توضیح داد". سپس نقل قولی را که عموماً از سوی رهبری IMT مورد استفاده قرار می گیرد، به عنوان سند رو می کند: "علت غایی تمامی بحران های واقعی، با وجود تمایل تولید سرمایه داری به توسعه نیروهای مولده، همواره فقر و مصرف محدود شده توده های مردم باقی می ماند؛ گویی تنها مصرف مطلق جامعه است که [نیروهای مولده] را محدود می کند". در واقع مقصود

سوئل همچنين به يك "معما" اشاره می کند و آن اینست که بنا به دیدگاه او سود در سال ۲۰۱۰ بهبود یافته است. او می نویسد: "هرچند این نتیجه گیری که سرمایه داری آمریکا نسبتاً سلامت است، از اساس نادرست می باشد؛ این مسأله را می توان در رشد آهسته، تداوم بیکاری بالا و کاهش بهره وری مشاهده نمود". تنها یک معما وجود دارد و آن هم در ذهن شخص سوئل قرار دارد.

انتقاد او از کسانی که نرخ سود را تعیین کننده و مهم می دانند، در واقع تمسخر موضع مارکس است. مارکس گرایش نزولی نرخ سود را در فصول ۱۳ تا ۱۵ از جلد سوم کاپیتال بحث می کند و با آن به مثابه علت اصلی بحران به شکلی دیالکتیکی برخورد دارد. به طور اخص، او به مسأله تخریب سرمایه می پردازد که در دوره رکود رخ می دهد و برای آماده کردن شرایط ایجاد یک رونق جدید الزامی است. این فصول، امروز برای درک علت بحران سرمایه داری اهمیت مرکزی دارد.

بحث سوئل در مورد "سطح سود" به هیچ وجه قانع کننده نیست. معلوم نیست که او به حجم سود اشاره دارد یا نرخ آن؟ او سود در چه کشوری را مدنظر قرار داده است؟ منابع او چیست؟ سوئل احتمالاً از محاسبات محرمانه ای استفاده می کند، چرا که هیچ فرد دیگری در جهان به نتیجه گیری های مشابه او نمی رسد.

سوئل ادعا می کند که "حجم سود در سال ۲۰۰۹ و پس از سقوط تجارت جهانی، دستخوش افت شد". این ادعای او از آن جهت است که "اثبات" کند سود پس از رکود و به دلیل آن، به ویژه پس از سقوط تجارت جهانی، افت داشته است. بنابراین از نظر او، سقوط سود، علت رکود نبوده است. غرض از این ادعا آنست که سوئل از تئوری "مصرف ناکافی" خود دفاع کند. ولی چنین ادعایی یکسره پوچ است.

در این جا باید ارقام سود (حجم سود) ایالات متحده را از اداره تحلیل اقتصادی (BEA) نقل کنیم. این ها ارقام رسمی است و آمریکا بهترین آمارهای اقتصادی را در جهان دارد.

اداره تحلیل اقتصادی، سود پیش و پس از وضع مالیات و سایر جزئیات فنی را منتشر و به محض دریافت اطلاعات جدید تجدیدنظری جزئی در آمار مربوطه

دلیل سقوط تولید، مقدار مطلق مصرف نیز سقوط کرد؛ اما میزان مصرف نسبت به تولید ناخالص داخلی، در عمل افزایش یافت؛ چرا که سرمایه گذاری، به عنوان یکی از عناصر سازنده GDP دستخوش سقوط به مراتب بیشتری شده بود. این مسیر طبیعی یک رکود سرمایه داریست که بیش از هرچیز به وسیله رکود سرمایه گذاری در نتیجه سقوط سود تشخیص داده می شود.

رابرت هیگز، از انیستیتیوی مستقل کالیفرنیا، می گوید که سهم هزینه های مصرفی آمریکا از GDP در واقع در طول رکود بزرگ اخیر افزایش یافت و از ۶۹.۲ درصد در سه ماهه پایانی ۲۰۰۷ به ۷۱ درصد در سه ماهه دوم ۲۰۰۹ رسید. بالعکس، سرمایه گذاری خصوصی داخلی در سه ماهه نخست ۲۰۰۶ با رسیدن به ۲.۳ تریلیون دلار (به دلار سال ۲۰۰۵) یا ۱۷.۵ درصد GDP به اوج، و سپس در سه ماهه دوم سال ۲۰۰۹ با ۳۶ درصد سقوط به ۱.۴۵ تریلیون دلار (معادل ۱۱.۳ درصد GDP) رسید.

سوئل در ادامه به افراد بی نام و نشانی در طیف چپ اشاره می کند که "تلاش کرده اند تا بحران را منحصرأ با اشاره به مقوله سوددهی توضیح دهند". ظاهراً او تفنگ را به سمت کارل مارکس، به عنوان مجرم اصلی، نشانه رفته است که گفته بود "این قانون، به عنوان مهم ترین قانون اقتصاد سیاسی، بدان معناست که نرخ سود همراه با پیشرفت تولید سرمایه داری، گرایش به سوی تنزل و کاهش دارد" (مجموعه آثار مارکس و انگلس، جلد ۳۳، ص. ۱۰۴).

سوئل تا جایی پیش می رود که ادعا می کند این افراد بی نام و نشان، "تلاش دارند تا سطح سود را به عنوان شاخصی برای میزان سلامتی سیستم سرمایه داری بکار برند، اما چنین اقدامی بسیار ساده لوحانه است". بله چنین است و می دانیم که تئوریسین های غیرمارکسیست چنین کاری می کنند. قطعاً مارکس چنین کاری انجام نداد. اما سود در جامعه ای که تولید برای سود صورت می گیرد، حائز اهمیت است. سود به سمت صعود، و نزول، در هنگام ورود سرمایه داری به رکود، تمایل نشان می دهد. نرخ سود، عامل تعیین کننده نهایی برای سیکل رونق-رکود است. آیا درک این موضوع تا این حد دشوار است؟

بود. البته چشم اندازهای اقتصادی "مافوق چپ" جناب سوئل چنین پیامدهای مخرب و فاجعه باری نخواهد داشت؛ چرا که سازمان IMT نیرویی به مراتب کم اهمیت تر از حزب کمونیست آلمان در آن دوره است.

او در واقع چشم انداز "بحران دایم" را همراه با "چندین دهه ریاضت" ارائه می کند. این پیش بینی، بدون هرگونه توضیحی رها شده و بدون تعارف، آشفتنه است. هرگونه رونق اقتصادی، هواداران IMT را گیج و مبهوت خواهد ساخت. اگرچه چشم اندازهای اقتصادی برای چند سال آتی تیره و تار است، ولی سرمایه داری هرگز به تنهایی سقوط نخواهد کرد؛ بلکه باید سرنگون شود. بنابراین چیزی به نام بحران نهایی (آن گونه که سوئل بدون به زبان آوردن آن، ولی در عمل می گوید) نمی تواند وجود داشته باشد و نهایتاً سرمایه داری مجدداً صعود خواهد داشت، مگر آن که انقلاب کارگری رخ دهد.

رفقای قدیمی، قطعاً اتحادیه کارگر سوسیالیست (SSL)، یا بعدها همان حزب انقلابی کارگران (WRP)، به رهبری گری هیلی را به یاد می آورند که با چشم اندازهای اقتصادی مافوق چپ و تماماً نادرست و گمراه کننده، وارد صحنه شد. این در واقع تقلید مضحک از دوره سوم استالینسم بود.

من عمیقاً برای هواداران عمومی و رده پایین IMT احترام قائل هستم. جهان اقتصاد با مشکلات عظیمی دست و پنجه نرم می کند و بنابراین فرصت هایی را در اختیار انقلابیون قرار خواهد داد. من در کتاب آتی خود به تحلیل چشم اندازهای اقتصاد جهانی بازخواهم گشت. اما اعضای IMT، استحقاق چیزی بیش از این را ندارند.



اعمال می کند؛ ولی تصویر کلی کاملاً روشن است. ارقام زیر، مربوط به سود شرکتی پیش از وضع مالیات می باشد. البته این ارقام از نقطه نظر مارکسیستی (یعنی تعریف نرخ سود مارکسیستی) ارائه نگردیده است؛ مع هذا، سایر داده های سود نیز روند مشابه و نقاط عطف ارائه شده از سوی BEA را نشان می دهد.

طبق این ارقام، سود شرکتی در آمریکا بیش از ۵۰ درصد سقوط داشته است. سقوط سود از سال ۲۰۰۶ به هر حال می توانسته است تا به تنهایی یا با بروز بحران بانکی، به رکود منجر شود. نصف شدن حجم سود در حکم یک فاجعه برای سرمایه داریست و به خودی خود شدت و وخامت رکود بزرگ اخیر را نشان می دهد. این موضوع بیانگر آنست که سقوط نرخ سود و حجم سود، علت اصلی بحران بوده است.

اما چه اتفاقی در سال ۲۰۰۹ رخ داد؟ برخلاف اظهارات سوئل، سود بهبود خود را آغاز کرد. در سه ماهه نخست، حجم سود ۱.۲۰۹ میلیارد دلار بود و تا سه ماهه پایانی، به ۱.۷۲۳ میلیارد دلار صعود کرد. بنابراین این ایده که حجم سود در نتیجه بحران سقوط کرد، کاملاً بی اساس است. سوئل فقط قادرست تا با تحریف سیستماتیک حقایق، از تئوری بحران سازمان متبوع خود، یعنی "گرایش بین المللی مارکسیستی" (IMT) دفاع کند. اگر او قادر نیست تا گذشته را به درستی تفسیر کند، چه انتظاری می توان در مورد ارائه یک چشم انداز صحیح برای آینده داشت؟

در آخر، این ادعا وجود دارد که "سرمایه داری به فرجام خود رسیده است". ما این عبارت را در گذشته نیز شنیده ایم. رهبران رسمی بین الملل چهارم، یعنی کائن، هیلی و مابقی آنان، همگی پس از جنگ جهانی دوم اظهار داشتند که رونق پساجنگ کاملاً نامحتمل خواهد بود، چرا که "سرمایه داری به فرجام خود رسیده است". چه کسی با این دیدگاه مخالفت کرد؟ تدران.

منطق این موضع گیری که سرمایه داری به نهایت خود رسیده، اینست که بحران نهایی سرمایه داری به ما نزدیک می شود. این بخشی از "تئوری" حزب کمونیست آلمان در دوره سوم (۱۹۲۹ تا ۱۹۳۳) بود که موجب شد آن ها از هرگونه تلاش برای تشکیل جبهه متحد با سوسیال دموکرات ها امتناع ورزند و خلع سلاح شوند؛ و نتیجه مستقیم همه این ها پیروزی هیتلر

بریتانیا و نرخ سود

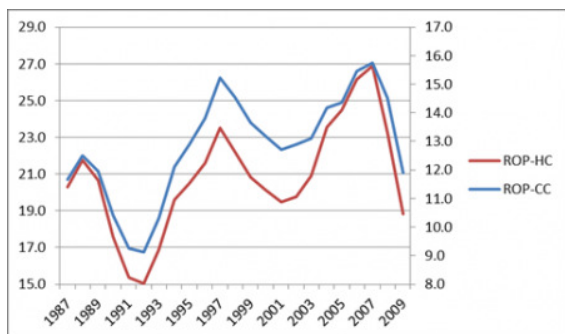
مایکل رابرتز، ۴ ژانویه ۲۰۱۲

برگردان: آرمان پویان

تأکید اکثر پژوهش‌های مارکسیستی در مورد مقوله نرخ سود بر روی ایالات متحده است؛ این موضوع تاحدودی به این دلیل است که آمریکا مهم‌ترین و بزرگ‌ترین اقتصاد سرمایه‌داری محسوب می‌شود و به علاوه داده‌های موجود آن نیز به مراتب بهتر از سایر کشورها می‌باشد. من طی نوشته‌های پیشین خود گفته بودم که به زودی به وضعیت نرخ سود بریتانیا و احتمالاً نرخ سود در سایر اقتصادهای مهم سرمایه‌داری نگاهی خواهم داشت (به مطلب "اندازه‌گیری نرخ سود: بالا یا پایین؟" مورخ ۲۰ نوامبر ۲۰۱۱ نگاه کنید).

داده‌های بریتانیا چندان بد نیست و بنابراین می‌توانیم تلاش کنیم تا با اتکا به آن، حرکت نرخ سود در بریتانیا را شرح دهیم. من این کار را در کتاب خود با نام "رکود بزرگ" انجام دادم. اما در این جا داده‌ها را مورد تجدیدنظر قرار داده‌ام. برای اندازه‌گیری نرخ سود مارکسیستی- یا به بیان ژرار دمونیل "a la Marx"- من خالص مازاد عملیاتی در شرکت‌های غیرمالی انگلستان را مورد استفاده قرار دادم (یعنی سود پس از کسر مصرف سرمایه ثابت) و آن را به خالص دارایی‌های ثابت تقسیم کردم. آمارهای بریتانیا، دارایی‌های ثابت را به هزینه‌های جاری یا هزینه‌های تعویض محاسبه می‌کند. اگر عموماً مطالب من را خوانده باشید، می‌دانید که این روش در بین محافل اقتصادی مارکسیستی مورد مناقشه است، چرا که ارزشیابی دارایی‌های ثابت به هزینه‌های جاری در حقیقت نرخ سود دقیقی را ارائه نمی‌کند (احتمالاً حتی اندرو کلیمن استدلال خواهد کرد که چنین نرخ سودی بی‌معنا خواهد بود- به مطلب پیشین من با عنوان "اندرو کلیمن و شکست تولید سرمایه‌داری"، ۸ دسامبر ۲۰۱۱ مراجعه کنید). بنابراین من تلاش کرده‌ام تا محاسبه بر پایه هزینه جاری را بر اساس هزینه تاریخی تعدیل کنم و برای این منظور از همان نرخ استهلاک میان این دو نوع معیار استفاده کرده‌ام. این بهترین کاریست که می‌توانم برای رسیدن به نرخ سود بر اساس هزینه‌های تاریخی انجام دهم.

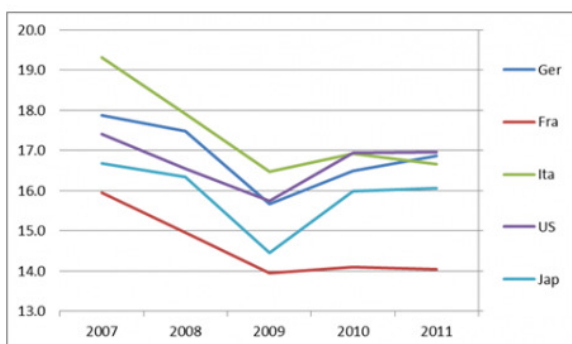
همه داده‌های لازم برای این کار تنها تا سال ۱۹۸۷ موجود است. آن چه این داده‌ها نشان می‌دهد، روند صعودی نرخ سود شرکت‌های غیرمالی بریتانیا در طی سال‌های ۱۹۸۷ تا ۲۰۰۹ می‌باشد. نرخ سود محاسبه شده به هر دو شیوه، در سال ۲۰۰۷ اوج گرفت و سپس تا سال ۲۰۰۹، ۲۵ الی ۳۰ درصد سقوط کرد و به سطوحی رسید که از رکود بزرگ ۱۹۹۰-۹۱ بریتانیا به این سو دیده نشده است.



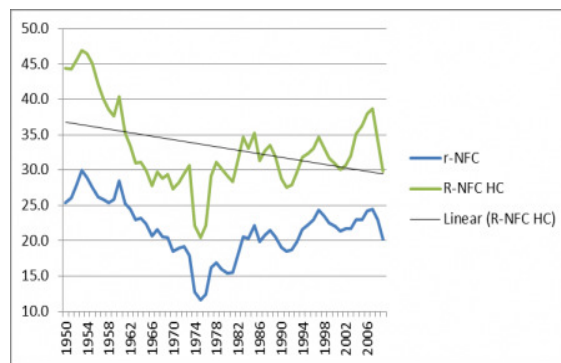
داده‌هایی هم وجود دارد که به سال ۱۹۵۰ بازمی‌گردد، ولی این داده‌ها به مازاد عملیاتی ناخالص، و نه ارقام خالص، تکیه دارد. اما اگر ما از همین داده‌ها برای به دست آوردن تصویری از عملکرد نرخ سود بریتانیا در کل دوره پس از جنگ جهانی استفاده کنیم، باز هم همان روندهای مشابه را- فارغ از این که بر اساس هزینه‌های جاری محاسبه شده باشد یا هزینه‌های تاریخی- مشاهده می‌کنیم. کل دوره ۱۹۵۰ تا ۲۰۰۹، نشان‌دهنده روند نزولی نرخ سود بریتانیا است. اما علت این امر آنست که نرخ سود در اوایل دهه ۱۹۵۰ بسیار بالا بود و پس از آن در نخستین رکود بزرگ پساجنگ طی سال‌های ۱۹۷۴-۷۵ به یک حداقل رسید. به نظر می‌رسد که این یک نقطه عطف بوده است. صنایع بریتانیا نابود شد و پروسه تبدیل کامل اقتصاد سرمایه‌داری انگلستان به بخش‌های متکی به خدمات، به طور جدی آغاز گشت. همین مسأله به بهبود تدریجی نرخ سود انجامید، هرچند نرخ مذکور به سطوح اوایل دهه ۱۹۶۰ بازنگشت (البته، با توجه به برخی محاسبات، رونق اوایل دهه ۲۰۰۰ که بر پایه اعتبارات قرار داشت، استثنا است). به علاوه از حدود اواسط دهه ۱۹۸۰، روند نرخ سود بر اساس هزینه تاریخی تاحدودی ثابت بود (منحنی سبز در نمودار زیر).

داشت، هرچند از نقطه حداقل ۲۰۰۹ بالاتر بود. در سال ۲۰۱۱، بهبود واقعی بیشتری وجود نداشته است. این مسأله می تواند از افزایش بیشتر نرخ سود در سال ۲۰۱۲ جلوگیری کند.

اما نرخ های سود در سایر اقتصادهای مهم سرمایه داری چه طور؟ محاسبه این نرخ ها ساده نیست، چرا که داده ها بسیار درهم هستند. اما می توانیم از طریق پایگاه داده های کمیسیون اروپا، تصویری از روندهای کنونی به دست بیاوریم (اقدامی که سایر اقتصاددانان مارکسیست نیز انجام می دهند). با استفاده از این پایگاه داده ها و انجام برهی فروض (مهم تر از همه اندازه گیری نرخ سود واقعی و نه اسمی) متوجه می شویم که نرخ سود تمامی اقتصادهای مهم سرمایه داری هنوز پایین تر از سال ۲۰۰۷ دارد. نمونه بسیار شاخص این کشورها، فرانسه و ایتالیا می باشند. با این وجود، از سال ۲۰۰۹ به بعد نرخ سود شاهد بهبود بوده است.



پایگاه داده های کمیسیون اروپا (AMECO) معادل داده های حساب های ملی نیست، اما روند کلی نرخ سود را از سال ۲۰۰۹ نشان می دهد و ضمناً حجم سود را نشان می دهد. تنها در ایالات متحده، حجم سود شرکتی در اواخر سال ۲۰۱۱، نقطه اوج پیشین خود در سال ۲۰۰۷ را پشت سر گذاشت. جمع بندی کلی از داده های مزبور اینست که سوددهی از نقطه حداقل سال ۲۰۰۹ در اقتصادهای مهم سرمایه داری بهبود داشته است، ولی همچنان پایین تر از نقطه اوج ۲۰۰۷ قرار دارد. این بدان معناست که سرمایه گذاری در کشورهای سرمایه داری نسبت به سال ۲۰۰۹ بالا خواهد رفت (کما این که هم اکنون نیز افزایش داشته است)، ولی سرمایه گذاری (و بنابراین رشد تولید ناخالص داخلی واقعی) احتمالاً حتی از رشد نسبتاً ضعیف پس از رکود ملایم جهانی در سال ۲۰۰۱ نیز پیشرفته همچنان نسبتاً ضعیف باقی مانده است.



مقامات بریتانیا محاسبات خود از نرخ سود در شرکت های غیرمالی را منتشر و برای این منظور از رابطه مازاد عملیاتی خالص تقسیم بر خالص دارایی های ثابت (البته بر اساس هزینه های تعویض) استفاده می کنند. در حال حاضر آخرین ارقام مربوط به سه ماهه سوم ۲۰۱۱ منتشر گردیده است. از آن جا که این داده ها به مراتب به روز تر است. حتی اگر نرخ سود مارکسیستی را اندازه گیری نکنند. باز هم برای پی بردن به روند موجود، مناسب و حائز اهمیت می باشد. این داده ها نتایج من را مبنی بر این که نرخ سود شرکت های غیرمالی بریتانیا در اواخر ۲۰۰۷ به اوج رسید و سپس تا سه ماهه سوم ۲۰۰۹ سقوط کرد، تأیید می کند. از آن زمان تاکنون یک بهبود ۲۱ درصدی در نرخ سود ایجاد شده، هرچند هنوز به نقطه اوج اواخر ۲۰۰۷ بازنگشته است. جالبست مقامات کشور هم گزارش می دهند که نرخ سود در بخش صنعت همچنان به سقوط خود ادامه می دهد و در حال حاضر در پایین ترین سطح از سال ۱۹۹۷ به این سو قرار دارد. این بخش خدمات است که موجب صعود نرخ سود بوده است.



به علاوه، بهبود حجم سود نیز از آمریکا کم تر بوده است. در اواخر سال ۲۰۱۰، حجم سود بریتانیا همچنان حدود ۶ درصد پایین تر از نقطه اوج ۲۰۰۷ قرار

آموزش مارکسیستی

به دنبال طرح سؤالاتی از سوی برخی جوانان مارکسیست در ایران پیرامون "مانیفست کمونیست"، مباحثات آموزشی رفقای مارکسیست انقلابی در مورد جزوه مذکور را به منظور ادای سهمی بر درک بهتر این جزوه تاریخی، در چند نوبت انتشار می‌دهیم.

یادداشت‌هایی در باره بیانیه کمونیست

"بیانیه کمونیست" نوشته کارل مارکس، ۲۱ فوریه ۱۸۴۸، به زبان آلمانی، انتشار یافت (هم چنین دو نوشته "اصول کمونیزم"، اکتبر ۱۸۴۷ و "طرح اولیه بیان اعتقادات کمونیزم"، ژوئن ۱۸۴۷ اثر فریدریک انگلس، تفسیری است بر "مانیفست کمونیست" که باید در کنار آن مطالعه شود)

تاریخچه بیانیه

از سه نوشته مورد بحث، فقط بیانیه کمونیزم در زمان حیات مارکس و انگلس به چاپ رسید و دو نوشته دیگر که در واقع باید به مثابه طرح اولیه آن تلقی شوند، صرفاً اهمیتی جنبی در رابطه با تاریخچه بیانیه دارند. این بیانیه که با امضای مارکس و انگلس منتشر گردید، در واقع سند یکی از تشکیلات مخفی کمونیستی اروپایی آن دوره است به نام "اتحادیه کمونیست‌ها" که تماماً به وسیله مارکس نوشته شده.

مارکس بیانیه را با این جمله آغاز می‌کند: "شبحی در اروپا در گشت و گذار است- شبح کمونیزم، همه نیروهای اروپای کهن برای بیرون راندن این شبح در اتحادی مقدس گرد آمده اند."

اولین نکته ای که باید تأکید کرد این است که جنبش کمونیستی، و یا گرایش کمونیستی در جنبش مدرن پرولتری، برخلاف آن چه برخی از مفسران وانمود کرده اند، نه اختراع مارکس بود و نه با او شروع شد. مارکس، ریشه‌های این جنبش را در جامعه سرمایه داری تشریح می‌کند و دلایل تمایل آن به کمونیزم را براساس شرایط موجود، نشان می‌دهد. اما، این جنبش کمونیستی مدت‌ها قبل از مارکس وجود داشت، و خود مارکس بسیاری از عقاید خود را از آن گرفته است. خود او بلافاصله پس از این مقدمه به این نتیجه می‌رسد که "همه قدرت‌های اروپایی به نقد پذیرفته اند که کمونیزم خود یک قدرت است."

کسانی که از بحث لنین در باره آگاهی صنفی و سوسیالیستی به این نتیجه می‌رسند که آگاهی کمونیستی، فقط از خارج به درون جنبش کارگری می‌رود، باید از خود بپرسند: آیا گرایش کمونیستی در جنبش پرولتری اواخر قرن هیجدهم و اوائل قرن نوزدهم واقعاً گرایشی کمونیستی بود یا نبود؟ و اگر بود، پس آگاهی کمونیستی درون این جنبش از کجا پدیدار شد؟

در ضمن، هر جنبشی متفکر دارد و متفکر می‌آفریند؛ پس اگر جنبش کمونیستی مستقل از مارکس و مدت‌ها قبل از او وجود داشته، مارکس نمی‌تواند به مثابه تنها متفکری که درباره این جنبش نظراتی را ارائه داده است، تلقی شود. هرچند که قدرت نفوذ نظر او بعدها غیرقابل مقایسه با دیگران شد. پس، بیانیه کمونیست، سندی است که از درون جنبش زنده پرولتری قرن نوزدهم بیرون آمده و معرف نقطه عطفی است در تکامل این جنبش.

بنابراین برای روشن شدن برخی نکات بیانیه و برای تأکید برخی نکات در بحث‌های بعدی ضرورت دارد که به تاریخچه انتشار خود بیانیه نیز بپردازیم.

یکی از اولین تشکیلات کارگری که مارکس و انگلس با آن ارتباط برقرار کردند، اتحادیه عدالت (League of the Just) بود که در سال ۱۸۳۶ در پاریس به وسیله کارگران مهاجر آلمانی تشکیل شد و با گروه "des saisons" که در سال ۱۸۳۷ به دست لوئی بلانکی (Louis Blanqui) و دو تن تأسیس گردیده بود، رابطه داشت. هر دو تشکیلات پس از شکست قیام ۱۸۳۹ پاریس تحت تعقیب قرار گرفتند و اتحادیه کمونیستی ناچار شد که مرکز فعالیت خود را به لندن منتقل کند. در لندن فعالیت‌های علنی اتحادیه تحت نام انجمن آموزشی کارگران آلمانی (German Workers Educational Association) صورت می‌گرفت. انگلس در سفرهای خود به لندن و منچستر با این انجمن آشنا شد و مارکس را نیز در ارتباط با آن قرار داد. یکی از رهبران این اتحادیه ویلهلم وایتلینگ (Wilhelm Weitling) نام داشت که در آن زمان از سرشناسان جنبش کمونیست‌های تخیلی محسوب می‌شد- البته در کنار اتیین کابه (Étienne Cabet) نویسنده سفرهای ایکاریا و رهبر جنبش موسوم به کمونیست‌های ایکاریائی، و تئودور دزامی

(Théodore Dézamy) - رهبر جناح رادیکال
کمونیسست های ماتریالیست.

این گونه جنبش های کمونیستی در آن زمان در بسیاری از کشورهای اروپایی وجود داشتند و در برخی مانند فرانسه از شبکه مخفی قابل ملاحظه ای برخوردار بودند. مارکس و انگلس که از سال ۱۸۴۳ هر چه بیشتر با این گونه جنبش ها آشنا شده بودند، به تدریج از سال ۱۸۴۴ به بعد خود را "کمونیسست" می نامند. در این دوره به ویژه در فرانسه و بلژیک، گرایش هایی که خود را کمونیست می نامیدند، به نقد از گرایش های سوسیالیستی متمایز شده بودند. به طور کلی می توان گفت، کمونیست ها به جنبش کارگران و زحمتکشان نزدیک تر بودند و اغلب از درون این جنبش بیرون آمدند، در حالی که سوسیالیست ها عمدتاً از میان روشنفکران بورژوا و خرده بورژوا تغذیه می شدند. از لحاظ عقیدتی و برنامه ای، تفاوت چندانی میان این دو وجود نداشت، هر چند که کمونیست ها بر ضرورت مالکیت اجتماعی بیشتر تأکید می کردند و در مجموع خواست های رادیکال تری را مطرح می ساختند.

انگلس در پیشگفتار ۱۸۹۰ آلمانی مانیفست می نویسد که از نظر او و مارکس تفاوتی بین این دو واژه نبود، و صرفاً برای این که مانیفست با عقاید گرایش های مشخص رفرمیستی روشنفکرانه آن دوره در فرانسه و آلمان که اغلب خود را سوسیالیست می نامیدند اشتباه گرفته نشود، واژه کمونیزم را ترجیح دادند (این هم، اما، نباید عمومی تلقی شود. در بریتانیا، مثلاً، گرایش های جناح چپ جنبش کارگری، چارتیست ها، هنوز خود را سوسیالیست می دانستند). ما نیز این دو واژه را یکسان تلقی می کنیم. خود انگلس در همان نوشته هنوز نام نظریات شان را "سوسیالیسم علمی" اعلام می کند.

آن چه مسلم است، این جناح رادیکال سوسیالیستی و کمونیستی نقداً نیرویی قابل ملاحظه شده بود و خود را از جریانات بورژوائی و روشنفکری متمایز ساخته بود. انگلس در مقاله ای در نوامبر ۱۸۴۳، "پیشرفت اصلاحات اجتماعی در اروپا"، سوسیالیست های انگلیسی را سرزنش می کند که با جنبش کمونیستی اروپا آشنا نیستند:

"اما، بیش از نیم میلیون کمونیست فقط در فرانسه وجود دارد... و در همه نقاط سوئیس انجمن های کمونیستی شکل گرفته اند که به ایتالیا، آلمان و حتی مجارستان نماینده می فرستند".

مارکس و انگلس برای تبلیغ نظریات خود و بحث با گرایش های مختلف این جنبش، در سال ۱۸۴۶ در بروکسل دست به تشکیل "کمیته مکاتبات کمونیستی" زدند. این نام را مارکس و انگلس به یادبود عده ای از کارگران کمونیست در آلمان که به جرم "مکاتبات کمونیستی" محاکمه و زندانی شده بودند، انتخاب می کنند. این کمیته با کمونیست های انگلیسی، فرانسوی، آلمانی و بلژیکی ارتباط داشت و به ویژه با اتحادیه عدالت از نزدیک کار می کرد. در ژوئن ۱۸۴۷، در کنگره ای که انگلس و ویلهلم ولف (Wilhelm Wolff) نیز از طرف کمیته در آن شرکت داشتند، اتحادیه، نام خود را به "اتحادیه کمونیست" تغییر داد و تغییراتی نیز در اهداف و تشکیلات خود وارد کرد. مثلاً، "سرنگونی بورژوازی" جزو اهداف اتحادیه شد و بر ضرورت دموکراسی درونی تشکیلات اتحادیه تأکید گردید. در کنگره دوم اتحادیه در نوامبر همان سال، مأموریت نوشتن "بیانیه کمونیست" به مارکس و انگلس که در کنگره شرکت داشتند، محول شد.

بیانیه نخست به زبان آلمانی چاپ شد و کم و بیش بلافاصله (قبل از انقلاب ژوئن ۱۸۴۸ فرانسه) ترجمه های فرانسوی و لهستانی آن نیز انتشار یافت. نخستین ترجمه انگلیسی بیانیه در ۱۸۵۰ و نخستین ترجمه روسی در سال ۱۸۶۲ منتشر شد. در زمان حیات مارکس، بیش از ۲۵ چاپ آن به زبان های مختلف صورت گرفت.

در پیش گفتار ۱۸۷۲ بر چاپ آلمانی بیانیه، مارکس و انگلس می نویسند پس از گذشت چند دهه البته این جا و آن جا نیاز به اصلاح وجود دارد، لیکن بیانیه به سندی تاریخی مبدل شده که به خود آن ها نیز حق تغییر دادن در آن را نمی دهد. در این پیش گفتار که بعد از کمون پاریس نوشته شده، اما، به سه ایراد کلی اشاره می شود. اول این که، اقدامات پیشنهادی کمونیست ها در پایان بخش ۲ کهنه شده و نباید به این خواست های مشخص تأکید کرد. دوم این که، پرولتاریا نمی تواند ماشین دولتی موجود را تحت کنترل خود درآورد و از آن برای انتقال به سوسیالیسم استفاده کند، بلکه باید نخست این دولت درهم شکسته شود. و سوم این که، بخش مربوط به ادبیات سوسیالیستی و سایر احزاب اپوزیسیون، هر چند که در اصل درست است، باید با تحولات اخیر تکمیل گردد.

ادامه دارد

مباحثاتی پیرامون رهبری، مواضع و عملکرد سازمان «گرایش بین المللی مارکسیستی»

علیرضا بیانی:

در این لینک [تمامی ارجاعات مربوط به بحث کنونی در صفحه فیس بوک قابل مشاهده و دسترسی است- توضیح میلینات] می توان روند اخراج بخش ایرانی سازمان IMT را- یعنی همان چیزی که آرش عزیزی تصور می کند بین الملل مارکسیستی است!- دنبال کرد؛ از یک سو نام اعتراضات خیابانی پس از انتخابات ۸۸ را "انقلاب" گذاشته بود- درست همان طور که آرش عزیزی هنوز هم از آن با نام انقلاب یاد می کند (انقلابی که آب در دل کسی تکان نداد)، و از سوی دیگر باید چشم بسته از سیاست های خارجی چاوز که این "انقلاب" مورد نظر تشکیلات بوروکراتیک IMT را برنامه سازمان سیا می دانست، حمایت می کرد. آن وودز یک بار باید در حمایت از چاوز در کنار احمدی نژاد می ایستاد و یک بار همسو با آن چه که اصلاح طلب ها "جنبش سبز" و آن وودز "انقلاب" می نامید، در کنار "انقلاب" می ایستاد! فکر کنید اگر جریان در درون چنین بین المللی قرار گیرد چقدر باید موج باشد.

<http://www.nashr.eu/2/razi/imt/imt.pdf>

آرش عزیزی:

علیرضا جان، زیر صفحه فیس بوک نمی خواهم بحث راه بیاندازم، بر خلاف شما که ظاهراً علاقه شدیدی به این کار دارید؛ اما اشاره می کنم که بهتر است حداقل کمی صداقت را حفظ کنیم.

آن وودز و ما کی در کنار احمدی نژاد قرار گرفته ایم؟ می توانید یک فاکت در این مورد بیاورید؟ دروغ گفتن جایز نیست. اگر ضمن حمایت از کسی که از احمدی نژاد حمایت می کند، حمایت از او تلقی شود، باید تمام حامیان جهانی، مثلاً کاسترو در کوبا را نیز به همین چوب راند که فکر نمی کنم هیچ آدم عاقلی آن را بپذیرد. ما، و بین الملل، در این زمینه همیشه پیگیر و پایدار عمل کرده ایم: دفاع از دستاوردهای انقلاب ونزوئلا و تقدیر از آن اعمال چاوز که به بهبود آن

کمک کرده و نقد بی رحمانه آن سیاست های او، چه داخلی و چه خارجی، که در جهت منافع زحمتکشان ونزوئلا، ایران و جهان نبوده است.

در مورد انقلاب ایران هم که به نظر شما آبی در دل هیچ کس تکان نداده (!)، ادعایی که بی شرم ترین منکران این انقلاب از چاوز تا حزب حکمتیست هم نمی کنند، باید بگویم من به جوان هایی که دستبند سبز بستند و می بستند هزار بار افتخار می کنم و بر پای آن ها و بر خون تک تک شان، خون نداها و سهراب ها، که شهید انقلاب مان شدند، بوسه می زنم. حالا هر اسمی می خواهید روی ما بگذارید.

علیرضا بیانی:

اولاً چرا نباید زیر صفحه فیس بوک بحث راه بیفتد؟ حرام است یا کفر است و یا چه؟ (با کمال میل در سطح دیگری این بحث را ادامه خواهیم داد و بعد لینک بحث را در فیس بوک می گذاریم تا رفتار پسندیده ای انجام داده باشیم). ثانیاً این درست است که من علاقه شدیدی به بحث و نقد و انتقاد دارم، اما نمی فهمم چرا باید به این موضوع بی علاقه بود. مارکسیست ها هر جایی که امکان دخالت گری باشد، دخالت گری می کنند و به همین دلیل هم مارکسیست می شوند.

و اما در مورد قرار گرفتن آن وودز در کنار احمدی نژاد، از نوشته من کاملاً روشن است که "نتیجه" سیاست او چنین بود. برای همین من نوشتم: "آن وودز یک بار باید در حمایت از چاوز در کنار احمدی نژاد می ایستاد."

آن وودز در کنار چاوز ایستاده بود (آیا چنین نبود؟) چاوز در کنار احمدی نژاد ایستاده بود و هنوز ایستاده است (آیا چنین نبود و نیست؟) من به ضرب المثلی که لنین در چنین اوضاعی استفاده می کرد فعلاً کاری ندارم که می گفت "بگو دوستت کیست تا بگویم کیستی". می توان گفت آن وودز در زمان حمایتش از چاوز پیش بینی حمایت چاوز از احمدی نژاد را نمی کرد. اما مسئله عمیق تر از این حرف ها و حوزه حقوقی است که شما مایلید بحث را به آن جا بکشانید. مسئله بر سر این است که باند آن وودز بلافاصله پس از اولین حمایت چاوز از احمدی نژاد هیچ واکنشی به او نداشت.

روش مارکسیستی به ما می گوید که اگر حمایت از چاوز، جنبش کارگری در ونزوئلا را تقویت می کرد، انتقاد صریح و غیر مماشات جویانه به سیاست خارجی فرصت طلبانه چاوز می توانست جنبش کارگری در ایران را تقویت کند. آلن وودز از یکسو از چنین انتقادی به چاوز امتناع می کرد (این همان بخشی است که به ناچار وی را نه مستقلاً بلکه بدون انتقاد و خط تمایز با چاوز، اتوماتیک در کنار احمدی نژاد قرار می دهد) و از سوی دیگر ناچار می شد (این بار به طور مستقل) بگوید انقلاب در ایران آغاز شده است و خود را در کنار نیرویی انقلابی- که هیچ وقت معلوم نشد کدام بود- قرار دهد. در حالی که نه انقلابی در ایران آغاز شده بود و نه اگر هم این انقلاب بود آلن وودز می توانست نقش دوگانه بازی کند (شما به جای خیل خرده کاری های روشنفکری بهتر است ابتدا بر سر مبانی اساسی مارکسیسم که یکی از مهمترین آن ها همین مفهوم انقلاب است به یک جمع بندی برسید و سپس به سراغ ضعف و قوت مواردی نظیر روند بین الملل چهار و شق القمر تد گرانت و نظایر آن بپردازید تا هر بار بر سر هر موضوعی ناچار نشوید از الفبا شروع کنید که آیا اینجا یا آنجا انقلاب شده یا نشده!)

در رابطه با سایر حمایت ها از احمدی نژاد، از جمله فیدل کاسترو و یا هرکس دیگری هم دقیقاً باید همین روش و همین انتقادات را به آن ها و شجاعانه و علنی و گسترده داشت. بماند که یکی از دلایل چپ و راست زدن های چاوز، محاصره وی در حلقه بورکراسی کوبا برای جلوگیری از تأثیرات کمونیست ها بر وی است. با همین درک و دریافت شما از چگونگی مبارزه کمونیستی ناچار می شوید از یک طرف همسویی حزب توده با خمینی و از طرف دیگر با فیدل کاسترو را نیز تأیید کنید، چه تفاوتی در ماهیت این سیاست با سیاست آلن وودز وجود دارد. اگر تاکنون در روش مبارزه کمونیستی این را متوجه نشده اید که حمایت از کسی مانند چاوز با چک سفید امضا دادن فرق می کند، بدانید که مبارزه ناقصی را دیده یا انجام داده اید.

وقتی آلن وودز در نوبت نا محدود سخنرانی خود در کنگره ای که در آن عضویت گروه ایرانی تصویب شد می گفت "چاوز یک دمکرات صادق است"، همان جا رفقای ما احساس می کردند که از این جمله پردازای های دو پهلو بوی خوبی نمی آید. مارکسیست ها عادت دارند همه چیز را با نام صحیح و تعریف کننده دقیق

نماینده گروه ایرانی IMT برای چاوز نامه سرگشاده ای نوشت و این سیاست اشتباه را به او گوش زد کرد. پس از حمایت های مکرر چاوز از احمدی نژاد که باعث شد همه زحمات رفقای ما در کمپین "دست ها از ونزوئلا کوتاه" و سایر فعالینی که خود در این کمپین قرار گرفته بودند از بین برود و حتی دیگر نتوان از انقلاب بولیواری حرفی زد، همین باند بورکرات آلن وودز نه تنها هیچ انتقادی به چاوز نداشت، بلکه نامه رفقای ایرانی ارسال شده به هیئت اجرایی که می بایست به دست همه اعضا می رسید را توقیف کرد. آلن وودز به دلایلی که بعداً بیشتر توضیح خواهم داد اصلاً علاقه ای نداشت که به چاوز از سوی IMT انتقادی شود. تنها تحت فشار برخی از اعضا به انتقاد دو سه عضو انتقاد کننده به چاوز، از جمله بخش ونزوئلا در IMT واکنشی خاص نشان داد و آرش عزیزی اهل صداقت به هیچ وجه مایل نیست بگوید که این انتقادهایی که به حساب IMT می گذارد، در حقیقت انتقادات بخش هایی از IMT است که بعدها یا از این به اصطلاح بین الملل خارج شدند و یا مانند بخش ایران به سبک استالینیستی عدم عضویت آن ها با یک تلفن اعلام شد؛ موضوع اصلی اما انتقاد خود IMT به چاوز است که نه در کارنامه این جریان و نه در بیان اخلاق صادفانه آرش عزیزی خبری از آن نبود.

صداقت آرش را باید در این جا محک زد که چرا مرتب از انتقاد IMT به چاوز حرف می زند، در حالی که تا آن مقطع به هیچ وجه چنین نبود. اگر این بود پس حقیقتاً این همه اصرار بخش ایرانی برای واکنش IMT به چاوز چه دلیلی داشت. چاوز چه می فهمید که مثلاً فلان گروه کوچک مکزیکی یا ایران چه می گویند؟، اما وقتی رو به جمعیت زیادی کتاب آلن وودز را نشان داد تا پز دهد که یک نویسنده انگلیسی کتابش را به او هدیه کرده، وقتی برای IMT و شخص آلن وودز فرش قرمز پهن می کرد، دیگر قضیه فرق داشت؛ آلن وودز هم همین را نمی خواست. از نظر آلن وودز، گور بابای بخش کوچک ایران و یکی دو جای دیگر برای ساختن بین الملل کرده بود وقتی که می توانست به جای آن ها حمایت یک دولت را پشت بین الملل خود داشته باشد. در نتیجه، همین سیاست فرصت طلبانه مانع واکنش خود گروه IMT به چاوز می شود.

اکنون باید با روش مارکسیستی به سراغ تحلیل موضوع رفت و نه به روش قضایی و دادگاه و محکمه.

حرف‌هایی زده‌اند و دبیرخانه بین‌المللی «دندان روی جگر گذاشته» است و امثالهم.

سیاست کامل مبارزه طبقاتی در این زمینه هم در مطلب «کمونیست‌های ایران و انقلاب ونزوئلا» که من نوشتم پیدا می‌شود. اگر می‌خواهید یکی از آخرین انتقادهای ما به چاوز را هم در این زمینه ببینید، می‌توانید به مقاله‌ی رفیق خورخه مارتین در مورد ونزوئلا و لیبی اشاره کنید که در زمانی نوشته شد که جناب چاوز داشت برای قذافی قربان و صدقه می‌رفت! این مطلب نقد مستقیم چاوز و کاسترو است:

<http://www.marxist.com/venezuelan-libya-not-april-11-but-caracazo.htm>

جهانگیر سخنور:

آقای آرش عزیزی. گرچه استناد شما به استفاده از واژه «انقلاب» در آثار کلاسیک مارکسیست‌ها درست است، اما بسط دادن این مفهوم عمومی به هر حرکت، قیام، طغیان، اعتراضات خیابانی و غیره کاملاً غیر مارکسیستی است. این نوع برخورد تنها شامل حال رهبر شما آلن وودز و سازمان به اصطلاح بین‌المللی شما نمی‌شود. این روش از برخورد، شامل حال اکثر سازمان‌های دیگر به اصطلاح «تروتسکیستی» نیز می‌شود. شما تصور می‌کنید با هر حرکت توده‌ای و با راه انداختن جارو جنجال‌های کاذب- مبنی بر این که که گویا در ایران پس از انتخابات «انقلاب آغاز شد»، و یا حمایت از جوانان «سبز»- در حال خدمت به جنبش‌ها هستید. خیر درست برعکس. شما با این هوچی‌گری‌ها واقعیت‌ها را منعکس نمی‌کنید و در میان توده‌ها توهم آفرینی می‌کنید. حال فرضاً من به عنوان یک جوان در میان سبزها در انتخابات دو سال پیش که تحت تبلیغات شما مبنی بر آغاز انقلاب قرار گرفته بودم، از شما سؤال می‌کنم پس انقلاب چه شد؟ مگر شما به عنوان «مارکسیست» که ظاهراً به تحلیل‌های علمی مسلح هستید و ادعای رهبری ما را دارید به ما نکتید انقلاب آغاز شده است. کدام جنبش کارگری را آغاز آن انقلاب به همراه آورد؟ چه آگاهی سوسیالیستی در جهت ساختن حزب انقلابی در ایران فراهم آمد؟ پاسخ این سوالات و صدها سؤال دیگر همه بی‌جواب می‌مانند؟ شما و رهبر گرامی تان آقای آلن وودز پس به ما جوانان سبز ایران ندای بی‌اساس و کاذب دادید؟ چرا این کار را کردید؟ علتش تنها می‌

ماهیت آن توضیح دهند؛ به همین دلیل بود که مازیار رازی در فرصت نابرابر و محدود ده دقیقه‌ای خود توضیح داد که مسئله، «دمکرات صادق» بودن چاوز نیست، بلکه مسئله ژنرال‌هایی است که دور او را احاطه کرده‌اند که دیگر به آن‌ها نمیتوان گفت صادق. در نتیجه چاوز چاره‌ای ندارد به جز آن که کارگران کارخانه‌ها را مسلح و به آن‌ها آموزش نظامی دهد تا صداقت خود در مبارزه با امپریالیسم آمریکا را به کارگران ثابت کند. این است روش حمایت، ضمن ارائه مطالبه انتقالی و نه پوپولیسم آلن وودز در حل شدن در جنبش سبز و کبیر و بهار عربی و امثال آن.

راستی افتخار شما بر دستبند سبز و خون ریخته شده‌ها و ... چیزی به خصلت یک جنبش در هیئت یک انقلاب نمی‌افزاید؛ ظاهراً شما موارد مورد افتخار زیادی سراغ داری، اما بدانید افتخار و قهرمانی و ذوق و شوق یک چیز است و انقلاب و مفهوم مارکسیستی آن چیز دیگری است که به آن در مقاله‌ای جداگانه می‌پردازم که بهانه «فیس بوکی بودن» بحث آن را تخریب نکند.

آرش عزیزی:

علیرضا جان، من هم مثل شما به بحث زیاد علاقه دارم [...] واقعیت این است که کل بین‌الملل ما به عنوان یک سازمان بین‌المللی و تمامی بخش‌های مختلف آن در ایران و آمریکای لاتین با صدایی واحد سیاست خارجی چاوز در زمینه جمهوری اسلامی (و اکنون سوریه و لیبی) را محکوم و از آن انتقاد کرده‌اند. شما و دوستان مدام می‌گویید بعضی «بخش‌های» آی ام تی این کار را کرده‌اند، اما «خود آی ام تی» نه. دوست من! ما «خود آی ام تی» به عنوان پدیده‌ای ماورایی نداریم! آی ام تی متشکل است از بخش‌های آن. تمام مواضعی که در وب سایت ما منتشر شده است (مارکسیست دات کام) مواضع کل بین‌الملل ما است. ما هم مقالات متعددی به زبان‌های مختلف در این مورد منتشر کرده‌ایم. این «خود آی ام تی» است با اجازه‌تان! در ضمن اگر هم می‌خواهید کمی سابقه داستان را بدانید آن بیانیه معروف گروه ونزوئلا در نقد سیاست چاوز نسبت به جمهوری اسلامی را که رفیق خورخه مارتین از دبیرخانه بین‌المللی ساکن در لندن به صورت پیش‌نویس نوشته بود و آن رفقا با تغییراتی تصویب کردند [مطالعه کنید]. پس این‌جور نبوده که انگار یک «بخش‌هایی»

وودز را سخت عصبانی می کند. نقد شما به جای "مندلیست ها"، می بایست متوجه خود ارنست مندل باشد. وگرنه راست تر از مندلیست ها در این طیف با گذشته تروتسکیستی فراوان است. جدیدترین آن خود آلن وودز است که عاجز از ارائه کمترین تحلیل مارکسیستی از رویدادهای اخیر خاورمیانه بوده و هر شعله دودی را شعله آتش انقلاب معرفی می کند. اساس نزدیکی شخص شما به این گروه هم از این جا ناشی می شود که حزب حمید تقوایی هم دقیقاً مانند آلن وودز وقایع پس از انتخابات ۸۸ را بر اساس عادت همیشگی اش مانند وقایع ۱۸ تیر و چهارشنبه سوری و نظایر آن انقلاب معرفی کرده بود و شما هم که در آن موقع عضو فعال این حزب بودید این نقطه اشتراکتان شد با باند آلن وودز بدون در نظر گرفتن ادعاهای ضد تروتسکیستی یک طرف و مدعیات تروتسکیستی طرف دیگر! بگذریم.

بحث بر سر تصمیمات و نظریات اعضای یک بین الملل و تفاوت آن با تصمیمات خود بین الملل بود که شما معتقدید فرقی با هم ندارد. در این جا این پرسش بماند که اگر واقعاً فرقی ندارد چرا IMT علاقه ای به انتقاد از چاوز نداشت و این علاقه را واگذار به بخش های دیگر کرده بود و چرا این مقدار اصرار داشت که نامه انتقادی پیشنهادی بخش ایران به IMT بلوکه شد و مقدمات اخراج بخش ایرانی را فراهم کرد!؟

شما از صداقت حرف می زنید، بدون آن که بخواهید سهمی از آن را خود استفاده کنید. شما به انتقاد IMT از چاوز در زمانی اشاره می کنید که اولاً دیگر بخش ایرانی از آن اخراج شده بود و ثانیاً IMT دچار ریزش های پشت سر هم شده و ثالثاً حمایت اخیر چاوز از فذافی، هست و نیست آلن وودز را زیر سؤال برده بود؛ و از همه مهمتر این که خود چاوز هم مانند سابق آن تره ای را که برای آلن وودز خرد می کرد، دیگر خرد نمی کرد. این همه ذوق و شوق آلن وودز برای حمایت یک دولت در پشت بین الملل خود با یک انتقاد تند و تیز جناح راست ونزولنا به چاوز (مبنی بر این که او به چپ گرایان نزدیک شده است) دود شد و بر هوا رفت و دیگر چاوز به وودز بی اعتنا شده بود. در این مقطع بود که انتقاد IMT که از نظر شما فرقی با انتقاد سایر اعضای آن به چاوز نداشت به یکباره فرق پیدا کرد و از زبان خود IMT بیان شد.

تواند کاسبکاری سیاسی باشد. که خود را به اصطلاح «رادیکال» جلوه دهد و نقش رهبری را به دست بگیرد. این سیاست های ورشکسته شده را ما بارها از زبان حزب کمونیست کارگری و حکمتیست ها در ایران دیده ایم. با این روش از کار فاصله گرفته ایم. همان طور که به حکمتیست ها دیگر اعتمادی نداریم به شما هم اعتمادی نداریم. رهبر شما با سیاست های اشتباه، ارزیابی نادرست از انقلاب ایران به ما ارائه داد. در واقع این موضوع نشان داد که یا شما مارکسیست واقعی نیستید و یا کاسبکار سیاسی هستید و به ما دروغ گفتید.

علیرضا بیانی:

راجع به توضیحات اخیر تان درباره IMT و نقش آن در تعیین سیاست و غیره. داشتیم کم کم به آموزش های ساختن بین الملل توسط شما انس می گرفتیم که به یکباره نشان دادید حتی با الفبای این روند هم آشنا نیستید. شما عادت کرده اید در یک جریان بورکراتیک فعالیت کنید و به همین دلیل تجربه ای به جز این ندارید. همان طور که فکر می کنید مثلاً نظر این یا آن بخش از بین الملل فرقی با نظر کل بین الملل ندارد! تازه این ابتدای صورت مسئله است و اگر واقعاً چنین باشد در این صورت باید دید که چه کسی مادام العمر در مرکز آن نشسته و چه تصمیماتی می گیرد که بلافاصله به تصمیم کل بین الملل تبدیل می شود.

شما در نوشته خود چیزهایی در مورد بین الملل چهار و مندلیست ها سرهم بندی کرده اید بدون آن که با عمق موضوع آشنایی کافی داشته باشید. اگر به مندلیست ها هم واکنشی نشان داده اید به دلیل نفرت آلن وودز، این شاگرد تد گرانت از مندل است و اگر می توانستید عکسی از یک صفحه نشریه آلترناتیو به آلن وودز نشان دهید که به جای مقاله ای از ارنست مندل مطلبی از تد گرانت در این نشریه منتشر شده باشد، دیگر همه چیز مرتب می شد و آلن وودز هم کیف می کرد که بین المللش در حال تأثیر گذاری بروی بخش های دیگری از فعالین ایرانی است !!

در این رابطه موقتاً بد نیست این را بدانید که جنبش کمونیستی بعد از تروتسکی چیزی به اسم "تنوریسین" نتوانست ارائه دهد و اگر هم در نزدیکی آن کسی را بتوان یافت، همین ارنست مندل است و نه تد گرانت و تونی کلیف و امثالهم. همین موضوع هم هست که آلن

هم در آن زمان نکرده بود و همین مخرج مشترکش با کومله باعث اتحاد بین او و کومله شد).

باری، بخش انترناسیونال چهار، که ارنست مندل نیز متعلق به آن بود، تصور می کرد که خمینی در حال مبارزه با امپریالیسم آمریکا است و به همین دلیل از عضو ایرانی بین الملل چهار خواسته بود که از خمینی حمایت سیاسی صورت بگیرد. این تصمیم و دیکنه آن به عضو ایرانی بین الملل باعث شد جریان نو پای حزب کارگران سوسیالیست که چند ماهی بود فعالیت خود را با این عنوان در ایران آغاز کرده بود، به دو نیمه تبدیل شود. جناحی در این حزب که مازیار رازی به آن تعلق داشت سخت در برابر ان دستور ایستادگی کرد. با آن که جناح کارگران انترناسیونالیست انگلستان عضو بین الملل چهار با تصمیم جناح ارنست مندل مخالفت کرد، اما باز این سیاست نتوانست مانع انشعاب در درون حزب کارگران سوسیالیست در ایران شود. جناحی به رهبری بابک زهرایی به پیروی از سیاست غلط بین الملل- که به دلیل عدم شناختش از ماهیت واقعی خمینی دچار توهم شده و دستور حمایت سیاسی از او را داده بود- به دنبال این سیاست رفت و نتایج فاجعه بار آن در تاریخ ثبت شد. جناح منشعب از این حزب تنها به انشعاب از آن اکتفا نکرد و از کل بین الملل چهار نیز خارج شد. این تجربه تلخ چیزی نبود که باعث شود رفقای ایرانی مانند شما- که در چند جلسه بخش کاندایی IMT شرکت داشته، تحت تاثیر آن ها قرار گرفته، با چیزهایی در رابطه با فعالیت بین المللی آشنا شده و به یکباره تحت تعالیم وارونه آلن وودز قرار گرفته اید- بروند به همین سادگی عضو یک بین الملل شوند. و این در حالی است که بین الملل های بسیار قوی تری از نظر پایه های کارگری و وسعت اعضا و نظایر آن، به عنوان آلترناتیو عضویت در یکی از آن ها همواره فراوان بوده است. اما رفقای ایرانی مشروط به استقلال هر عضو در تعیین سیاست های کلان خود در حوزه جغرافیایی که فعالیت می کند، وارد IMT شدند. دیری نکشید که آلن وودز به طور یک جانبه اعلام کرد در ایران انقلاب آغاز شده است! و اکنون شما به عنوان سرباز دور از وطن عضو این بین الملل، بنا بر این تحلیل نادرست و ابراز افتخار برای نزدیکی به کسانی که دستبند سبز بر دست بسته اند ناچارید، علاوه بر فعالیت های خود در جریاناتی که پایه های کارگری انبوه و فراوان دارند (مثلاً شرکت در کنگره سازمان

این ها را گفتیم که تصور نکنید با انبانی پر از تجربه کار بین المللی آمده اید به نیروهای "چپ" آموزش کار مرتبط با بین الملل، آن هم این مقدار وارونه و سر به هوا، بدهید.

به عرض شما استاد محترم امر سازمانیابی بین المللی برسانم که نظرات هر بخش از بین الملل لزوماً نظر خود بین الملل کمونیستی نخواهد بود. هر کشور عضو در یک بین الملل کمونیستی مسئول تعیین سیاست های بین الملل در آن حوزه است و به همین دلیل نماینده آن کشور در بین الملل می شود. آلن وودز چه کاره حسن است که بتواند در زمانی که رفقای ایرانی در درون ایران و درگیر مسائل ایران تحلیل خود را از وقایع ارائه می دهند، آن ها را کنار بگذارد و بر اساس اطلاعات کسب شده خویش از مدیا و ژورنالیسم بورژوایی به کشف انقلاب در ایران برسد و این را به موضع اصلی کل IMT تبدیل کند.

یکی از اساسی ترین شروط رفقای تروتسکیست ایرانی برای عضویت در IMT حق تعیین نظر و حتی اولویت بر نظر هر کشور در حیطه فعالیت اعضای یک کشور نسبت به کل بین الملل بود. به این معنی که فعالیت اعضای بین الملل در هر کشور بر اساس تحلیل همان اعضا از اوضاع آن کشور تدارک دیده می شود و نه مانند احزاب استالینیستی برادر با دیکنه کردن اوامر از مرکز بوروکراتیک بین الملل. به خصوص رفقای تروتسکیست ایرانی با این موضوع در کتاب و مقاله آشنا نشده بودند، بلکه به خاطر مشابه همین موضوع در انقلاب ۵۷ ضربه بسیار سنگینی بر پیکر یک جنبش و جریان تروتسکیستی وارد شد که می رفت در زیر گوش استالینیسم و حاکمیت نظری استالینیستی- مائوئیستی، مخاطبین مهمی در بخش های کارگری به دست آورد.

حزب کارگران سوسیالیست که مازیار رازی یکی از اعضای اصلی آن بود، در مقطع انقلاب ۵۷ عضو بین الملل چهار بود. این حزب تنها و مطلقاً تنها جریانی در میان همه نیروهای طیف "چپ" بود که اعتقادی به انقلاب مرحله ای نداشت و از همان ابتدا شعار انقلاب سوسیالیستی می داد. بعدها کسان دیگری، آن هم به صورت فرمال و نیم بند به این عرصه وارد شدند (مثلاً منصور حکمت که هنوز گسست کامل از مائوئیسم

جنبش سبز معروف شد! اگر "نظریه" راه رشد غیر سرمایه داری نظریه پردازان استالینیستی نظیر اولیانفسکی توانست به جریانات استالینیستی مثل حزب توده در ایران این امکان را بدهد که آنها معتقد شوند خمینی جامعه را تا آستانه سوسیالیسم خواهد برد؛ سانتریست یا فرصت طلبانی مانند آلن وودز با برداشت سطحی از انقلاب مداوم، خود را نیازمند پاسخ به این سؤال که "انقلاب سبز ۸۸" پس از دو سال چه شد نمی دانند و برای تخریب گرایش تروتسکیسم خواهند گفت، انقلاب مداوم است و ادامه دارد!

آرش عزیزی:

دوستان عزیز، به طور خلاصه در پاسخ به مطالب طرح شده چند خطی می‌گویم:

۱- علیرضا جان، من نگفتم نظر کل بین‌الملل با نظر تک تک بخش‌هایش یکی است. گفتم آن چه در وبسایت بین‌الملل از سوی بخش‌ها منتشر می‌شود نظر عمومی و مورد تأیید رهبری منتخب حال حاضر بین‌الملل و منطبق با سیاست‌های مصوب آن است. اگر یک بخش، نظری خیلی مغایر با این نظرات داشته باشد، که امکان‌ش هست، در وبسایت مرکزی بین‌الملل منتشر نخواهد شد. در مورد سابقه بحث‌ها و سیاست‌های ما راجع به چاوز و غیره فکر کنم به اندازه کافی گفته‌ام. متأسفانه نمی‌دانم چگونه به اتهامات شخصی که علیه رفیق آلن مطرح می‌کنید پاسخ دهم. در بیانیه‌های مطبوعاتی او بارها تأکید شده که یک قران هم پول از دولت ونزولا نگرفته‌ایم و غیره.

۲- جهانگیر جان، آری به نظر من آن خطوط نوشته ما امروز به هیچ وجه باطل نشده‌اند. آری جنبش به آسانی متوقف نشد. بلکه قهرمانانه شش ماه ادامه یافت و تا پای قیام سراسری علیه کل حکومت، در روز عاشورا، رفت. آن درست می‌گفت: ایران هرگز به گذشته باز نمی‌گردد. انقلاب توده‌های ما که در تابستان ۸۸ آغاز شد وقفه یافته، اما دوباره تداوم خواهد یافت. ظاهراً برای دوستان [توضیح می‌دهم]: این که ما گفتیم «انقلاب شروع شده» یعنی دیگر تا برقراری حکومت کارگری باید هیچ وقفه‌ای نباشد. مجدداً می‌پرسم پس انقلاب ۱۹۰۵ روسیه چه؟ اگر کسی در سال ۱۹۰۸، که اوج ارتجاع برقرار شده بود، از لنین می‌پرسید چرا به آن می‌گفتید انقلاب، پاسخ چه می‌بود؟

راه کارگر!!) در کنار دستبند سبز بستگانی مانند ابراهیم نبوی و اکبر گنجی نیز بایستید. که البته تا می‌توانید موفق هم باشید.

جهانگیر سخنور:

آقای عزیزی. می‌خواستم در ادامه نظر پیشین خود در باره موضوع «آغاز انقلاب» نقل قولی از رهبر شما آلن وودز بیاورم: "یک چیز قطعی است؛ ایران هرگز به گذشته بازمی‌گردد. توده‌ها آغاز به حرکت کرده‌اند و جنبش به این آسانی متوقف نمی‌شود. ما حق داریم که با اطمینان بگوییم: انقلاب ایران آغاز شده است." (انقلاب آغاز شد است! آلن وودز، ترجمه ی بابک کسرای، ۱۷ ژوئن ۲۰۰۹). حال پس از سپری شدن ۲ سال شما چگونه این ارزیابی «دقیق» آلن وودز را توضیح می‌دهید؟ در انتظار پاسخ شما خواهیم بود. سپس نظر خودم را در باره مفهوم انقلاب بیان می‌کنم.

علیرضا بیانی:

کسرای گفته بود که این "انقلاب مداوم است" و به این ترتیب همه تحلیل‌های مورد نیاز یک انقلاب به مفهوم مارکسیستی را ماست مالی کرد. تصور او از انقلاب مداوم که دقیقاً انعکاسی از تصور آلن وودز است شروع یک رخ داد یا شورش و یا حتی انقلاب به معنی واقعی و ادامه آن است. به این ترتیب ما باید هنوز شاهد انقلاب مداومی که سال ۵۷ رخ داد، باشیم و یا مثلاً ادامه انقلابی را که در ۱۸ تیر و یا اخیراً در وقایع انتخاباتی سال ۸۸ رخ داد، شاهد باشیم. درک آن‌ها از انقلاب مداوم سپری شدن مداوم زمان از وقوع یک رخداد است که نام آن را انقلاب می‌گذارند؛ و یا حتی در بهترین حالت، وقوع یک انقلاب. آن‌ها نمی‌دانند که انقلاب مداوم از تسخیر قدرت سیاسی طبقه کارگر آغاز شده و با انجام تکالیف سوسیالیستی در کشورهای پیشرفته صنعتی و و یا انجام تکالیف مرکب در کشورهای پیرامونی سرمایه داری، مداوماً تا استقرار سوسیالیسم در همه جهان، و بدون شکست و بازگشت تداوم پیدا می‌کند. دلیل نزدیکی این گرایشات رفرمیستی به تروتسکی، علاوه بر بی اعتبار بودن استالینیسم که نمی‌توان در نزدیکی آن مخاطبی را جلب کرد، به دلیل عاریه گرفتن نظراتی از تروتسکی است که بتوان همه سازش‌ها و مامشات خود را به آن بهانه توجیه کنند. مثلاً پیروی از تئوری انقلاب مداوم تروتسکی و کاربست آن با جنبشی در ایران که به

وقتی لنین و یا تروتسکی و سایرین رهبران مارکسیست از انقلاب ۱۹۰۵ نام می برند به مفهوم اعم آنست. زمانی که از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ نام می بریم به مفهوم اعم آنست. درک این موضوع ساده برای یک مارکسیست انقلابی آن قدرها نباید دشوار باشد.

اما همین استفاده از کلمه اعم انقلاب نیز از دیدگاه مارکسیست های انقلابی باید منطبق به وضعیت مشخصی باشد. ما زمانی به یک اعتراض توده ای و یا حرکت خیابانی نام «انقلاب» به شکلی کلی می دهیم که تمام اقشار و طبقات تحت ستم جامعه وسیعاً در آن شرکت داشته باشند. در انقلاب ۱۹۰۵ صرف نظر از رهبری آن انقلاب که بدست یک کشیش بود (پدر گاپون) آن انقلاب شامل تمام اقشار تحت ستم و به ویژه کارگران و دهقانان و تشکل های مستقل کارگری آن دوره و همچنین خرده بورژوازی شهری شد. در انقلاب بهمن ماه ۱۳۵۷ ایران همین طور بود. لطفاً شما از رهبر دانشمندان آقای آلن وودز سؤال کنید بر اساس چه تحلیل مشخص از ترکیب اجتماعی حرکت های توده ها، پس از انتخابات در سال ۱۳۸۸، ایشان به این نتیجه رسیدند که: "... یک چیز قطعی است. ایران هرگز به گذشته بازمی‌گردد. توده‌ها آغاز به حرکت کرده‌اند و جنبش به این آسانی متوقف نمی‌شود. ما حق داریم که با اطمینان بگوییم: انقلاب ایران آغاز شده است." از آقای آلن وودز سؤال کنید کدام بخش از جنبش متشکل کارگری- مانند شرکت واحد، کارگران ایران خودرو، هفت تپه که همه رهبران آن ها هم آن روز و هم امروز در زندان بسر می‌برند- در این به اصطلاح انقلاب پس از انتخابات ۱۳۸۸ شرکت داشتند. اگر رهبر دانشمندان حتی یکی از اعلامیه های رهبران شرکت واحد و ایران خودرو را که اعلام تحریم این انتخابات و تظاهرات در پی آن را داده بود، پیش از اعلام این موضع شتابزده و بی اساس می خواند، دچار این کلی گویی های بی اساس نمی شد، که باعث تمسخر کارگران ایران و نیروهای انقلابی در سراسر جهان شود. چطور شما می توانید یک اعتراض عموماً مربوط به طبقه متوسط را با تمام از خود گذشتگی های انجام شده که مورد حمایت من و سایر مردم ایران است، با انقلاب ۱۹۰۵ روسیه مقایسه کنید؟ زمانی که مارکسیست ها انقلابی از کلمه "انقلاب" به مفهوم اخص آن استفاده می کنند؛ منظورشان این است که وضعیت انقلابی در جامعه به گونه است که می تواند به انقلاب پرولتری منجر گردد. آیا طبقه کارگر

۳- در مورد فعالیت شخصی من و لو رفتن قضیه خیلی ساده این بود که در آن زمان من فعالیت های حزبی را با نام بایک کسرابی انجام می‌دادم و فعالیت های علنی را با نام آرش عزیزی. تا این که مدتی بعد دیگر امکان بازگشت به کشور از من سلب شد و همه فعالیت ها را علنی و با نام خودم انجام دادم. البته جناب رازی لطف کردند پیش دستی کردند و پیش از هر چیز این اطلاعات را منتشر کرده و در اطلاع عموم گذاشتند. به هر حال مشخص است که اختلافات بسیار ما در سر چه کارهایی است. اجازه بدهید گروه کوچک و بی مقدار ما راه خودش را برود و درخت های تنومند شما هم راه خودشان را. قضاوت با گذشت زمان!

جهانگیر سخنور:

آقای عزیزی. با تشکر از پاسخی که به من دادید. من کوشش می کنم به سوالات شما یک به یک پاسخ بدهم. گرچه شاید معلوماتم به حد رهبران سازمان «عظیم»! بین المللی شما مانند آقای آلن وودز نباشد. سؤال می کنید که اگر در سال ۱۹۰۸ از لنین می پرسیدیم که چرا از «انقلاب» در سال ۱۹۰۵ سخن آورده بود، چه می گفت؟ پاسخ لنین همانند بسیاری مارکسیست های انقلابی- که دچار فرصت طلبی نشده و سازمان «عظیم» مارکسیستی در گفتار، اما خرده بورژوازی در کردار نساخته باشند- بسیار ساده است. و آن هم اینست که استفاده از کلمه "انقلاب" در وضعیت حرکت های توده ای در جامعه به دو منظور سنتاً استفاده شده است. یکی به مفهوم اعم کلمه و دیگری به مفهوم اخص کلمه است. در این امر تردیدی نیست که به طور اعم ما به عنوان مارکسیست های انقلابی بر این اعتقاد استوار هستیم که در وضعیت ویژه ای که در آن، به قول کارل مارکس، نیروهای مولده در تناقض با مناسبات تولیدی قرار می گیرند و جامعه تحت شرایط ویژه ای درمی آید، وضعیت آستن انقلاب می گردد. در چنین دوره ای در هر زمان می توان شاهد طغیان ها، اعتراضات و حرکت های توده ای بود. مضاف بر این؛ مارکسیست ها بر این اعتقادند در عصر امپریالیزم یعنی دوره کنونی، دوره جنگ داخلی، قیام و انقلاب است. به سخن دیگر شرایط عینی برای انقلاب های اجتماعی در سراسر جهان به وجود آمده است. آن چه کمبودش احساس می شود شرایط ذهنی یا نبود رهبری واجد شرایط کارگری برای سازماندهی انقلاب است. از این زاویه می توان از حرکتی به عنوان انقلاب نام برد.

انتخاب کنید. برخورد تاکتونی شما در این نظرات و مقاله ای که نوشته اید، نشان داده است که در صف جریانات خرده بورژوایی قرار گرفته اید. اگر چنین است، لطفاً انتظار نداشته باشید که کسی به سازمان «عظیم» بین المللی شما و آن رهبر سازمان تان آقای آلن وودز تمایلی نشان دهد. موفق باشید.

جهانگیر سخنور:

آقای عزیزی. در مورد انتقاد آلن وودز از چاوز. می گویند که سازمان بین المللی شما به چاوز انتقاد کرده است. رفرنس های شما را به دقت خواندم. همه این انتقادات مربوط به یکسال پیش می شود. درخواست من از شما این است که انتقادات آلن وودز و سازمان بین المللی و یا هر بخش آن را در زمان سرکوب جوانان ایران- در سال ۱۳۸۸ که آقای چاوز با وقاحت اعلام کرد جوانان ایران را سازمان سیا راه انداخته است همین جا عنوان کنید. چه مقاله و چه اطلاعیه ای از طرف شما انتشار یافت که دولت چاوز را برای حمایت از احمدی نژاد و ضدیت آشکار با حرکت های خیابانی (یا به قول رهبران آلن وودز- انقلاب)، رسماً محکوم کرده باشد؟ در انتظار پاسخ شما خواهم بود.

جهانگیر سخنور:

آقای آرش عزیزی (بابک کسرائی). از شما محترمانه سؤال کردم که توضیح بفرمایید که درست پس از انتخابات خرداد ۱۳۸۸ زمانی که آقای چاوز در سخنرانی تلویزیونی هفتگی خود گفت: «پیروزی احمدی نژاد یک پیروزی تمام عیار بود. آن ها می‌کوشند این پیروزی را لکه دار کرده و از این طریق دولت و انقلاب اسلامی را تضعیف کنند. من می‌دانم که آن ها موفق نخواهند شد... دنیا باید به ایران و پیروزی محمود احمدی‌نژاد احترام بگذارد» و همچنین بلافاصله پس از سرکوب جوانان در خیابان ها فرمودند که جوانان معترض در خیابان های ایران را سازمان جاسوسی سیا به راه انداخته و هدایت می کند»، در این زمان، رهبران آقای آلن وودز و یا دبیرخانه بین المللی و یا هیئت اجراییه ای ام تی که شما از اعضای آن هستید، چه نقدی به دوست خود چاوز در اعتراض به اتخاذ چنین مواضع ضد انقلابی داشته؟ لطفاً آن مقاله یا اطلاعیه و یا اعتراض نامه را در این جا ارائه دهید. چنان چه در آن زمان آقای آلن وودز چنین نقدی را نکرده است، لطفاً به عنوان کسی که خود را سیاسی و

آمادگی و توان سازماندگی انقلاب را دارد؟ آیا وضعیت به پیروزی انقلاب منجر می شود؟ آیا وضعیت به اعتلای انقلابی خواهد انجامید؟ تمام این سؤالات را نمی توان بدون ارزیابی دقیق از وضعیت خود کارگران و تناسب قوای طبقاتی در جامعه، پاسخ جامع داد. در این جا برای اثبات این موضوع نقل قولی از لنین در اوائل ۱۹۱۵ در باره روش ارزیابی از موقعیت انقلابی در زیر آورده می شود: "برای یک مارکسیست این تردید ناپذیر است که بدون موقعیت انقلابی، انقلاب غیر ممکن است، به علاوه هر موقعیت انقلابی به انقلاب منجر نمی شود..." (لنین، اضمحلال بین الملل دوم - جلد ۲۱ ص ۲۱۳) یا اینکه: "موقعیت انقلابی در اغلب کشورهای پیشرفته و قدرت های بزرگ اروپا وجود دارد. آیا این موقعیت برای مدتی طولانی ادامه خواهد داشت؟ تا چه اندازه وخیم تر خواهد شد؟ آیا به انقلاب منجر خواهد شد؟ این چیزی است که ما نمی دانیم، و هیچکس نمی تواند بداند. پاسخ آن در تجربه ای که در طی رشد روحیه انقلابی و گذار به عمل انقلابی توسط طبقه پیشرو پرولتاریا بدست می آید، داده خواهد شد" (لنین، اضمحلال بین الملل دوم - جلد ۲۱ ص ۲۱۶).
نقل قول لنین با اتکا بر نظریات بلشویزم که خود حامل چکیده بخش عمده تجارب نخستین انقلاب سوسیالیستی در جهان است، نشان می دهد که اگر در وضعیت کنونی کسی مانند رهبران آقای آلن وودز یافت شود که در مورد ایران شعار "آغاز انقلاب" را بدون ارزیابی از تناسب قوا و درک موقعیت ویژه طبقه کارگر، بیان کند، دچار کلی گویی شده است. آقای عزیزی متأسفانه شما به جای انتقاد از نظر رهبران و انحراف او از دیدگاه های مشخص مارکسیستی، از او همانند سربازی که فرمانبردار ژنرال خود است، هنوز حمایت می کنید! این شیوه از فرمانبری کورکرانه از رهبران خود ریشه در تربیت شما در درون دو حزب بورکراتیک یعنی حزب کمونیست کارگری و سازمان آلن وودز دارد. توصیه من به شما این است که واقعیت های جامعه ما را متکی بر نظرات مارکسیستی تحلیل کنید و موضع خود را به صراحت اعلام نمایید. حتی اگر رهبران تان دچار لغزش شده باشند. اگر چنین نکنید، متأسفانه هیچ کس در ایران نه در میان جوانان «سبز» و نه در میان کارگران مبارز، شما را جدی نمی گیرد. مسلماً جوانان سرخ شما را مردود اعلام می کنند. هنوز این فرصت برای شما امروز وجود دارد که میان نظریات مارکسیزم انقلابی و خرده بورژوایی رادیکال، یکی را

دوم، مقالاتی که توسط برخی از بخش‌ها نوشته شده است، هیچکدام صحبتی از محکومیت و یا نقد غیر مستقیم هم از چاوز نمی‌کند. این مقالات اولیه زیر فشار گروه سابق ایران در آی ام تی یعنی گرایش مارکسیست‌های انقلابی نوشته شده و برخی مقالات هم به وسیله خود آن‌ها ترجمه شد (مانند مقاله ترجمه شده توسط آرمان پویان). شما از این مقالاتی که از سوی برخی از اعضای آی ام تی در کشورهای مختلف نوشته شده است یک جمله بیاورید که نشان دهد که این افراد موضع ضد انقلابی چاوز را در حمایت از احمدی‌نژاد، مشخصاً محکوم کرده باشند.

سوم، مواضع رسمی سازمان شما در نقد به چاوز به زمانی مرتبط می‌شود که پروژه بین الملل پنجم چاوز که آی ام تی قرار بود در آن شرکت کند، منتفی شده بود. به عبارت دیگر چاوز با رهبری سازمان شما روابط دوستانه را بهم زد. در آن زمان بود که آقای آلن وودز و رهبری سازمان شما در مورد مشخص لیبی- که چاوز به همان روش ضد انقلابی که از احمدی‌نژاد حمایت کرده بود، از قذافی حمایت کرد- مجبور شد انتقاد کند. نفس انتقاد آن دوره اشکالی ندارد. اما علل آن صرفاً بر اساس بهم خوردن رابطه با چاوز بوده است.

آقای آرش عزیزی در سیاست بین المللی مدافعان طبقه کارگر مقوله ای است به نام «فرصت طلبی» که بسیاری به آن آغشته هستند. فرصت طلبی در امور سیاسی به این مفهوم است که مواضع سیاسی بر اساس زدوبندهای سیاسی و نه منافع واقعی کارگری و توده‌ها اتخاذ می‌شود. یعنی از یک سو گفته می‌شود در ایران «انقلاب آغاز شده» - که در میان جوانان محبوبیت کسب شود و در عین حال، از طرف دیگر، به دلیل زدوبند با یک رژیم بورژوازی و گرفتن چند مقام و موقعیت از او، همان به اصطلاح حرکت انقلابی، حمایت نمی‌گردد. و در مقابل فردی که رسماً این به اصطلاح انقلاب را منتسب به سیا و ضد انقلاب معرفی می‌کند، سکوت برقرار می‌شود.

آقای آرش عزیزی، این فرصت طلبان که شامل رهبران شما به ویژه آقای آلن وودز هم می‌شود، جایگاهی در میان گرایش‌های انقلابی و جوانان و کارگران ایران نخواهد داشت. تلاش شما برای جلب افرادی به این سازمان سراپا فرصت طلب ناکام خواهد ماند. تنها کاری که شما به عنوان یک جوان می‌توانید

انقلابی معرفی می‌کنید، اعلام کنید که او چنین نکرده است. در آن صورت نظر خودتان را بفرمایید که عدم دخالت آقای آلن وودز در آن دوره حساس نسبت چاوز چه معنایی می‌توانست داشته باشد. مشتاقانه در انتظار پاسخ شما هستیم. در ضمن آقای آرش عزیزی، شما باید توجه کنید که هم اکنون این نظرات از سوی صدها نفر در خارج و داخل ایران خوانده می‌شود و شما اگر ذره ای احساس مسئولیت سیاسی در مورد کامنت‌های خودتان داشته باشید، می‌باید یا ادعای خود را در این جا ثابت کنید و یا آن را تکذیب نمایید. سکوت شما نشانگر بی‌پرنسیپی سیاسی تلقی خواهد شد.

جهانگیر سخنور:

آقای آرش عزیزی،

اول، سازمان بین المللی شما «آی ام تی» دارای یک مرکزیت است که در مورد کلیه مسایل سیاسی موضع گیری می‌کند. این مرکزیت به نام دبیرخانه بین المللی یا «آی اس» است، که در رأس آن آقای آلن وودز قرار گرفته است. ابزار تبلیغات و موضعی گیری این سازمان در سائتی به نام مارکسیست دات کام متجلی است. تمام مواضع رسمی این سازمان بین المللی در مارکسیست دات کام یا به امضای اعضای دبیر خانه بین المللی صورت می‌گیرد و یا با امضای آلن وودز.

همان طور که در کامنت‌های پیش درخواست کردم، مایل هستم مواضع رسمی رهبری سازمان شما را پس از انتخابات- به ویژه در محکوم کردن هوگو چاوز- در این جا منعکس کنید. با عرض معذرت، هیچ کدام از چند مقاله ای که استناد کردید موضع آلن وودز و یا رهبری اصلی سازمان آی ام تی، نمی‌باشد.

آقای آرش عزیزی لطفاً با ردیف کردن یک سری مقالات که توسط افرادی خارج از رهبری اصلی این سازمان نوشته شده است، به خوانندگان این نظرات توهین نکنید. سؤال این است: آیا رهبران اصلی شما و مشخصاً آقای آلن وودز در آن دوران حساس در کنار مردم ایران قرار گرفت و یا در کنار چاوز و غیر مستقیم در کنار احمدی‌نژاد. اگر ایشان موضعی اعلام کرده اند لطفاً ارائه دهید. اگر به دلایل دیپلماتیک و رابطه دوستانه با چاوز سکوت برقرار کرده اند، لطفاً نظر خود را به جوانان ایران در مورد این سکوت چند ماهه ذکر کنید.

نکته دوم، سازمان آی ام تی به رهبری آلن وودز به لحاظ تشکیلاتی، یک جریان بورکراتیک است. این سازمان همانند بسیاری از احزاب سانتریستی، کاریکاتوری از حزب انقلابی بین المللی است. اعضای آن عمدتاً متشکل از طیف های خرده بورژوازی می باشند و ارتباط این سازمان با جنبش کارگری و دانشجویی صرفاً ارتباطی است. سازمانی است که به شدت بورکراتیک که اصولاً به حقوق گرایشهای مختلف درون خود اعتقادی ندارد. متعاقباً هر فرد و جناحی که در درون این سازمان بین المللی کوچکترین نقدی به رهبری آن داشته باشد، به شکلی حذف و یا از سازمان اخراج می گردد. از این رو در سال های اخیر، شاهد اخراج ها و انشعابات بسیاری در این سازمان بوده ایم. به چند نمونه اکتفا می کنیم: یکی از کارگری ترین و جدی ترین بخش ها، یعنی اسپانیا با بیش از چند صد نفر از این تشکیلات همراه با قسمت هایی از بخش های ونزویلا و مکزیک و کلمبیا از این حزب خارج شدند. بخش پاکستان که بزرگترین بخش آن بود به دو قسمت تقسیم شده است. بخش سوئد و لهستان به طور سازمان را ترک کردند. بخش ایران به علت انتقادات شدید به فرصت طلبی آلن وودز نسبت به چاوز پیرامون حمایت او از رژیم سرکوبگر ایران و همچنین کلی گویی های آلن وودز در مورد انقلاب ایران، با روش توطئه گرایانه و بر چسب اتهامات دروغین و بی اساس از آی ام تی اخراج شد.

نکته سوم، سازمان آی ام تی امروز دچار بحران عمیق سیاسی و تشکیلاتی است. از این رو با فرستادن پادوی ایرانی خود آقای آرش عزیزی به میان گروه های ایرانی مانند راه کارگر، جریانات اصلاح طلب و اکنون در میان فعالان نشریه آلترناتیو قصد دارد تا بخش ایرانی از دست رفته خود را مجدداً احیا کند.

نکته چهارم، برای خنثی سازی این گونه سازمان های انحرافی و غیر دمکراتیک و فرصت طلب، اپوزیسیون انقلابی و ضد رژیمی باید به افشای این جریانات انحرافی از هر طریقی که خود مناسب می داند، مبادرت نماید.

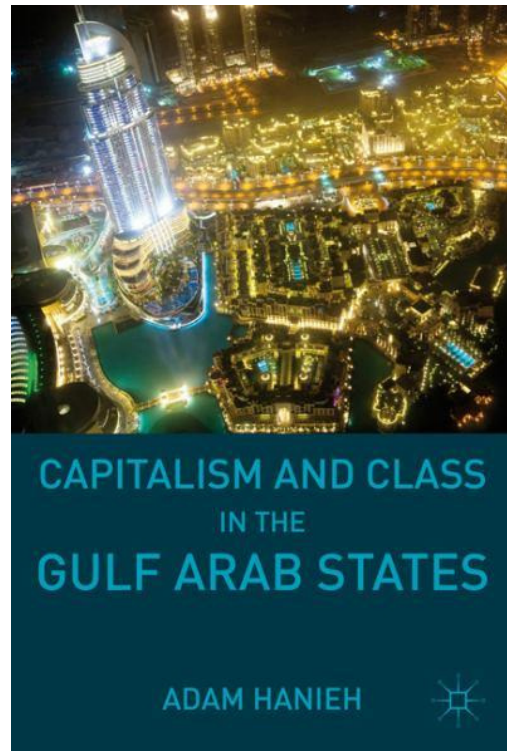
انجام دهید اینست که به جای دنباله روی کورکورانه از این رهبران فرصت طلب و تبلیغات مواضع سرپا انحرافی آن ها در میان برخی از جوانان، خودتان را تا دیر نشده است از این منجلاب نجات دهید.

من در کامنت آتی به جمع بندی خود از مواضع سازمان شما بر اساس مواضع فرصت طلبانه رهبری تان خواهم پرداخت. در عین حال منتظر توضیحات شما هم در مورد سه نکته بالا خواهم بود. موفق باشید.

میلیتانت: جمع بندی بحث با آقای آرش عزیزی (بابک کسرای) پیرامون مواضع آلن وودز و سازمان آی ام تی.

در نظرات پیشین، با صراحت از آقای آرش عزیزی مکرراً سؤال شد که نقد مشخص رهبریشان آقای آلن وودز را در چند ماه نخست سرکوب های سال ۱۳۸۸ در ایران نسبت به آقای هوگو چاوز به خوانندگان معرفی کنند. ایشان به جز مغلطه، بازی با کلمات و معرفی چند مقاله بی ارتباط به موضوع (آن هم نه مقالاتی که از سوی آلن وودز نوشته شده باشد) از این کار طفره رفتند. ایشان در عمل نشان دادند که صداقت یک فرد سیاسی در برخورد روشن و شفاف را ندارند. علت این است که ایشان تنها به عنوان یک مترجم و متأسفانه پادوی سیاسی آقای وودز (قصد توهین شخصی به ایشان نداریم، اما هیچ صفت دقیق تری برای توصیف موقعیت ایشان یافت نمی شود) در میان ایرانیان ظاهر شده و هدفش سربازگیری برای سازمان بین المللی بی اعتبار «آی ام تی» است. ایشان به عنوان مطیع اوامر آلن وودز، هیچ چیزی برای گفتن ندارد به جز تکرار اتهامات او نسبت به انقلابیون و توجیه فرصت طلبی شان در مورد ایران. از این رو ایشان را برای انحرافات رهبریشان نباید مورد سرزنش قرار داد. از این دست افراد خرده بورژوا در میان احزاب سانتریستی امروزه بسیار دیده می شوند.

نکته اول، سازمان آی ام تی به رهبری آلن وودز از لحاظ سیاسی یک جریان فرصت طلب است. همان طور که در نظرات پیشین به تفصیل نشان داده شده است، این جریان برای گرفتن خرده نانی از چاوز در درون یک پروژه به نام "بین الملل پنجم"، تمامی اصول خود را زیر پا گذاشت و در مقابل موضع ضد انقلابی چاوز سکوت کرد. در این بین نیز هرگونه انتقادی از درون سازمان، به وسیله این جریان در نطفه خفه شد.



مصاحبه « الجدلیه » با آدام هنیه پیرامون کتاب اخیر او

انگیزه شما از نگارش این کتاب چه بود؟

آدام هنیه: هرچند تمرکز این کتاب تا حدود بسیار زیادی بر اقتصاد سیاسی شورای همکاری خلیج (عربستان سعودی، امارات متحده عربی، کویت، قطر و عمان) می باشد، ولی شروع آن به دوره شش ساله ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۳ بازمی گردد؛ یعنی زمانی که من در کرانه باختری، فلسطین، زندگی می کردم. در این دوره، من فرصت آن را داشتم تا در سراسر خاورمیانه سفر کنم و بارها تحت تأثیر مرکزیت خلیج در اقتصاد سیاسی منطقه، به طور کلی، قرار گرفتم. این که خلیج در کانون اقتصاد سیاسی منطقه قرار داشت، نه فقط به دلیل مهاجرت و جریان وجوه ارسالی میان خلیج و جهان عرب، بلکه مهم تر از آن به خاطر سرمایه گذاری های وسیع خلیج و مالکیت زمین، مؤسسات مالی و سایر حرف و مشاغل در سرتاسر خاورمیانه بود. این پیوندها، در وزن سیاسی قابل ملاحظه شورای همکاری خلیج نیز منعکس است- مسأله ای که مدتی

طولانی در مورد فلسطین، و به علاوه همین اواخر در مسیر خیزش های سال ۲۰۱۱ به اثبات رسیده است.

روابط و پیوندهای اقتصادی و سیاسی اعلام شده میان شورای همکاری خلیج و مابقی جهان عرب، به وضوح برای درک ماهیت سرمایه داری متأخر در خاورمیانه ضروری است. به زبان فنی اقتصاد سیاسی، این روابط بیانگر **بین المللی شدن سرمایه GCC** می باشد. ولی برای آن که این پروسه را در مقیاس منطقه ای واقعاً درک کنیم، ضروریست تا گامی به عقب برداریم و ماهیت سرمایه داری را در مقیاس خود GCC محک بزنیم. اهمیت خاص این امر به پروژه ادغام منطقه و رابطه نزدیک روزافزون (دست کم در سطح اقتصادی) مابین دولت های عضو GCC بازمی گردد. تاکنون مطالب زیادی در مورد هر یک از دولت ها و شهرهای GCC نوشته شده، با این وجود کارهای نسبتاً ناچیزی در مورد تأثیر ادغام منطقه ای در خلیج بر پروسه های شکل گیری طبقه در مقیاس کلّ GCC صورت گرفته است.

این مشاهدات، انگیزه اولیه را برای تحقیق عمیق تر پیرامون مشکل مزبور به دست داد. رساله دکتری من در دانشگاه یورک، تورنتو، این فرصت را به من داد تا به بررسی رابطه موجود میان پروسه ادغام منطقه در GCC و اقتصاد سیاسی شکل گیری طبقه بپردازم. دانشگاه یورک یک گروه از افراد پرانرژی و خلاق را در اختیار دارد که روی موضوعات اقتصاد سیاسی مارکسیستی و رادیکال کار می کنند و بخش اعظم این پژوهش ها، مسائلی همچون جهانی شدن سرمایه، مالیه، و تئوری دولت را در بستر بازار جهانی معاصر دربرمی گیرد. بنابراین محیط مؤثری وجود داشت تا در آن مسائل مذکور را با GCC پیوند دهم.

این کتاب متعاقباً از خلال رساله دکتری من و حدود ۱۸ ماه آموزش و پژوهش در خود خلیج، بیرون آمد.

در این کتاب به چه موضوعات، مباحث و ادبیات های خاصی اشاره می شود؟

آدام هنیه: هدف اصلی این کتاب، ترسیم پروسه های درهم پیچیده ادغام منطقه و تشکیل طبقه در شورای همکاری خلیج، و جای دادن آن در مسیر توسعه وسیع تر اقتصاد سیاسی جهانی می باشد. من طبقه را به عنوان مجموعه ای از مناسبات اجتماعی تعریفی می کنم که حول انباشت سرمایه پدیدار می گردد. این بدان

به همین دلیل، این کتاب حول مرحله بندی سرمایه داری جهانی پسا-جنگ، و خلیج را به مثابه منطقه ای خاص که در درون و طی توسعه گسترده تر بازار جهانی پدیدار گشته است، مطرح می کند. من در این جا سعی کرده ام تا تحلیل خود را میان مقیاس های مختلف جغرافیایی به نوسان در بیاورم و نشان دهم که چگونه می توان مناطق را در ارتباط با اقتصاد سیاسی جهانی درک کرد. همزمان، تلاش کرده ام تا مشکل و کاستی متدولوژی ناسوسیونالیستی را که به اعتقاد من خصلت برخی از رویکردها نسبت به خاورمیانه است، نشان دهم. در این متدولوژی، مقوله دولت-ملت به مثابه یک اقتصاد سیاسی بسته نگاه می شود که می تواند فارغ از در هم تنیدگی های آن با منطقه و جهان درک گردد.

دومین ادبیاتی که من در این کتاب مورد اشاره قرار می دهم، ارتباط بسیار زیادی به نکته فوق دارد: بحث هایی پیرامون فضای جغرافیایی. من در این جا عمیقاً تحت تأثیر اثر جغرافی دانانی همچون دیوید هاروی، دورین مسی، نایل اسمیت، نایل برنر و دیگران قرار گرفته ام. این جغرافی دانان، نظر خود را بر پایه اثر پیشین هنری لوفه، جامعه شناس فرانسوی، بنیان گذاشتند که در آن بر "تولید و ایجاد فضا" و تنازع و دگرگونی پی در پی آن تأکید شده بود. فضا، به بیان دیگر، نه فقط مجرای خالی است که باید پر شود، بلکه آن گونه که دیوید هاروی در نتیجه گیری کتاب **محدودیت های سرمایه** خاطر نشان می سازد- یک "لحظه سازنده در دینامیسم انباشت" است.

سهم اصلی هاروی در این تئوریزه سازی "فضا"، این استدلال او بود که سرمایه داری می تواند بین اشکال مختلف "فضایی" یا "ساختارهای فضایی" به عنوان وسیله ای برای جلوگیری و جابجایی گرایشات بحران و فائق آمدن بر آن استفاده کند. او این کاربرد فضا برای دور زدن بحران را یک "ترمیم فضایی" (Spatial Fix) نامید که می تواند در سطح یک سرمایه انفرادی یا یک صنعت رخ دهد و معمولاً وساطت دولت را دربرمی گیرد.

با استفاده از این چشم اندازها، من تلاش کرده ام تا مسأله مهارجت کارگران خلیج را به عنوان نمونه ای از "پی ریزی فضایی طبقه" (Spatial Structuring of Class) در GCC مطرح کنم. مقصود من از این عبارت اینست که اتکا بر کارگران موقتی مهاجر در GCC، یک پروسه فضایی خاص است- یعنی طبقه از

معناست که الزاماً باید از مسأله سرمایه فراتر رفت و به سوی تحلیل ماهیت کارگران موقتی مهاجر در درون GCC هم حرکت کرد.

ضمن اشاره به این قبیل موضوعات، من با سه دسته ادبیات مهم و پایه ای برخورد داشته ام.

نخست، ادبیات وسیع مارکسیستی و اقتصاد سیاسی رادیکال است. در این حوزه، بحث عمیقی پیرامون مسائل بین المللی شدن و مالیه گرایی سرمایه از یک سو، و رابطه میان این گرایشات و توسعه بازار جهانی از سوی دیگر وجود داشته است. برخی دانش پژوهان این بحث را با مفاهیمی همچون جهانی سازی (Globalization) یا فراملیت گرایی (Transnationalism) بیان کرده اند؛ سایرین هم به نحوه دگرگونی ماهیت قدرت طبقاتی از سوی این پروسه ها و نقش دولت (که در بحث های مربوط به نئولیبرالیسم و "بین المللی شدن دولت" مطرح شده است) توجه کرده اند. تمامی این خصوصیات سرمایه داری معاصر، به طور تنگاتنگی با مسأله شکل گیری طبقه در ارتباط قرار دارند.

علی رغم این بحث های نظری عمیق و پرشور، مطالب اندکی در مورد نحوه ارتباط این مسائل با خاورمیانه به رشته تحریر درآمده است. بخش زیادی از ادبیات عمومی، روی ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا تمرکز دارد. بنابراین بخشی از پروژه من، در واقع تلاشی بوده است برای ارتباط دادن این بحث با پروژه ادغام منطقه ای در GCC و ماهیت تشکیل طبقه در خلیج. من قویاً معتقدم هنوز چیزهایی بسیاری وجود دارد که پژوهشگران حوزه خاورمیانه با کاربرد این سنت نظری به دست خواهند آورد، و بالعکس، درک ما از سرمایه داری معاصر به واسطه یک تصور روشن تر از خاورمیانه، به لحاظ تاریخی، ارتقا خواهد یافت.

متأسفانه بسیاری از دانش پژوهانی که روی موضوعات اقتصاد سیاسی جهانی کار می کنند، فاقد یک درک دقیق از خاورمیانه هستند و بنابراین تمایل دارند تا با خلیج صرفاً مثل یک شیر نفت غول پیکر برخورد کنند- بدون کوچکترین حساسیتی نسبت به پروسه های شکل گیری طبقه و دولت در منطقه یا نقاط تلاقی این دو با انباشت در سطح بازار جهانی. به گمان من، تقابل سازنده میان موضوعات بحث و متدولوژی این سنت های مختلف، امریست که می تواند به وقوع بپیوندد.

از دولت های عضو GCC، به تنهایی، فاقد اهمیت است یا فقط یک طبقه سرمایه دار در خلیج وجود دارد که فاقد یک هویت "ملی" مشخص می باشد. استدلال من اینست که مدارهای انباشت به طور فزاینده ای به سوی شورای همکاری خلیج، در کلیت آن، جهت گرفته اند؛ و بیش از هر زمان دیگری تحت سلطه ابرشرکت هایی قرار دارند که اقدامات آن ها را این مقیاس هماهنگ می کنند (به ویژه شرکت هایی که مقر آن ها در عربستان سعودی و امارات متحده عربی قرار دارد).

امید دارید که چه کسانی این کتاب را مطالعه کنند و چه نوع تأثیری از آن بپذیرند؟

آدام هنیه: امیدوارم که این کتاب هم در بین آکادمیسن ها و هم میان فعالین جایی باز کند. در مورد پژوهشگران خاورمیانه نیز امید دارم که مسأله شکل گیری طبقه در سطح شورای همکاری خلیج مورد توجه بیشتری از سوی آن ها، نسبت به آن چه تاکنون بوده است، واقع شود؛ و ضمناً بازتاب انتقادی وسیع تری نسبت به متدولوژی اقتصاد سیاسی در مطالعات خاورمیانه به وجود بیاید. به خصوص، من معتقدم که حساسیت به مراتب بیشتری در مورد دینامیسم شکل گیری طبقه در این مقیاس نیاز است- و این الزاماً به معنای بررسی تقاطع پروسه های انباشت در سطح ملی، منطقه ای و بین المللی می باشد.

در مورد آن دسته از محققینی که روی مسائل عمومی تر اقتصاد سیاسی جهانی کار می کنند، امیدوارم که این کتاب با روشن کردن نحوه ارتباط شکل گیری طبقه و دولت در GCC با ماهیت سرمایه داری معاصر، مفید واقع گردد. به گمان من هنوز مسیرهای جالبی در حیطه پژوهش وجود دارد که باید دنبال شود و اگر شما موفق هستید که در حال حاضر ما شاهد سقوط بلندمدت قدرت ایالات متحده هستیم، این پرسش ها بیش از هر زمانی دیگری برای خط سیر آتی بازار جهانی حائز اهمیت و مرکزی خواهد بود.

برای کسانی که در همبستگی سیاسی با مبارزات منطقه سهیم هستند، امید دارم که کتاب حاضر به ایجاد پرسش هایی در مورد چگونگی مرتبط شدن اقتصاد سیاسی هر یک از دولت ها به منطقه خلیج، کمک کند. به گمان من این گرایش وجود دارد که به خاورمیانه صرفاً به عنوان یک مجموعه از دولت-ملت های منفرد نگاه شود، و نه یک سیستم منطقه ای که تحت سلطه سرمایه

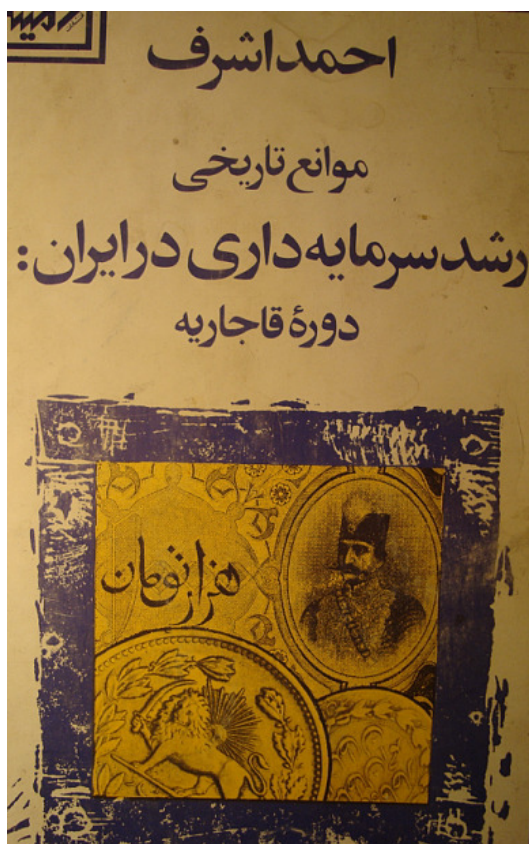
خلال مجموعه ای از مناسبات ایجاد شده میان فضاهاى جغرافیایی مختلف عینیت پیدا می کند و از طریق تنظیم حقوق شهروندی و قوانین مختلف برای جمعیت مقیم کشور مورد مداخله قرار می گیرد.

این پروسه فضایی، رژیم های خلیج را قادر ساخت تا یک سیستم کنترلی قدرتمند بر اکثریت قریب به اتفاق جمعیت را ایجاد کنند و در عین حال پایه اجتماعی سلطنت حاکم را تثبیت و تحکیم نمایند. در دوره های بحران- مانند بحران اقتصادی سال ۲۰۰۸- این "پی ریزی فضایی طبقه" به یک "ترمیم فضایی" انجامید که نحوه بروز و آشکار شدن بحران در شورای همکاری خلیج را کمی تعدیل کرد. استخدام جدید کارگران می توانست به تعلیق درآمد و در برخی موارد نیز کارگران مهاجر به کشورهای خودشان بازگردانده شدند. همه این ها بدون اختلال و آشفتگی اجتماعی بود که با بحران در سایر نقاط جهان اقتصاد همراه شده بود.

آخرین دسته از ادبیاتی که من در این کتاب مورد استفاده قرار داده ام، به پروسه تاریخی و تجربی شکل گیری طبقه در کشورهای عربی خلیج می پردازد. در این جا، حجم زیادی از آثار در مورد تاریخ هر یک از این کشورها وجود دارد و من وسیعاً از آثار پژوهشگرانی مانند ژیل کریستال، کرن شودری، استفن هرتاگ، گیلبرت آچکار، رابرت ویتالیس، روزماری سعید زهلان، آکسی واسیلیوف و تیم نیلاک و سایرین استفاده کرده ام. آن چه من تلاش دارم تا به این ادبیات اضافه کنم، مسأله ادغام منطقه و بین المللی کردن سرمایه در مقیاس کلّ GCC است. برای این منظور، من بخش های اصلی اقتصاد GCC را- من جمله نفت (صنایع بالادستی و پایین دستی)، فولاد، آلومینیوم، سیمان، مخابرات، بانکداری، سهام خصوصی، خرده فروشی، واردات و الی آخر- با هدف ترسیم دینامیسم بین المللی شدن شورای همکاری خلیج، بررسی کرده ام.

این تحلیل بیانگر الگوهای روزافزون مالکین برون مرزی و جریان های سرمایه گذاری است که با پروژه ادغام منطقه ای تسهیل می شود. از نظر من، آن چه در این زیرمجموعه از منطقه در درون خاورمیانه توسعه پیدا می کند، یک طبقه سرمایه دار شورای همکاری خلیج، در کلیت آن، است. چیزی که من آن را سرمایه خلیجی (Khaleeji Capital) می نامم. البته مقصود من از این اصطلاح این نیست که توجه به هر یک از

انتشار کتاب



مدخل: طرح مسئله، روش تحقیق، منابع و مأخذ

طرح مسئله

تجّار و اصناف به دو گونه مددکار سیر تحول جوامع غربی از دوران کشاورزی به دوران شهرنشینی و صنعتی جدید بوده اند: یکی از راه رشد و توسعه تجارت، حمل و نقل، بانکداری و صنایع جدید، و دیگر از راه دگرگون ساختن روابط دیرپای قدرت فئودالی و استقرار مردم سالاری یا دموکراسی بورژوازی. با این همه، نقش صاحبان سرمایه در تحولات سیاسی و اقتصادی در همه کشورهای مغرب زمین یکسان نبوده است. در انگلستان و فرانسه و آمریکا، تجّار و اصناف نقش عمده ای در تعیین مسیر تحولات تاریخی و حرکت جامعه به سوی سرمایه داری صنعتی و مردم سالاری ایفا کرده اند؛ حال آن که در آلمان (و هم چنین در ژاپن) تحول جامعه از راه انقلاب از بالا و به استعانت حکومت های فاشیستی صورت گرفته است. تأمل در نقش تجّار در تحولات این کشورها نشان می دهد که اوضاع و احوال ماقبل صنعتی در شکل گرفتن

داری GCC قرار دارد. همان طور که خیزش های اخیر نشان می دهد، این موضوع نتایج بزرگی برای مبارزات سیاسی و اجتماعی منطقه دربر دارد، و من امیدوارم که این کتاب بتواند به نحوی به بحث پیرامون چنین موضوعاتی دامن بزند.



آدام هنیه- تصویر از دانشکده مطالعات خاور دور و آفریقا

در حال حاضر روی چه پروژه های دیگری کار می کنید؟

آدام هنیه: در حقیقت من مشغول بازگشت به همراه سؤالات اولیه ای هستم که این پژوهش را در وهله نخست موجب شد. من در حال کار کردن بر روی پروژه ای هستم که از یک چشم انداز منطقه ای به سرمایه داری در خاورمیانه نگاهی خواهد داشت (یعنی کنش متقابل میان ایالات متحده-امارات متحده عربی و کشورهای آسیایی با منطقه؛ ماهیت نئولیبرالیسم در خاورمیانه؛ بین المللی شدن سرمایه منطقه، مسأله مهاجرت درون منطقه ای کارگران؛ و نقش خاص دولت های GCC در این حوزه). این پروژه هنوز در مراحل اولیه خود قرار دارد، اما هدف آن اینست که نشان دهد چگونه اقتصاد سیاسی منطقه ای به لحاظ تاریخی توسعه یافته است- به طور خلاصه، تئوریزه کردن منطقه به عنوان یک منطقه- و ضمناً این موضوع را با درک سیاست های معاصر خاورمیانه پیوند دهد.

بخش هایی از این پژوهش در [مطلب اخیری](#) که پیرامون مصر و نقش نهادهای مالی بین المللی در فضای پس از خیزش ها برای الجدلیه نوشتم و هم چنین در [مقاله دیگری](#) در مورد شکل گیری طبقه در کرانه باختری و ارتباط آن با شورای همکاری خلیج، منعکس شده است.

در راه ایجاد مشروطیت بود- لکن از دو جهت اساسی که یکی پیدایش سرمایه داری صنعتی و دیگری استقرار مردم سالاری (دموکراسی بورژوازی) است با ناکامی رو به رو شدند. چرا که استبداد داخلی همراه با ویژگی های شیوه های تولید در اجتماعات ایلی، شهری و روستایی از یک سو، و استعمار خارجی از دیگر سو، مانع رشد سرمایه داری جدید صنعتی و تحقق رسالت تاریخی سرمایه داری ملی در کشور ما گردیدند.

روش تحقیق

چنان که از ماهیت طرح مسئله و چگونگی تنظیم فرضیه تحقیق پیداست، برداشت اساسی در این کار تحلیل شالوده های اجتماعی است. بدین گونه ابتدا باید نیروهای عمده و نظام های وسیع تری که در تعیین مسیر تحولات اجتماعی و چگونگی ایفای نقش بازاریان در این دگرگونی ها تأثیر دارند، مشخص شوند. این عوامل اساسی و بنیادی عبارتند از شیوه های تولید شهری، روستایی و عشایری و نظام های سیاسی و اقتصادی جامعه شهری و به طور کلی نیروهای عمده اجتماعی از یک سو و نیروهای استعمارگر غربی و اقتصاد نوپای جهانی از سوی دیگر.

برای تعیین میزان و چگونگی برخورد این نیروها و نقش آن ها در تحولات اجتماعی و برای آزمون فرضیه های این پژوهش مرحله پیموده شده که اشاره کوتاهی به آن ها در این مقدمه از نظر روشن شدن موارد و مضامین اساسی، روش تحقیق، رویه کار پژوهشی و نیز ففونی که به کار گرفته شده، ضروری است. فعالیت اول، تعیین وضعیت ها و شرایطی هستند که بستر اجتماعی رفتارهای بازاریان را شکل می دهند. برای بررسی این عوامل که در فرضیه تحقیق تحت عنوان مفاهیم کلی استبداد داخلی و استعمار خارجی مشخص شده اند، باید از یک سو به چگونگی اوضاع و احوال حاکم بر اعمال و رفتار بازاریان در شرایط سنتی جامعه ایرانی، که تا قرن گذشته ادامه داشته است، بپردازیم و از سوی دیگر وضعیت نیمه استعماری را که از نیمه دوم قرن گذشته بر جامعه ایرانی تحمیل شده است، مورد بررسی قرار دهیم و سرانجام این که، چگونگی تحولات سیاسی و اقتصادی در دوره مورد نظر و نقش بازاریان در این تحولات را در نظر آوریم.

نقش طبقه سرمایه دار در تحولات سیاسی و اقتصادی تا حد زیادی مؤثر بوده است. از جمله شرایط مناسب برای شرکت فعالانه طبقه سرمایه دار در تحولات سیاسی و اقتصادی و استقرار مردم سالاری، استقلال تجار و اصناف در اجتماعات خودفرمان شهری و وجود امکانات عینی برای برقراری تعادل قوا میان نیروهای عمده اجتماعی یعنی دستگاه سلطنت، اشراف زمین دار و طبقه نوخاسته سرمایه دار و نیز واکنش مساعد زمین داران به کاربرد شیوه های سرمایه داری در تولیدات کشاورزی است.^۲

هدف اساسی از این تحقیق بررسی موانع تاریخی رشد سرمایه داری صنعتی جدید در کشور ما و نقشی است که جماعت بازاریان و به خصوص تجار بزرگ در سیر تحولات اقتصادی و اجتماعی جامعه ایرانی در اواخر قرن گذشته و اوایل قرن کنونی هجری قمری ایفا کرده اند. فرضیه اساسی این تحقیق آنست که تجار بزرگ کشور ما در این دوران حساس تاریخی کوشش هایی به عمل آوردند تا رسالت تاریخی طبقاتی خود را در سیر تحولات اجتماعی تحقق بخشند و جامعه ایرانی را از دوران نیمه فئودالی و شبه آسیایی به دوران سرمایه داری و «شهری-صنعتی» جدید سوق دهند. با آن که آنان در راه تحقق رسالت تاریخی خود کوشش های بسیار نمودند و به موفقیت هایی نیز نایل شدند- که دست آوردهای عمده آن از نظر اقتصادی، رشد مبادلات بازرگانی خارجی و از نظر سیاسی، کوشش

^۲ در انگلستان و فرانسه (و نیز در آمریکا) که زمین داران به تولید وسیع برای بازار پرداختند، زمینه رشد سرمایه داری و مردم سالاری تجاری زودتر فراهم آمد؛ حال آن که در آلمان اشراف زمین دار برای افزایش درآمد خود به جای اعمال شیوه های نوین در تولیدات کشاورزی، به استثمار هر چه بیشتر روستاییان روی آوردند و حتی کار را بدان جا کشاندند که در برخی از نواحی، به یاری حکومت، روستاییان را وابسته و مقید به اراضی مزروعی کردند. طبقه سرمایه دار نیز نقش مؤثری در مراحل نخستین تحولات اقتصادی ایفا نکرد و این نقش تاریخی را تا حدی بر عهده دولت فاشیستی واگذاشت. برای توضیح بیشتر نگاه کنید به مقاله نگارنده: «راه های سه گانه تحول از جامعه کشاورزی به جامعه صنعتی جدید»، جهان نو (بهار-پاییز ۱۳۵۲)، صص. ۹-۱۲.

غربی و بررسی ماهیت سرمایه داری ملی و سرمایه داری وابسته و روابط آن ها با یک دیگر و نیز میزان رشد سرمایه داری ملی در رابطه با رشد پرولتاریای صنعتی.

فعالیت سوم در این تحقیق شامل بررسی و گردآوری داده های مربوط به موارد و مضامین یادشده از منابع و مآخذ گوناگون تاریخی است که در دسترس قرار داشته است. به بیان دیگر، موارد و مضامین تعیین شده به نوبه خود از یک سو تعیین کننده انواع منابع و مآخذی به شمار می آیند که باید جست و جو و بررسی شوند و از سوی دیگر نوع مطالبی را که باید در برگیر برداری (فیش برداری) و تنظیم و طبقه بندی برگیرها مورد نظر باشند، معین می کنند. منابعی که در این تحقیق مورد استفاده قرار گرفته اند، در بخش بعد تشریح خواهند شد.

فعالیت چهارم در این تحقیق، بررسی و تجزیه و تحلیل برخی از منابع پراهمیت است؛ مانند تحلیل کمی و کیفی مشخصات خاندان های تجار محلات دهگانه شیراز، مندرج در جلد دوم *فارسنامه ناصری*، تحلیل محتوای *مذاکرات مجلس اول* از نظر تعیین نقش تجار و اصناف در مجلس اول و تجزیه و تحلیل «کتابچه ترقیم و تشخیص القاب» که در سال ۱۲۷۹ هجری قمری به دستور ناصرالدین شاه تهیه گردیده و از نظر ترکیب قشرهای اجتماعی و تعیین موقعیت تجار و اصناف در نظام مراتب اجتماعی در شهرها حایز اهمیت خاص است. روش تجزیه و تحلیل هر یک از منابع مذکور باید جداگانه و به تفصیل بررسی و ارائه شود، لکن توضیح مختصری درباره روش تجزیه و تحلیل این منابع در این جا ضروری به نظر می رسد.

کتاب *فارسنامه ناصری*، یکی از مهم ترین آثار تاریخ نگاری دوران قاجاریه است و میرزا حسن فسائی نویسنده دانشمند آن حدود یک صد صفحه از جلد دوم کتاب را به شرح حال حدود ۱۱۰ خاندان از خاندان های اعیان محلات شیراز در قرن گذشته اختصاص داده است که حدود ۲۰ خاندان آن را خاندان های تجار شیرازی تشکیل می دهند. روش کار در تحلیل *فارسنامه ناصری*، تنظیم شجره النسب خاندان های تجار و تهیه برگه هایی بوده است حاوی ۱۶ اطلاع درباره تجاری که در زمان نگارش *فارسنامه* فعالیت داشته اند. آن گاه برگه های اطلاعاتی از نظر چگونگی تحرک اجتماعی

فعالیت دوم، تعیین موارد و مضامینی است که برای مشخص نمودن این عوامل و وضعیت ها باید آن ها را در منابع و مآخذ گوناگون تاریخی جست و جو کنیم. این موارد به این شرح تعیین شده اند: موقعیت بازاریان در نظام اجتماعی و در سلسله مراتب طبقاتی اجتماعات شهری؛ تشکل بازاریان در انجمن های صنفی و موقعیت آنان در ساخت قدرت سیاسی و میزان استقلال آنان از نظام سیاسی و وابستگی آنان به دستگاه عمال دیوانی؛ عوامل و موانع رشد و توسعه مبادلات بازرگانی و تولیدات صنعتی در بازار و چگونگی نوسانات آن در شرایط متفاوت سیاسی؛ نایمینی های ناشی از نظام خان خانی و تحمیلات و تعدیلات عمال دیوانی به بازاریان؛ نقش های اقتصادی بازاریان و به خصوص طایفه تجار از نظر تولید کالایی و سرمایه گذاری صنعتی، گردآوری و مبادله و صادرات کالاهای داخلی و واردات و توزیع مصنوعات و کالاهای خارجی، فعالیت های بانکداری، فعالیت های کشاورزی و زمینداری، تدارک قرض برای عمال دیوانی و مشارکت آنان در تشکیل شرکت های تجاری به شیوه نوین؛ نقش اجتماعی تجار در انجام دادن خدمات رفاهی و تأسیس مؤسسات عام المنفعه مانند مدارس و مساجد و کاروان سراها و بازارها و پل ها و قنات ها و نهرها و راهسازی؛ نقش سیاسی تجار در جنبش های ضداستبدادی و ضداستعماری و برخوردهای آنان با سرمایه داری غربی؛ خصوصیات اجتماعی و فرهنگی تجار و میزان سواد آنان و نیز برخوردهای آنان با فرهنگ غربی؛ چگونگی استقرار وضعیت نیمه استعماری، و وابستگی اقتصاد سنتی ایران به اقتصاد نوپای جهانی و بازارهای بین المللی و نیز چگونگی همسازی اقتصاد سنتی در زمینه های تولیدات کشاورزی؛ تولیدات صنعتی و مبادلات بازرگانی با اوضاع و احوال تازه؛ چگونگی رشد مبادلات بازرگانی خارجی و ترکیب واردات و صادرات؛ نقش تجار ایرانی و تجارت خانه های فرنگی در مبادلات بازرگانی خارجی و نیز در تراکم سرمایه و سرمایه گذاری های صنعتی؛ سیاست های اقتصادی و مالی و گمرکی دولت ایران در این دوران؛ و سرانجام مشخصات عمده رشد اقتصادی در وضعیت نیمه استعماری و واکنش های تجار و بازاریان در برابر استبداد داخلی و استعمار خارجی و تعیین میزان موفقیت ها و ناکامی های آنان در این جنبش ها؛ نوع و میزان وابستگی سرمایه داری ملی به سرمایه داری

فعالیت پنجم در این پژوهش، تجزیه و تحلیل یافته‌ها و داده‌ها برای انجام دادن هدف تحقیق و نیز آزمون فرضیه تحقیق است. سازمان مطالب و تدوین یافته‌های پژوهش در ارتباط با هدف و فرضیه تحقیق صورت گرفته است، بدین گونه که ابتدا به تشریح موقعیت بازاریان در نظام سنتی اجتماعات شهری کشور پرداخته ایم و آن گاه پیدایش وضعیت نیمه استعماری و فعالیت‌های بازرگانی و صنعتی بازرگانان و تجار فرنگی را بررسی نموده ایم و سپس به رشد مبادلات بازرگانی و سرمایه داری تجاری در وضعیت نیمه استعماری پرداخته ایم. در بخش بعد، به عنوان جمع بندی کلی، ماهیت و طبیعت رشد اقتصادی در شرایط نیمه استعماری را بررسی کرده ایم و پس از آن به نقش تجار و بازاریان در جنبش‌های ضد استبدادی و ضد استعماری اواخر قاجاریه پرداخته ایم. در آخرین بخش این گزارش از داده‌های ارائه شده برای بررسی فرضیه تحقیق استفاده کرده و نتایج عمده پژوهش را عرضه کرده ایم. گذشته از رساله حاضر، نتایج تحقیق در دو مقاله دیگر به زبان انگلیسی نیز تدوین و ارائه شده: یکی از آن‌ها که در واقع خلاصه‌ای از رساله حاضر است، تحت عنوان «تجار و اصناف و تحولات ایران در قرن نوزدهم» هم اکنون به چاپ رسیده است، و مقاله دیگری که حاوی تجزیه و تحلیل مطالب *فارسنامه ناصری* و چند مأخذ دیگر است، زیر عنوان «تجار شیراز در نیمه دوم قرن نوزدهم» در دوره دوازدهم *مجله مطالعات ایرانی* در سال جاری به چاپ خواهد رسید.

منابع و مأخذ

منابع و مأخذی که در این تحقیق مورد استفاده قرار گرفته اند، شامل منابع و مأخذ فارسی و منابع خارجی است. منابع فارسی را می‌توان به یازده گروه تقسیم کرد: یکم، اسناد تاریخی مانند فرمان‌ها، دستورالعمل‌ها، وقفنامه‌ها، کتیبه‌ها، نامه‌ها و گزارش‌ها که گاهی در خلال مطالب آن‌ها درباره تجار و اصناف و روابط آن‌ها با عمال دیوانی و مسائل مالی و اقتصادی کشور اشاره‌ها و نکته‌های سودمندی یافته می‌شوند. برخی از این اسناد و مدارک تاریخی هم اکنون به چاپ رسیده اند، مانند نامه‌ها، عرایض و مکاتبات مربوط به مجلس وکلای تجار که در کتاب *افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده دوران قاجار*، به همت دکتر فریدون آدمیت و دکتر هما ناطق گردآوری،

تجار بررسی شده اند. گذشته از آن چگونگی توزیع تجار در محلات اعیان نشین و محلات کم‌تر اعیان نشین شهر، با استفاده از چند ملاک بررسی شده است. مشخصات اقتصادی و اجتماعی تجار شهر در برگه‌های دیگری منعکس گردیده و در تحلیل موقعیت اجتماعی و نقش اقتصادی و اجتماعی تجار مورد استفاده قرار گرفته اند و نتایج کار در گزارش جداگانه‌ای به زبان انگلیسی تدوین گردیده است.

برای تحلیل محتویات مذاکرات مجلس اول و تعیین نقش تجار و اصناف در دوره اول مجلس شورای ملی ابتدا موضوعات مورد بحث در مجلس به طور کلی بررسی شده و سپس طبقه بندی موضوعی شده اند. طبقه بندی اصلی شامل امور پارلمانی و انتخابات و قوانین، روابط مجلس با حکومت، روابط مجلس با مردم، امور مالی و اقتصادی، و مسائل فرهنگی می‌باشد. در مرحله بعد کلیه دفعات سخن‌نمایندگان از متن اصلی به ۱۶،۵۰۹ برگه منتقل گردیده و برحسب رده‌های اصلی و فرعی طبقه بندی شده اند. سپس دفعات سخن‌نمایندگان تجار و اصناف در زمینه‌های مختلف شمارش شده و میزان مشارکت آنان در امور مختلف مجلس معین شده است. گذشته از آن زمینه‌های اجتماعی و طبقاتی نمایندگان مجلس از منابع مهم موجود، بررسی و تعیین گردیده است. به طور کلی، هدف اصلی آن بود که گذشته از تحلیل کمی که شامل شمارش دفعات سخن‌نمایندگان است، هر موضوع خاص مورد تحلیل کیفی نیز قرار گیرد تا تصورات و آراهای نمایندگان متعلق به طبقات مختلف اجتماعی نیز روشن شود. لکن به علت آن که این کار نیازمند به زمان نسبتاً زیادی بود، انجام دادن آن را به زمان دیگری موکول نمودیم.

در تحلیل «کتابچه ترقیم و تشخیص القاب» ابتدا کلیه مشاغل را با عناوین رسمی آن‌ها به برگه‌ها (فیش) منتقل نمودیم و سپس کلیه مشاغلی را که دارای عناوین برابر بودند رده بندی کردیم و سرانجام به تنظیم و تدوین رده‌های برابر عمال درباری و کشوری و نظامی و حکام ایالات و ولایات، علمای وابسته و علمای مستقل، مقامات شهری و تجار و اصناف پرداختیم و ساخت سلسله مراتب شهری را در آن زمان و نیز موقعیت تجار و اصناف در این سلسله مراتب را مشخص کردیم.

در این تحقیق از بخش های منتشر شده و تعدادی از اسناد منتشر نشده این مجموعه استفاده شده است. مجموعه سودمند دیگری که در این زمینه موجود است، مجموعه دفاتر کپیبه و نامه ها و اسناد و مدارک خاندان اتحادیه است که در اختیار خاتم منصوره نظام مافی قرار دارد و برخی از اسناد آن انتشار یافته است. گذشته از این آرشیوها، دفاتر کپیبه و دفاتر حساب و مکاتبات را می توان در گوشه و کنار به دست آورد و از آن ها در بررسی موقعیت و نقش تجار سود جست.

دوم، در ارتباط با این دسته از اسناد و مدارک باید از آمارها و ارقام مالیاتی، گمرکی، و نفوس یاد کرد. با آن که در دوره قاجاریه آمارهای منظمی در این زمینه ها در دست نیست، لکن آمارها و ارقام پراکنده ای به جای مانده است که به جای خود بسیار سودمند است. از آن جمله است «کتابچه جمع و خرج کل هذ السنه ایت ایل ممالک محروسه مطابق سنه ۱۳۰۴ ه.ق» در مجموعه خطی کتابخانه مجلس شورای ملی، که از اسناد منحصر به فرد جامع درباره بودجه مملکت در آن زمان است. هم چنین است جمع و خرج های آذربایجان و فارس و دستورالعمل های گیلان، فارس، آذربایجان، خمسه و طارم و گروس که در همان مجموعه آثار خطی نگاهداری می شود. در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نیز تعدادی دستورالعمل های ولایات مختلف و کتابچه های جمع و خرج مملکت و ایالات موجود است. «دفاتر جز و جمع فارس بر حسب بلوک و بلده»، در مجلد دوم مجموعه ناصری که در کتابخانه سلطنتی مضبوط است، نیز برای بررسی اوضاع مالی و اقتصادی این ایالت سودمند است. آمارهای نفوس شهرهای مختلف نیز حاوی اطلاعات سودمندی درباره شالوده جمعیت و گروه های عمده شغلی می باشند که تجزیه و تحلیل آن ها برای شناخت جامعه آن روز شهری ضرور است. معروف ترین این سرشماری ها تشخیص نفوس دارالخلافه، تألیف عبدالغفار نجم الدوله است که به همت دکتر ناصر پاکدامن با تحقیقی فاضلانه در امر سرشماری و احوال مؤلف به چاپ رسیده است. چند سرشماری دیگر از شهرهای کرمان، مشهد، اصفهان، قم و تهران در دست است که همه آن ها نیز به همت ایشان تجزیه و تحلیل شده و در حال انتشار است. در این میان یک مجموعه سه جلدی سرشماری از شهر تهران در دست است که حاوی اطلاعات بسیار سودمند در زمینه های جمعیتی و به خصوص آمارها و اطلاعات نادر و منحصر به فرد در زمینه اصناف

بررسی و منتشر گردیده است و یا نامه هایی که ابراهیم صفایی در چند مجلد از اسناد دوران قاجار منتشر ساخته است، و یا مجموعه مفصلی از فرمان ها و قباله ها و بنچاق ها مربوط به استرآباد که در مجلدات ششم و هفتم کتاب از آستارا تا استرآباد، تألیف مسیح ذبیحی و منوچهر ستوده انتشار یافته است، و یا مجموعه اسناد و مدارک فرخ خان امین الدوله که به همت کریم اصفهانیان و قدرت الله روشنی انتشار یافته، و یا برخی اسناد که جهانگیر قائم مقامی در کتاب یکصد و پنجاه سند تاریخی از جلایریان تا پهلوی، گردآوری کرده است. برخی اسناد که به تفاریق در مجله راهنمای کتاب و در نشریات سالانه فرهنگ ایران زمین و مجله آینده به همت ایرج افشار انتشار یافته و نیز اسناد و مدارک مربوط به جنبش تنباکو و نهضت مشروطیت ایران که از نظر نقش تجار در این جنبش ها حایز اهمیت بوده و در کتاب های عمده انقلاب مشروطیت ایران، که در جای خود معرفی خواهند شد، انتشار یافته اند نیز از اهمیت خاص برخوردارند.^۳

اسناد و مدارک منتشر نشده درباره اوضاع اقتصادی و مالی و نقش تجار در اواخر دوران قاجاریه به مراتب وسیع تر از اسناد منتشر شده می باشند. پاره ای از این اسناد و مدارک به صورت مجموعه های خطی در کتابخانه مجلس سنا، کتابخانه ملک، کتابخانه سلطنتی، کتابخانه آستان قدس رضوی، کتابخانه و آرشیو وزارت امور خارجه و کتابخانه های شخصی نگاهداری می شوند. در این میان مهم ترین مجموعه اسناد و مدارک درباره نقش تجار در تحولات سیاسی و اقتصادی کشور، که مربوط به اواخر قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم هجری شمسی است، آرشیو عظیم امین الضرب است که به همت دکتر علی اصغر مهدوی به طور کلی منظم و بر حسب موضوعات عمده طبقه بندی شده و تاکنون بخش بسیار کوچکی از این اسناد منتشر گردیده و تفحص در آن ها به فرصت بسیار نیاز دارد.^۴

^۳ برای آگاهی از مشخصات کامل این آثار و آثاری که در این بخش به آن ها اشاره شده است، نگاه کنید به فهرست منابع و مآخذ در آخر کتاب.

^۴ برای تفصیل نگاه کنید به مقاله دکتر اصغر مهدوی به زبان فرانسوی که مشخصات آن در فهرست منابع و مآخذ به زبان های خارجی در آخر کتاب آمده است.

تهران است. نخستین مجلد این مجموعه در سال ۱۳۰۴ شمسی توسط دائرة احصائیه بلدیة طهران زیر عنوان *سالنامه احصائیه شهر طهران در سنه ۱۳۰۰* الی ۱۳۰۳ شمسی، به چاپ رسیده است و مجلدات دیگر که دنباله کار را گرفته اند در سال های ۱۳۱۰ و ۱۳۱۲ شمسی چاپ شده اند. با آن که آمارها و اطلاعات این مجموعه مربوط به اوایل دوران پهلوی است، لکن نظر به این که مشخصات آخرین سال های عصر قاجاریه را دربر دارد و نیز روشنگر برخی دگرگونی های اجتماعی و اقتصادی در اواخر دوره قاجاریه است، از اهمیت خاص برخوردار است.

سوم، جغرافیای نواحی و شهرها که *فارسنامه ناصری*، از میرزا حسن فسائی، آثار عجم، از فرصت شیرازی، *جغرافیای اصفهان*، از میرزا حسین تحویلدار، *استرآبادنامه*، گردآورده مسیح ذبیحی، *تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز*، از نادر میرزا، *اصفهان نصف جهان*، از محمدمهدی اصفهانی، *الاصفهان*، از نادر میرزا، *تاریخ کاشان*، از سهیل کاشانی، *جغرافیای کرمان*، از وزیری کرمانی، *اعلام الناس فی تاریخ بندر عباس*، از سدید السلطنه کبابی، و *تاریخ عراق عجم*، از وکیلی طباطبایی، از نمونه های برجسته آن به شمار می آیند. در این آثار اطلاعات سودمندی درباره وضع اقتصادی شهرها، مشخصات تجار و اصناف، فعالیت های اقتصادی و اجتماعی بازاریان و موقعیت بازاریان در نظام مراتب اجتماعی شهرها می توان یافت.

چهارم، کتاب های خاطرات و شرح حال ها و سفرنامه هاست که از زمان ناصرالدین شاه رواج و رونق یافته و ده ها کتاب خاطرات و سفرنامه از اواخر دوران قاجاریه به جا مانده است. در این آثار، پاره ای مطالب باارزش درباره وضع بازاریان و چگونگی تحولاتی که در این دوران در جریان بوده است، می توان به دست آورد. از نمونه های برجسته این آثار شرح *زندگانی من*، از عبدالله مستوفی، شرح حال *عباس میرزا ملک آرا*، برادر ناصرالدین شاه، *سفرنامه کلات*، از احمد مجدالاسلام کرمانی، *خاطرات و خطرات*، از مخبر السلطنه هدایت، *حیات یحیی*، از یحیی دولت آبادی، *روزنامه اخبار مشروطیت و انقلاب ایران*، از سید احمد تفرشی حسینی (تمجید السلطان)، *تاریخ بیداری ایرانیان*، از ناظم الاسلام کرمانی، *دافع الغرور*، از ادیب الملک، *سفرنامه خوزستان*، از عبدالغفار نجم

پنجم، رساله های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی است که برخی از آن ها مانند «رساله مجدیّه» از میرزا محمدخان مجد الملک، رسالات میرزا ملکم خان ناظم الدوله و رسالات مندرج در *افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده دوران قاجار*، به چاپ رسیده و بسیاری از آن ها هنوز به صورت آثار خطی در کتابخانه های عمومی و خصوصی محفوظ است. در برخی از این رساله ها مطالب و نکات بسیار سودمندی درباره اوضاع اقتصادی کشور، موقعیت تجار و بازاریان و نقش آنان در تحولات سیاسی و اقتصادی کشور و به خصوص موانع تاریخی رشد سرمایه داری ملی در ایران می توان به دست آورد.

ششم، مجموعه تألیفات محمد حسن خان اعتمادالسلطنه (صنیع الدوله) و نیز مجموعه خطی معروف به *مجموعه ناصری* است که به همت وی تهیه شده و هشت مجلد آن در کتابخانه سلطنتی نگهداری می شود. مهم ترین کار اعتمادالسلطنه در زمینه بحث ما کتاب *المآثر و الآثار* است که فهرستی از وقایع عمده و به خصوص ابداعات و ابتکارات و صنایع جدید و فهرستی از اعیان کشور یعنی علما و عمال به دست می دهد و برخی از بزرگان تجار و القاب آنان را معرفی می کند. کتاب دیگر وی که از نظر موقعیت تجار و روابط آنان با عمال دیوانی حاوی نکات قابل ملاحظه می باشد، کتاب *روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه* است. کتاب *خلسه اعتمادالسلطنه* نیز از نظر تفسیری که بر اوضاع آن دوران و شرایط استبدادی و استعماری دارد از ارزش خاص برخوردار است. سالنامه هایی که وی منفرداً و یا به ضمیمه کتاب های متعدد تدوین و منتشر کرده است نیز از نظر شناخت ترکیب طبقاتی جامعه و به خصوص تشخیص مراتب عمال دیوانی و موقعیت تجار در میان آنان قابل استفاده می باشد. در این میان کتاب *مرآت البلدان ناصری* از نظر برخی اطلاعات سودمند و به خصوص از نظر *مجموعه ناصری* که برای تدوین آن گردآوری شده و مورد استفاده اعتماد السلطنه قرار گرفته است از اهمیت خاصی برخوردار می باشد. این مجموعه نفیس خطی، حاوی کتاب ها و رساله های مختلفی است که در دوران پادشاهی ناصرالدین شاه از سال ۱۲۹۰ هجری قمری به بعد تهیه شده و برای اعتمادالسلطنه ارسال گردیده است و

ناصری و تاریخ کاشان و جغرافیای کرمان)، مطالب سودمند در این زمینه می توان به دست آورد. منابع دیگر آثاری است که بعداً در این زمینه تدوین شده، مانند تاریخ رجال ایران، از مهدی بامداد، «رجال صدر مشروطیت»، از حاجی میرزا ابوالحسن علوی، رجال آذربایجان در عصر مشروطیت، از مهدی مجتهدی و «مختصر تاریخ مجلس شورای ملی ایران»، از سید حسن تقی زاده. بدیهی است که در این زمینه در لا به لای منابع و مآخذ دیگری که ذکر آن ها رفت و یا بعداً معرفی خواهند شد نیز مطالب سودمندی درباره تجار و بازاریان وجود دارد که باید جست و جو و برگه برداری شوند.

دهم، منابع و مآخذ مربوط به انقلاب مشروطیت ایران که حاوی اطلاعات سودمند درباره نقش تجار و بازاریان در این جنبش بزرگ می باشند. برخی از این آثار حاوی خاطراتی از جریان مشروطیت و نیز حاوی اسناد و مدارک اصیلی هستند که در همان زمان انتشار یافته است و حاوی اعلانات و نامه ها و شرح مذاکرات انجمن های سرّی می باشند. از مهم ترین این آثار، تاریخ بیداری ایرانیان، از ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ انقلاب مشروطیت، از مجدالاسلام کرمانی، تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز، از محمدباقر و بجویه، روزنامه اخبار مشروطیت و انقلاب ایران، از سیداحمد تمجید السلطان تفرشی، یادداشت های تاریخی راجع به فتح تهران و اردوی برق، از سالار فاتح، گوشه ای از رویدادهای انقلاب مشروطیت، از امجد الواعظین تهرانی، تاریخ انقلاب آذربایجان و خوانین ماکو، از نصرت الملک می باشند. برخی دیگر از آثار مربوط به انقلاب مشروطیت بعد از انقلاب و بر اساس آثار اصیل اولیه تدوین گردیده است و حاوی اطلاعات سودمند می باشند که اهم آن ها تاریخ مشروطه ایران، از مرحوم کسروی است. کتب دیگر مانند گیلان در جنبش مشروطیت، از ابراهیم فخرایی، کاشان در جنبش مشروطه ایران، از حسن نراقی، تاریخ انقلاب طوس، از محمد حسن خراسانی، تلاش آزادی، از باستانی پاریزی، و نیز آن چه درباره رهبران و فعالان مشروطیت مانند حیدرخان عموغلی و دیگران انتشار یافته است، می توانند مورد استفاده قرار گیرند. گذشته از این آثار، برخی از اهل علوم اجتماعی به تجزیه و تحلیل رویدادهای مشروطیت و نقش طبقات گوناگون اجتماعی در جنبش مشروطیت و جنبه های فکری و آرمانی آن پرداخته اند که به نوبه خود برای درک و

وی آن ها را در این هشت مجلد گردآورده و نگاهداری کرده است. برخی از رساله ها و کتاب های این مجموعه از مهم ترین منابع بررسی اوضاع اقتصادی و تحقیق در وضع تجار و اصناف به شمار می آیند، مانند جغرافیای اصفهان، از میرزا حسین تحویلدار و سفرنامه خوزستان، از عبدالغفار نجم الملک که هم اکنون به طبع رسیده اند و برخی دیگر مانند «تاریخ قم» و «گنج شایگان» از جلد اول، «جزو جمع فارس بر حسب بلوک و بلده» از جلد سوم، «کتابچه نفوس و جغرافی بلده طیبیه همدان» از جلد پنجم، «اطلاعات درباره محلات قزوین» از جلد ششم و اطلاعات پراکنده دیگر که به جای خود سودمند می باشند و هنوز به طبع نرسیده اند.

هفتم، کتاب های تاریخ کلی و تاریخ سیاسی دوره ای یا تاریخ اجتماعی عصر قاجاریه که در آن ها جسته و گریخته مطالبی در زمینه اوضاع اقتصادی و مالی و اوضاع عمومی کشور در ارتباط با بازاریان و تجار و نیز روابط خارجی کشور در ارتباط با گسترش نفوذ نیروهای استعماری یافته می شود، مانند نسخ التواریخ، از لسان الملک سپهر، تاریخ نو، از جهانگیر میرزا، حقایق الاخبار، از جعفر خورموجی، و گزارش ایران از مخبر السلطنه هدایت. در مورد تاریخ این دوران برخی از آثار جدید نیز می توانند مورد استفاده قرار گیرند، مانند تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، از سعید نفیسی، روس و انگلیس در ایران، از فیروز کاظم زاده (که در اصل به زبان انگلیسی تهیه و سپس به فارسی برگردانده شده است)، ایران و انگلیس، از مهدی مجتهدی و تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران، از محبوبی اردکانی.

هشتم، کتاب هایی که در باب امور اقتصادی و مالی اواخر دوره قاجاریه انتشار یافته است و مطالب سودمند در آن ها یافت می شود. پراهمیت ترین این آثار گنج شایگان، از سید محمد علی جمال زاده، ایران اقتصادی، از رحیم زاده صفوی، استقلال گمرکی ایران، از رضا صفی نیا و عصر بی خبری یا تاریخ امتیازات در ایران، از ابراهیم تیموری و تاریخچه سی ساله بانک ملی ایران، است.

نهم، منابع و مآخذ مربوط به شرح حال تجار کشور و مشخصات عمده آن هاست که به خصوص در تاریخ و جغرافیای شهرها، که شرح آن گذشت (مانند فارسنامه

دوم، کتاب های تاریخ ایران مانند کتاب ملکم و کتاب سایکس و کتاب واتسن که به فارسی نیز ترجمه شده اند.

سوم، کتاب هایی که به تحلیل اوضاع مالی و اقتصادی ایران در دوره قاجاریه پرداخته اند که در رأس آن ها کتاب قضیه ایران لرد کرزن قرار دارد و از نظر مالی و اقتصادی حاوی اطلاعات بسیار سودمند می باشد. کتاب دیگری که از اهمیت خاص برخوردار است و حاوی آمار و ارقام سودمند است کتاب لورینی تحت عنوان «اقتصاد معاصر ایران و مسئله پولی آن» می باشد که به زبان ایتالیایی در سال ۱۹۰۰ منتشر گردیده است. کتاب ویلهلم لیتن درباره ایران که در سال ۱۹۲۰ در برلن منتشر گردیده نیز حاوی اطلاعات سودمند فراوانی درباره اوضاع اقتصادی ایران در آن زمان است. مقاله رابینو درباره بانکداری در ایران نیز که در سال ۱۹۸۱ انتشار یافته حاوی اطلاعات سودمندی در این زمینه است. در این میان باید از مجموعه بسیار مفیدی که پروفیسور چارلز عیسایوی درباره تاریخ اقتصادی ایران در قرن نوزدهم منتشر نموده و حاوی اسناد و مقالات باارزش فراوانی است و نیز از دوره دوازدهم مجله مطالعات ایران که به همین موضوع اختصاص یافته است، نام برد.

چهارم، کتاب هایی که غربی ها درباره شورش تنباکو و انقلاب مشروطیت ایران نوشته اند که خواه از نظر تحلیل هایی که به عمل آورده اند و خواه از نظر اسناد و مدارکی که ارائه داده اند، باید بررسی شوند. کتاب پروفیسور ادوارد براون درباره انقلاب مشروطیت ایران، کتاب ویکتور برار تحت عنوان انقلابات ایران، کتاب نیکی کدی تحت عنوان تحریم تنباکو در ایران، کتاب ایوانف تحت عنوان انقلاب مشروطیت ایران، و کتاب پاولویچ و دیگران تحت عنوان سه مقاله درباره انقلاب مشروطه ایران، که جملگی نیز به فارسی برگردانده و منتشر شده اند و نیز گزارش رابینو درباره مشروطه گیلان که در اصل به فارسی نگاشته شده است، حاوی مطالب سودمندی درباره نقش تجار و بازاریان در انقلاب مشروطیت می باشند.

پنجم، چندین مقاله که پژوهشگران ایرانی و غربی در دهه اخیر درباره اوضاع اقتصادی، بازرگانی خارجی، تجار و اصناف ایرانی در اواخر قاجاریه به زبان انگلیسی نگاشته اند که از آن جمله است دو مقاله خانم

فهم نقش تجار و بازاریان در این جنبش سیاسی و اجتماعی سودمند هستند. از اهم آثار کتاب های دکتر فریدون آدمیت درباره فکر آزادی و متفکران عصر مشروطیت به خصوص اینولوژی نهضت مشروطه ایران است که حاوی تجزیه و تحلیل روشنگری از آرمان های مشروطیت ایران و نقش تجار در مجلس اول می باشد. کتاب دیگر که اطلاعات بسیار مفید و تحلیل ساده و قابل استفاده از نهضت مشروطیت ایران و خصوصیات اجتماعی و فرهنگی و منشأ طبقاتی نمایندگان ادوار مختلف مجلس شورای ملی دربر دارد، کتاب نمایندگان مجلس شورای ملی در بیست دوره قانون گذاری، از خانم زهرا شجیعی است. کتاب احسان طبری زیر عنوان فروپاشی نظام سنتی و زایش سرمایه داری در ایران، نیز از نظر این که تحلیل تحولات اجتماعی و اقتصادی از دیدگاه خاص را مطرح می سازد، حائز اهمیت است.

یازدهم، روزنامه های دوره ناصری و دوره مظفری است که برخی از آن ها اطلاعات بسیاری در زمینه موقعیت و نقش بازاریان و مسائل مالی و اقتصادی و تحولات فکری و آرمانی دربر دارند و در تحقیقات مربوط به این دوران باید مورد استفاده قرار گیرند. از مهم ترین این روزنامه ها وقایع اتفاقیه، روزنامه ایران، روزنامه اختر، روزنامه های ثریا و پرورش، روزنامه حبل المتین، روزنامه قانون، روزنامه شرف و شرافت، روزنامه ادب می باشند.

منابع و مأخذ خارجی را نیز می توان به چند گروه تقسیم کرد:

یکم، سفرنامه ها و خاطرات که تعداد آن ها به چند صد جلد می رسد و تنها برخی از آنان حاوی مطالب قابل استفاده- از نظر موضوع مورد بررسی این تحقیق- می باشند، مانند سه سال در دربار ایران از دکتر فوریه، سه سال در ایران از کنت دو گوبینو، خاطرات کنل کاساکوفسکی، خاطرات و سفرنامه نیکیتین، سفرنامه از خراسان تا بختیاری، از هانری رنه دالمانی، سفرنامه اوژن فلاندرن به ایران، که جملگی به زبان فارسی ترجمه شده اند. برخی از سفرنامه ها و خاطرات نیز که ترجمه نشده اند حاوی اطلاعات سودمندی می باشند، مانند کتاب پولاک درباره ایران و کتاب های فریزروبنینگ و کرنیلوس.

۱۰۲

های کنسولی درباره شیراز و فارس، اصفهان، یزد، کرمان، کرمانشاه، تبریز و آذربایجان، مشهد و خراسان، رشت و گیلان و مازندران در دست است. یک سلسله گزارش کنسولی نیز درباره اوضاع اقتصادی کشور در دست است که حاوی اطلاعات سودمند درباره اوضاع مالی و اقتصادی و مبادلات بازرگانی خارجی کشور و نوسانات آن می باشد. این مجموعه با ارزش و اساسی در زمینه تاریخ اقتصادی ایران در اواخر قرن گذشته و اوایل قرن حاضر را که دکتر ناصر پاکدامن با لطف خاص در اختیار ما گذاردند، برای هر یک از شهرها بر حسب موضوعات اساسی طبقه بندی کردیم تا در ارتباط با موارد و مضامین تحقیق مورد استفاده قرار گیرد. بدیهی است از همه اطلاعات فراوانی که در این مجموعه وجود دارد، در تحقیق حاضر استفاده نشده و تنها از اطلاعاتی که مستقیماً با مورد و مضامین کتاب ارتباط داشته استفاده شده است.

بخش های دیگر اسناد و مدارک وزارت خارجه انگلستان شامل بخش عطیمی از مکاتبات دیپلماتیک است که با شماره FO/60 ضبط گردیده و در واقع مادر کلیه پرونده های مربوط به ایران است. با آن که در خلال این مکاتبات مطالب بسیاری درباره امور اقتصادی نیز یافته می شود، لکن عمده تأکید آن ها بر امور سیاسی و دیپلماتیک و روابط بین المللی است. بخش دیگر با شماره FO/539 و نیز مکاتبات محرمانه درباره امور ایران با شماره FO/881 ضبط است که حاوی برخی مطالب مربوط به روابط اقتصادی و به خصوص امور امتیازات بوده و از این نظر قابل استفاده است. به عنوان مثال دو مجلد از این گزارش ها که مربوط به سال های ۱۸۷۲-۷۵ و ۱۸۸۵ می باشد و به شماره های محرمانه FO/881:2710;5574 طبقه بندی شده، مجموعه مکاتبات و گزارش ها درباره امتیازنامه رویتر است. و یا آن که گزارش مفصل دیگری از رابینو در این مجموعه وجود دارد که اختصاص به امکانات معدنی ایران داشته و به شماره محرمانه FO/881:9542 مربوط به سال ۱۸۹۲ طبقه بندی شده است. هم چنین گزارش هایی درباره بانک شاهنشاهی در این مجموعه وجود دارد که اهمیت خاص دارد. بخش دیگری از این گزارش ها به وقایع زمان مشروطیت اختصاص دارد و حاوی مطالب سودمندی در این زمینه می باشد که به خصوص برای تحقیقات اختصاصی درباره انقلاب مشروطه ضروری

پروفسور لمبتون درباره «مورد حاج نورالدین» و «مورد حاج عبدالکریم» و مقالات گیلیار درباره «تجّار و انقلاب مشروطیت ایران» و «کشاورزی ایران در اواخر قاجاریه» و مقالات فلور درباره «اصناف در ایران» و «تجّار ایران در عهد قاجاریه» و «گمرک در عهد قاجاریه» و مقاله وحید نوشیروانی درباره «مقدمات تجاری شدن کشاورزی در ایران» و نیز مقالات نگارنده درباره «موانع تاریخی رشد بورژوازی در ایران»، «تجّار شیراز در اواخر قرن نوزدهم»، «تجّار و اصناف و فراگرد توسعه در ایران قرن نوزدهم»، مطالبی را که برخی از محققان غربی درباره اصناف اسلامی نگاشته اند نیز در شناخت خصوصیات اجتماعی، اقتصاد و سیاسی انجمن های صنفی در دوران اسلامی از ارزش خاص برخوردارند، مانند اثر لاپیدوس درباره شهرهای اسلامی در اواخر قرون وسطی و کتاب فرای درباره بخارا که به فارسی نیز برگردانده شده است، و مقالات کائن، ماسینیون، بروکوزنتسوا درباره اصناف در سرزمین های اسلامی.

ششم، اسناد و مدارک وزارت خارجه انگلستان درباره ایران اواخر قاجاریه که در اداره اسناد عمومی (Public Record Office) و اداره هند (India Office) در شهر لندن نگاهداری می شود. این مجموعه عظیم اسناد و مدارک که حاوی هزاران برگ گزارش و مکاتبه دیپلماتیک و کنسولی است از منابع بسیار غنی و با ارزش، برای بررسی اوضاع کشور ما در اواخر قاجاریه می باشد. با آن که در مجموعه های گوناگون این اسناد می توان مطالبی درباره اوضاع مالی و اقتصادی و نقش تجّار در تحولات این دوران به دست آورد، لکن مجموعه بزرگی که میان اهل تحقیق به نام گزارش های کنسولی معروف است، منحصرأ به آمارهای بازرگانی خارجی و بررسی اوضاع اقتصادی و تجاری مناطق مختلف کشور و یا سراسر کشور اختصاص دارد. تدوین این گزارش ها، که از دهه ۱۸۶۰ به صورت گهگاهی آغاز گردید، در دهه بعد به صورت گزارش های متناوب سالانه درآمد و رفته رفته از مناطق پراهمیت برای بازرگانی خارجی بریتانیا به سایر مناطق کشور نیز گسترش یافت. مفصل ترین و دقیق ترین این گزارش ها، ابتدا برای بنادر و جزایر خلیج فارس و به خصوص برای بوشهر، بندرعباس و بندرلنگه تدوین و از اواخر قرن نوزدهم برای بندر خرمشهر (مُحَمَّره) نیز تهیه شده است. سایر گزارش

و نیز مشخصات کارخانه های جدید که در این دوران تأسیس گردیده است، از منابع بی نظیر به شمار می آید و از همین رو در بخش هایی که مربوط به این موضوعات بوده است، از کتاب مذکور سود فراوان جسته ایم. بخش دیگری از اسناد و مدارک روسی به وسیله ماروین انتنر در کتاب بارزشی که تحت عنوان *روابط بازرگانی ایران و روسیه: ۱۸۲۸-۱۹۱۴*، انتشار یافته مورد استفاده قرار گرفته است. این کتاب زیر نظر دکتر ناصر پاکدامن به وسیله عطاء الله نوریان به فارسی برگردانده شده و در سلسله انتشارات بررسی و تحقیق دانشکده اقتصاد در سال ۱۳۵۱ تکثیر شده است.

در این جا بر خود فرض می دانم از مؤسسات و کسانی که در انجام دادن این کار ما را یاری کرده اند، سپاس گزاری کنم. از اعضای کمیته علوم انسانی و کارشناسان دفتر ترویج و توسعه پژوهش های علمی وزارت فرهنگ و آموزش عالی که تسهیلات لازم برای انجام دادن این تحقیق که جزئی از طرح پژوهشی «نقش بورژوازی در تحولات اقتصادی و اجتماعی ایران در قرن نوزدهم» است، فراهم ساخته اند و به خصوص از دکتر علی برزگر که در مراحل مختلف این تحقیق ما را یاری کرده اند، صمیمانه سپاس گزارم و لازم به یادآوری می دانم که بدون تأمین هزینه های این تحقیق از سوی شورای تشویق و توسعه پژوهش های علمی، که شامل حق التحقیق دستیاران و هزینه های مربوط به تهیه اسناد و مدارک و لوازم کار بوده است، گردآوری بسیاری از اطلاعات ضروری برای تدوین چنین رساله ای امکان پذیر نبود. در این جا ذکر این نکته ضرور است که مطالب مندرج در رساله حاضر تنها بخشی از یافته های تحقیق مذکور را دربر می گیرد و نه تمامی آن را.

از دکتر هرمز حکمت که در تدوین و تنظیم «مقاله تجار و اصناف و تحولات دوران قاجار» که به زبان انگلیسی انتشار یافته است، همکاری مؤثر داشتند و هم چنین از دکتر غفار حسینی که در واری و نقد مآخذ متعدد همان مقاله همکاری کرده اند، صمیمانه سپاس گزارم. از خانم مارینا کاظم زاده که کتاب عبدالله یف را برای استفاده در این تحقیق به فارسی برگردانده اند، سپاس فراوان دارم. از دکتر شهنواز که مجموعه اسناد

است. کلیه فهرست ها و بخش قابل ملاحظه ای از مطالب مجموعه FO/539 و تقریباً تمام مجلدات مجموعه محرمانه FO/881 با صرف وقت گردآوری شده و تاحد امکان مورد استفاده قرار گرفته است، لکن نظر به این که مستقیماً با موارد و مضامین این رساله ارتباط نداشته، انعکاس کمی در کتاب حاضر پیدا کرده است.

در این میان دو گزارش محرمانه درباره شرح حال شاهزادگان، اعیان و تجار در دست است که از اهمیت خاص برخوردار است و در این تحقیق مورد استفاده کامل قرار گرفته اند. اول گزارش کلنل پیکو است که در سال ۱۸۹۷ تهیه شده و دیگری گزارش جرج چرچیل است که در سال ۱۹۰۹ تدوین یافته است.

در این جا باید یادآور شد که برخی از اسناد و مدارک وزارت خارجه انگلستان به فارسی نیز ترجمه و منتشر شده اند. مهم ترین مجموعه های این اسناد که به فارسی برگردانده شده اند یکی *کتاب آبی* مربوط به حوادث سال های ۱۹۰۸ تا ۱۹۱۲ است که در ۵ مجلد زیر نظر سردار اسعد در تهران منتشر گردیده و حاوی اخبار و اطلاعات سودمند بسیاری درباره تجارت و تجار است و دیگر بخشی از اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلستان درباره نهضت مشروطیت ایران است که حسن معاصر آن ها را گردآوری کرده و به فارسی برگردانده و تحت عنوان *تاریخ استقرار مشروطیت در ایران* منتشر نموده است.

هفتم، اسناد و مدارک دولت روسیه تزاری است که برای بررسی اوضاع اقتصادی و مالی و تجاری این دوران از اهمیت ویژه ای برخوردار بوده و تاکنون به علل گوناگون کم تر مورد بررسی قرار گرفته است. بخش عمده ای از این اسناد را عبدالله یف در کتابی که درباره اوضاع اقتصاد و اجتماعی ایران در اواخر دوران قاجاریه تألیف نموده و سرشار از اطلاعات دست اول از آرشیوهای عظیم روسی است، مورد استفاده قرار داده است. تمامی این کتاب به همت خانم مارینا کاظم زاده برای این تحقیق به فارسی برگردانده شده است. کتاب عبدالله یف که سرشار از اطلاعات دست اول درباره اوضاع و احوال اقتصادی و اجتماعی دوران مورد نظر ما می باشد، در مورد مشخصات تجار بزرگ و به خصوص در مورد مشخصات سرمایه گذاری هایی که اتباع روسیه در ایران کرده اند



پنج هزار نفر این جاییم
در این بخش کوچک شهر
چه دشوار است سرودی سر کردن
آن گاه که وحشت را آوار می خوانیم
وحشت آن که من زنده ام
وحشت آن که می میرم من
خود را در انبوهه این همه دیدن
و در میان این لحظه های بی شمار ابدیت
که در آن سکوت و فریاد هست
لحظه پایان آوازم رقم می خورد

آخرین ترانه ویکتور خارا که بر روی تکه روزنامه
ای نوشته شده و به وسیله یکی از افرادی که از
استادیوم شیلی جان به در برده بود، به دست همسر
او رسید.

محرمانه وزارت نفت خارجه انگلستان به شماره
FO/881 و نیز اسناد FO/539 را با تحمل زحمت
فراوان گردآوردند و در اختیار ما قرار دادند، سپاس
دارم و توفیق ایشان را در انجام دادن تحقیقی که زمینه
مشابهی با تحقیق حاضر دارد، آرزو می کنم. از خانم
شهلا کاظم پور و نیز از آقایان احمد صدری و منصور
مدرسی که دستیاران این تحقیق در فعالیت مربوط به
تجارت شیراز و مشخصات اجتماعی اعیان و تجارت کشور
و تحلیل محتوای مذاکرات مجلس اول بوده اند و
زحمات زیادی در این راه متحمل شده اند، متشکرم.

از دکتر ناصر پاکدامن که با سعه صدر مجموعه
بازرزش گزارش های کنسولی را در اختیار ما قرار
داده و مطالب این رساله را خوانده و ما را راهنمایی
کرده اند، تشکر فراوان دارم. از دکتر علی بنوعزیزی
که در تمام مراحل این تحقیق و به خصوص در تدوین
دو مقاله که به زبان انگلیسی منتشر شده است، ما را
یاری کرده و راهنمای ما بوده اند، صمیمانه
سپاسگزارم. همچنین از دکتر فریدون آدمیت، دکتر
ایرج افشار، دکتر علی اصغر مهدوی و دکتر وحید
نوشیروانی که این نوشته را خوانده و در مواردی چند
راهنمایی هایی سودمند کرده اند، سپاس فراوان دارم؛ و
سرانجام از همکار ارجمند خانم پزشکپور که در تمام
مراحل این تحقیق در چند سال گذشته با علاقه و
هوشمندی ما را یاری نموده و امور عمومی تحقیق را
سرپرستی کرده اند، صمیمانه سپاس گزارم.

در خاتمه باید یادآور شوم که مسئولیت هرگونه خطای
نظری و هر اشتباهی در زمینه یافته های این پژوهش و
یا هرگونه خطایی در باب تفسیر داده های تاریخی
منحصراً با راقم این سطور است و هیچ گونه مسئولیتی
در این زمینه ها متوجه استادانی که این رساله را
خوانده و نویسنده را راهنمایی کرده اند، نمی باشد.

احمد اشرف

تهران، آبان ماه ۱۳۵۸

مشخصات کتاب حاضر، که به صورت فصل به فصل
در نشریه میلیتانت منتشر می گردد، به شرح زیر است:

اشرف، احمد. «موانع تاریخی رشد سرمایه داری در
ایران: دوره قاجاریه»، انتشارات زمینه، چاپ اول،
خرداد ۱۳۵۹

سر دبیر:

مازیار رازی

همکاران این شماره:

مازیار رازی، مراد شیرین، آرمان پویان، علیرضا بیانی، کیوان
نوفرستی، کیومرث عادل، بیژن شایسته، شادی معصومی، نازنین
صالحی، سیروس پاشا، رامین کیانی، شهلا نیازی، جهانگیر سخنور،
فعالین شبکه همبستگی کارگری

پست الکترونیکی:

militantmag@gmail.com

نشانی وب سایت جدید:

<http://militaant.cloudaccess.net/>

نشانی وبلاگ جدید:

<http://militant.blogfa.com/>

نشریه میلیتانت هر ماه پس از انتشار،

بر روی وبلاگ قرار می گیرد.

رفقا! در حدّ توان خود، با نشریه همکاری کنید!